سیمای مدیر موفق

در سوره یوسف



محمد موحدی نژاد

بسم الله الرحمن الرحیم

سیمای مدیر موفق

نویسنده:

محمد موحدی نژاد

ناشر چاپی:

مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

سیمای مدیر موفق

مشخصات کتاب

سرشناسه : موحدی نژاد، محمد، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور : سیمای مدیر موفق/محمد موحدی نژاد.

مشخصات نشر : تهران:مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن،۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۱۶۸ص.؛ ۲۱×۱۴س م.

شابک : ۱۴۰۰۰ ریال ۹۷۸-۶۰۰-۵۴۲۱-۱۷-۰ :

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی: Successfuul management in yousof interpretation.

یادداشت : عنوان روی جلد: سیمای مدیر موفق در سوره یوسف.

یادداشت : کتابنامه: ص.۱۶۷-۱۶۸.

عنوان روی جلد : سیمای مدیر موفق در سوره یوسف.

موضوع : تفاسیر (سوره یوسف)

موضوع : مدیریت (اسلام) -- جنبه های قرآنی

موضوع : مدیران -- اخلاق حرفه ای-- جنبه های قرآنی

شناسه افزوده : مرکز فرهنگی درسهائی از قرآن

رده بندی کنگره : BP۱۰۴/ م۳۴ م۸ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵۹

شماره کتابشناسی ملی : ۲۰۱۲۱۶۴

ص: ۱

اشاره

پیشگفتار

سیمای مدیر موفق » پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیم

«و بِهِ نستعین انّه خیرُ ناصرٍ و معین»

پیشگفتار:

(لقد کانَ فی قصصـهم عبره لاولی الالباب ما ک-ان حدیثاً یفتری و لکن تصدیق الذّی بین یدیه و تفصیل کل شیء و هدیً و رحمه لقومٍ یؤمنون)

«به راستی در سر گذشت آنان، برای خردمنـدان عبرتی است (این) سـخنی نیست که به دروغ ساخته شـده باشـد، بلکه تصدیق کننـده آن (کتـاب آسـمانی) است که پیش از آن آمـده و روشـنگر هر چیز و (مـایه) هـدایت و رحمت برای گروهی است که ایمان می آورند.»

به راستی همانطور که در حـدیث آمده، قرآن، مثل دریاست و دریا مراتب و اعماقی دارد که هر چه در آن بیش تر به جسـتجو و تـدبر بپردازیم بیش تر بهره منـد می شویم. در هر سوره و آیه و کلمه و حرفی درسـی نهفته است. آری دریـایی که انسان هر چه بتوانـد به اعمـاق آن نزدیـک شود درّ و گوهر و مرواریـدهای زیـادی را دست می یابـد که وسـیله ای برای رشـد و کمال، هدایت و تعالی او می گردد.

به این جهت است که امام صادق می فرماید:

«القرآن عهدالله الی خلقه فقد ینبغی للمرء المسلم، ان ینظر فی عهده کل یوم و إن یقرأ منه خمسین آیه»

«این قرآن در حکم یک عهدنامه ای است از سوی خداوند به بندگانش. شایسته است که هر مسلمانی روزانه به این نامه بنگرد و پنجاه آیه از آن را تلاوت کند.»

آری بر مسـلمان تکلیف است که با قرآن ارتباط مسـتمر داشته باشد، بر او بنگرد، تلاوت کند، تدبر کند، راه هدایت بیاموزد و قرآن چراغی فراروی او در پیمودن صراط مستقیم باشد.

ص: ۲۵

قرآن تمام نیازهای انسان را مطرح می کند، هدایت محض است و نکته سنجی و درس گرفتن از آن، ایمان و عقل می خواهد. قرآن ذکر است، زیرا:

یادآور عظمت هستی است.

یادآور گذشته و آینده انسان است.

یادآور صحنه های قیامت است.

یادآور عوامل سقوط و عزت فرد و جامعه است.

یادآور تاریخ و زندگی شخصیت های تاریخ ساز است.

معارف قرآن حقایقی است که باید همواره آن را فرا گرفت و به خاطر داشت و به کار بست.

به یک نظر قرآن کتاب داستان است. چون حدود ۲۸۰ داستان در قرآن آمده است و پیامبر با همین داستان ها سلمان و ابی ذر تربیت کرده و حکومت اسلامی را بنا نهاده است. چرا که داستان های قرآن دارای ویژگی هایی است که عبرت و پند و درس آموزی، واقعی بودن و تأثیر عمیق از جمله امتیازات آن هاست، البته خردمندان از داستان های آن بیش تر درس، پند و عبرت می گیرند.

به گفته قرآن بهترین داستان، داستان حضرت یوسف است که برای جویندگان آیت و برای خردمندان عبرت و برای اهل ایمان مایه هدایت و رحمت است.

چندی قبل از دانشمند فرزانه و مفسر قرآن حضرت حجت الاسلام و المسلمین قرائتی (دامت برکاته) کتاب تفسیر سوره یوسف را مطالعه کردم. دیدم علاوه بر نکات و پیام های جالب و زیبا و درس آموزی که از آیات این سوره استفاده شده، می توان از این داستان که محور آن حضرت یوسف است و خداوند او را از چاه به جاه و مقام و حکومت رسانید و در این راه موفقیت هایی را کسب کرد درباره اداره جامعه اسلامی برای مدیران

محترم درس هایی را برداشت نمود. نوشته حاضر ارائه درس هایی از سوره یوسف است برای عزیزانی که می خواهند

با درس آموزی و پندآموزی از قرآن مدیرانی موفق با سیمایی قرآنی در حکومت اسلامی باشند.

گرچه به نظر رسید که این درس ها در چهار بخش:

۱- اصول مدیریت ۲- اخلاق مدیر

۳- هشدارها و خطرها ۴- تذکرات

تنظیم گردد ولی دیدم شایسته تر است که ترتیب آیات و داستان حضرت یوسف به این شکل باقی بماند. امید است مورد قبول خداوند و توجه عزیزان قرار گرفته و ما را با ارائه نظرات مساعدت فرمایند.

«خدایا چنان کن سرانجام کار تو خشنود باشی و ما رستگار»

« والسلام علی من اتّبع الهدی »

محمد موحدی نژاد

تهران ۳/۱۰/۸۳ مطابق با ۱۱ ذیقعده ۱۴۲۵

مصادف با تولد حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا

ص: ۲۷

مقدمه

سیمای مدیر موفق » مقدمه

مقدمه:

«فَبِما رَحمهٍ مِنَ اللهِ لِنتَ لَهُم وَ لَو کُنتَ فَظّاً غَلیظَ القلبِ لَانفَضُّوا مِن حَولِکَ فَاعفُ عَنهُم وَاستَغفِر لَهُم و شاوِرهُم فِی الامرِ فإِذا عَزَمتَ فَتَوَکّل عَلَی الله إنَّ الله یُحبُّ المُتوَکّلینَ»

«(ای رسول ما!) پس به خاطر رحمتی از جانب خدا (که شامل حال تو شده) با مردم مهربان گشته¬ای و اگر خشن و سنگدل بودی، (مردم) از دور تو پراکنده می¬شدند. پس از (تقصیر) آنان درگذر و برای آن¬ها طلب آمرزش کن و در امور با آنان مشورت نما، پس هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش و) بر خداوند توکل کن، براستی که خداوند توکل کنندگان را دوست می¬دارد.»

شناخت انواع مدیریت های موجود در جهان معاصر، و ارزیابی و مقایسه آن ها با «مدیریت اسلامی» یکی از حیاتی ترین مباحث کلیدی کارگزاران نظام اسلامی و مدیران متخصص و متعهد کشور الهی است.

چنانکه مدیران و کارگزاران نظام اسلامی، مدیریت های موجود را نشناسند و تا از آخرین ره آورد و تجربیات دانش امروزی بهره مند نگردند و نتوانند ویژگی های «مدیریت اسلامی» را در مقایسه با مدیریت های دیگر بلوک شرق و غرب، بدرستی شناسایی نمایند. نمی شود انتظار آگاهی لازم، و مدیریت سالم را داشت. آنچه که مدیریت های موجود در نظام اسلامی را از نظر کمیت و کیفیت بازسازی می کند و روش صحیح مدیریت

را تحقق می بخشد و می تواند با هرگونه فساد اداری و مدیریتی برخورد مناسب نماید. شناخت و آگاهی لازم از انواع مدیریت ها، و ضعف¬ها و قوت¬های آن ها و راه های موفقیت یا شکست مدیرت های موجود دنیاست.

در این رابطه چند گروه را باید مورد توجه قرار داد:

ص: ۲۸

۱- گروهی با تحصیلات عالیه از کشورهای غربی و شرقی و دارای مدارج علمی در مباحث مدیریتی و مطالعه در آثار متفکران و صاحب نظران مکاتب مدیریت در غرب و شرق، چون آگاهی لازم از اسلام و قرآن و نهج البلاغه را نداشتند و فریب تبلیغات استعماری غرب را خوردند، باور کردند که از مذهب باید فاصله گرفت.

و در کتاب ها و جزوه های درسی دانشگاهی خود آورده اند که :

الف) مدیریت علمی بوده و ساخته و پرداخته متفکران غربی است.

ب) مکاتب مدیریت در غرب و شرق پدید آمده و گسترش یافته است.

ج) مدیریت علم است و هیچ ارتباطی با مکتب اسلام ندارد.

د) مدیریت یک پدیده علمی کلاسیک جدید است و اصلاً اسلام، مدیریت ندارد.

۲- گروهی دیگر که در کشور اسلامی رشد کرده اند و در دانشگاه های داخل کشور مدرک تحصیلی گرفته اند. هم مذهبی هستند و مراسم مذهبی آنان ترک نمی شود اما از نظر فکری و علمی، غرب زد ه اند و در برابر تهاجم فرهنگی غرب بر ضد اسلام، بی دفاع مانده و باور کرده اند که اسلام «مباحث مدیریتی» ندارد.

و مدیریت علم سازمان یافته عصر ماست از این رو نمی توانند حقیقت را درک کنند و مباحث مدیریت اسلامی را بدرستی کشف نمایند.

قرآن کریم این روش متکامل را مطرح فرموده است که: «فبشّر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک هدیهم الله و اولئک هم اولوالالباب»

«بشارت و رحمت ده آن دسته از بندگان را که چون سخنی بشنوند نیکوترین آن را می پذیرند آن ها افرادی هستند که هدایت الهی شامل حالشان شده و آنان به حقیقت خردمندانند.»

بر اساس این راهنمایی قرآنی مطالبی باید مورد توجه و دقت نظر قرار گیرد؛

ص: ۲۹

اول – ضرورت بررسی تطبیقی

برای شناخت مدیریت صحیح، و اصول مدیریت متکامل و مترقی و مطابق با نیازمندی های یک جامعه ایده آل اسلامی، باید تئوری های مدیریتی جهان را شناخت و از ضعف ها یا ویژگی های آن ها اطلاعات کافی بدست آورده، آنگاه از ره آورد تجربیات ارزشمند مدیریت های موجود بهره مند گردید که راهی جز بررسی تطبیقی وجود ندارد.

الف) بررسی تطبیقی مدیریت های موجود جهان معاصر

ب) بررسی تطبیقی مدیریت های موجود جهان با مدیریت اسلامی

در بررسی تطبیقی مدیریت ها و نقد و ارزیابی ویژگی ها و کاستی های آن ها، با جوانب گسترده و ویژگی های ارزشمند تئوری های مدیریت آشنا می شویم و ضعف ها و گرایش های منفی و ضد انسانی برخی از آن ها را کشف نموده و ره آورد شوم آن ها را شناسایی می کنیم که خود قدم مثبت و سرنوشت ساز، در آشنایی با مباحث نظری مدیریت هاست که ما را از نظر کاربردی و عملی رهنمون خواهند شد. ولی در بررسی تطبیقی

مدیریت های موجود جهان، با مدیریت های اسلامی به گستردگی جوانب مدیریت اسلامی، و ارزش های جاویدان آن و هدفداری و سمت گیری صحیح آن، و ارزش عامل انسانی و مقررات عادلانه و متکامل آن آشنا می شویم.

و به تصحیح و تنظیم اطلاعات بدست آمده، می پردازیم که؛ کدام نمونه از مدیریت ها مردود و بر اساس حق و واقعیت بازسازی نشده اند، مانند:

مدیریت های استبدادی «ماکیاولیستی» و کدام نمونه از مدیریت ها که به حقوق انسانی کارگران توجه دارد.

امام علی فرموده¬اند: «و اعلموا انّکم لن تعرفوا الرشد حتی تعرفوا الذی نزکه»

«آگاه باشید که هیچ گاه راه حق را نخواهید شناخت مگر آنکه مخالفان و ترک کنندگان آن را بشناسید.»

دوم – انواع مدیریت ها

با مطالعه و بررسی تاریخ گذشتگان و دقت در آثار فرهنگی و فیزیکی انسان های آغازین تاکنون به این نتیجه می رسیم که انوع مدیریت ها در زندگی انسان ها وجود داشته است و اصولاً مدیریت با شکل گیری زندگی اجتماعی تحقق یافته، و ضرورت پیدا کرده است، مانند:

۱- مدیریت اجتماعی

الف) مدیریت خانواده

ب) مدیریت جامعه و کشور

ج) مدیریت یک قبیله یا یک روستا

د) مدیریت شهرها

۲-مدیریت اقتصادی(در تولید انواع غذاها و نیازمندی های زیستی بشر)

۳- مدیریت سیاسی، حکومتی (برای اداره یک نظام سیاسی)

۴- مدیریت نظامی (کیفیت صحیح بازپروری ارتش و بکارگیری آن در جنگ و صلح)

۵- مدیریت قضایی (نظارت بر اجرای حقوق مردم و روش های صحیح بازدارندگی)

علوم فراوانی هم اکنون این نظریه را تقویت می کنند که؛ مدیریت، یک ضرورت غیرقابل انکار زندگی اجتماعی انسان بوده و همواره در جوامع هرچند ابتدایی وجود داشته و دارد و در میان جوامع گوناگون بشری، هیچ جا نمی شود ضرورت مدیریت را نادیده گرفت.

امروزه در قبائل نیمه وحشی و وحشی آمازون نیز این حقیقت به اثبات رسیده که انسان بدون مدیریت نتوانسته و نمی تواند زندگی کند، حتی قبائل «توتمیسم» (اقوام و قبائل ابتدایی) نیز نوعی مدیریت اجتماعی داشته اند به همین مناسبت علوم زیر را می توان نام برد:

* آنتروپولوژی (مردم شناسی)

ص: ۳۱

* اتنوگرافی (باستان شناسی، قوم نگاری)

* اتنولوژی (قوم شناسی)

با بررسی دقیق دیدگاه مدیریت اسلامی در قرآن و نهج البلاغه به خوبی می نگریم که در «مدیریت اسلامی» از هرگونه تنگ نظری پرهیز شده و تنها به یکی از جوانب نیازمندی انسان توجه نمی شود، بلکه همه نیازمندی های فرد و جامعه مورد توجه دقیق «مدیریت اسلامی» است.

گرچه مزایا و ویژگی های مدیریت های محدود و یک بعدی را نیز دارد.

(مدیریت نظامی، مدیریت اقتصادی، علمی، اجتماعی همه در اداره انسان و نظام اسلامی مطرح می باشد.)

و چون یکی از اهداف مهم مدیریت اسلامی تکامل و سعادت انسان در تمام کره زمین است و انسان و انسانیت را مورد توجه قرار می دهد و روح وحدت و برادری را تحکیم می بخشد نمی تواند در جهت منافع شخصی حرکت کند، باند و گروهی خاص یا حزب و صنف خاصی را در نظر داشته باشد که در تفکر جهان وطنی اسلام و روح انترناسیونالیستی آن هرگونه طبقه، فرقه، قبیله و قوم گرایی مردود است.

حضرت امیرالمؤمنین به بزرگترین مدیر فعال سرزمین مصر، در هدفداری و موضع گیری مدیریت اسلامی می نویسد: «و لا تکن علیهم سبعاً ضاریاً تغتنم اکلهم فانهم صنفان اما اخ لک فی الدین او نظیر لک فی الخلق»

«مالک، با مردم مصر مانند حیوان درنده برخورد نکن، زیرا مردم دو گروهند ‹اِما اخ لک فی الدین› یا برادران دینی تو هستند ‹و اما نظیر لک فی الخلق› و یا اگر مسلمان نیستند همانند تو انسانند.»

- مدیریت هایی که تنها به تولید و مادیات توجه دارند و ارزش های انسانی را فراموش کرده اند:

۱- مدیریت تیلوریسم (روش های تیلور در اضافه تولید)

۲- مدیریت استاخانویسم (روش های استاخانوف روسی در بالا بردن تولید کارخانجات صنعتی شوروی)

۳- مدیریت مرکانتیلیسم (علاقه شدید به افزایش بهره وری و سودآوری مادی که به جز سیمای سودگرایانه به چیز دیگری نمی اندیشند)

۴- مدیریت علمی نئوکلاسیک ها (طرفداران التن میبو)

۵- مدیریت های استبدادی ماکیاولیستی، سوسیالیستی و کاپیتالیستی

با توجه به هدفداری مدیریت اسلامی جهت رشد انسان در تمام ابعاد وجودی، مادی و معنوی، گرچه تولید مناسب یا افزایش تولید در اقتصاد سالم جامعه اسلامی یکی از اهداف ارزنده و سرنوشت ساز است، اما همه چیز فدای اضافه تولید نمی شود، تولید باید در خدمت انسان و سعادت و تکامل او باشد نه آنکه انسان در خدمت اضافه تولید یا جهش تولید به عنوان یک ابزار و پیچ و مهره ماشین قرار گیرد و همه استعدادهای ارزشمند

او فدا شوند.

چنین طرز تفکری طبیعی است که صاحبان صنایع و کارخانه داران بزرگ را به خود جذب کرده و حافظ منافع آنان می گردد، از اینرو بلافاصله پس از عرضه مدیریت علمی در غرب، طرفداران فراوانی آنرا ترویج نموده و در مراکز صنعتی - تجاری خود بکار گرفتند که «تیلوریسم» روز به روز رونق و شهرت فراوانی گرفته و به صورت یکی از مکاتب نوین مدیریت معرفی گردید.

و حاصل و ره آورد «تیلوریست ها» با همکاری صاحبان صنایع و مراکز کارگری این شد که:

الف) حداکثر بهره کشی و استفاده را از انسان ها به عنوان ابزار تولید داشته باشند.

ب) از نیروی کار ارزان کارگران به صورت اغراق آمیزی استفاده نمایند.

ج) انسان را همانند ماشین بنگرند.

د) نیروی کارگران را در معرض خرید و فروش قرار دهند.

ه) زندگی ماشینی و ماشین را بر انسان و جامعه تحمیل نمایند.

در تمـام محافـل صـنعتی و تجـاری بحث بر سـر کـار ارزان و سود فراوان، در حـداقل زمان ممکن بود که برای رسـیدن به این هدف، انواع ماشـین های صـنعتی را اختراع نمودند و با شیوه ها و روش های استحماری، استثماری فروانی در بهره کشی انسان ها بکوشند.

در واقع مدیریت علمی راه فئودالیسم، و ألیگارشـی، و اریستوکراسـی و حکومت های استبدادی را ادامه می داد با این فرق که، استفاده از ماشین و انسان را به گونه ای علمی تفسیر می نمود.

فئودال ها و ألیگارش ها و اریستوکرات ها که شب و روز در فکر کار ارزان و تولید و سود فروان بودند، مدیریت کلاسیک را بهترین پل پیروزی شناخته و در تحقق آن کوشیدند. در این جا باید اضافه کنیم که:

موافقت مشروط در رابطه با برخی از «اصول مدیریت علمی» تیلوریسم ممکن است وجود داشته باشد، مانند:

«نظم و انضباط، نظارت و کنترل، محاسبه و برنامه ریزی، پاداش»

که در آیات سیاسـی و اجتماعی قرآن کریم، به خصوص سوره حدید و انبیاء و نهج البلاغه در نامه ۵۳ و ۴۵ امام علی به عالی ترین و انسانی ترین اصول مدیریت می پردازند و اصول مدیریت را همراه با زیربناهای اعتقادی و اخلاقی معرفی می فرمایند.

اما در هدفداری و سمت گیری و کیفیت اجرای اصول مدیریت، اسلام با تفکرات تیلوریسم موافق نیست، زیرا:

۱- در تیلوریسم، اساس، اضافه تولید است در صورتی که در مدیریت اسلامی اساس رشد و کمال انسان هاست.

(«و ما خلقت الجنّ و الانس الا لیعبدون»)

۲- در تیلوریسم بالا بردن سطح تولید هدف است و در مدیریت اسلامی بالابردن سطح فکر و علم و معنویت.

ص: ۳۴

(بالا بردن تولید خوب است: «یا ایها الناس کلوا مما فی الارض حلالاً طیباً» اما هدف نیست)

۳- در تیلوریسم انسان برای تولید و در مدیریت اسلامی تولید برای انسان هاست.

۴- در تیلوریسم تولید در جهت منافع کارفرما و در مدیریت اسلامی تولید در جهت منافع انسان هاست.

(«خلق لکم ما فی الارض جمیعاً»)

۵- در تیلوریسم انسان ابزار تولید است و در مدیریت اسلامی ابزار در خدمت انسان هاست.

۶- در تیلوریسم حداکثر استفاده از انسان و ماشین، در مدیریت اسلامی حداکثر استفاده از ماشین برای انسان.

۷- در تیلوریسم افزایش تولید با حداقل هزینه و مزد اما در مدیریت اسلامی مزد عادلانه برای کارگر مطرح است.

(«و ان لیس للانسان الّا ما سعی» « وللرجال نصیب مما اکتسبوا»)

۸- در تیلوریسم ماشین حاکم است و در مدیریت اسلامی انسان باید بر ماشین حاکم باشد.

(«و لقد کرّمنا بنی آدم ... و فضّلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً»)

۹- در تیلوریسم منافع کارفرماها تأمین است و در مدیریت اسلامی منافع کارگران و کنترل کارفرماها.

(«و لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل»)

۱۰- در تیلوریسم تفکر مادی و اقتصاد اصالت دارد و در مدیریت اسلامی ارزش ها و معنویت

(«انّ اکرمکم عندالله اتقیاکم»)

ص: ۳۵

چون ارزش ها و معنویت اساس مدیریت اسلامی است و حضرت امیرالمؤمنین یکی از مدیران و فرمانداران خود را مورد توبیخ قرار داده و می فرماید:

«امّا بَعدُ، فَإنَّ دَهاقینَ أهلِ بَلَدِکَ شَکَوا مِنکَ غِلْظَةً و قَسوَةً، وَ احْتِقاراً وَ جَفْوَةً. وَ نَظَرتُ فَلَم أرَهُم اَهلاً لأَنْ یُدْنَوا لِشِرکِهِم، وَ لاَ أَنْ یُقْصَوا وَ یُجْفَوا لِعَهدِهِم فَالبس لَهُم جِلْباباً مِنَ اللَّینِ تَشوبُهُ بِطَرَفٍ مِنَ الشِّدَّهِ، وَ داوِلْ لَهُم بینَ القَسوَهِ والرَّأْفَهِ، وَامْزُجْ لَهُم بینَ التَّقرِیبِ وَ الْاِدْناءِ،

وَالأبعادِ والإِقْصاءِ. انْ شَاءَ اللّهُ.»

«پس از نام خدا و درود. همانا دهقانان مرکز فرمانداریت، از خشونت و قساوت و تحقیر کردن مردم و سنگدلی تو شکایت کردند، من درباره آن ها اندیشیدم، نه آنان را شایسته نزدیک شدن یافتم، زیرا که مشرک اند، و نه سزاوار قساوت و سنگدلی و بدرفتاری هستند زیرا که با ما هم پیمانند، پس در رفتار با آنان نرمی و درشتی را به هم آمیز، رفتاری توأم با شدت و نرمش داشته باش، اعتدال و میانه روی را در نزدیک کردن

یا دور نمودن، رعایت کن.»

در مدیریت اسلامی، مدیری که با مردم برخورد خوب ندارد سرزنش می شود یا عزل می گردد که متن فوق در رابطه با فرمانداری است که در میان مردم غیرمسلمان مدیریت دارد و مردم آن سامان مشرک اند باز هم ارزش های اسلامی تواضع و فروتنی ملاک بررسی هاست.

اما در تیلوریسم و مدیریت کلاسیک، سنگدلی و قساوت و تحقیرکردن کارگران برای کار بیش تر و افزایش تولید، یکی از ویژگی های مدیران به حساب می آید.

همین نامه توبیخ آمیز را امام علی به ابن عباس فرماندار بصره می نویسد و سفارش می کند که اصول گرایی و ارزش های اسلامی را به دقت رعایت کند.

مردم بصره ای که پس از جنگ جمل شورش کردند و با حضرت امیرالمؤمنین جنگیدند، امام هرگز به قصد انتقام جویی و تسویه نمی رود و به فرماندار بصره نوشت:

«فحادث أهلها بالاحسان اليهم و احلل عقده الخوف عن قلوبهم» ؛ «با مردم بصره با نیکی رفتار کن و گره وحشت و ترس از حکومت را از قلوبشان بگشای»

در مدیریت کلاسیک، کارفرما و مدیران مجازند تا با تمام روش های استحماری، ایجاد رعب و وحشت نموده، کارگران را به کار گیرند.

- مدیریت هایی که در مرز منافع شخصی، طبقات حاکم، احزاب سیاسی، اصناف مشخصی پدید آمدند مانند:

۱- مدیریت مالتوزیانیسم؛ که بر اساس سودجویی و منافع شخصی کار می کند.

۲- مدیریت اکسپانسیونیسم؛ طرفداران توسعه اراضی حتی بوسیله دخالت نظامی و سیاسی مانند صهیونیسم بین المللی.

۳- مدیریت سندیکالیسم؛ که برای منافع سازمان اصناف در یک کشوری فعال است.

۴- مدیریت فیزیوکراسی؛ که بر اساس سودجویی و منافع شخصی تبیین می شود که با کاپیتالیسم و یوتیلیتاریانیسم هماهنگ است.

۵- مدیریت فئودالیسم ها؛که منافع خان و ارباب و مالکین بزرگ را مورد توجه قرار می دهد.

۶- مدیریت پلوتوکراسی؛ که مدیریت سیاسی، اقتصادی جامعه در دست سرمایه داران بزرگ است.

۷- مدیریت اریستوکراسی؛ که اشراف و طبقه مرفه مدیریت را در دست گیرند و برای منافع همین طبقه فعال باشند.

چنین طرز تفکری در بسیاری از حکومت های استبدادی مطرح است که منافع ملت ها و امت ها را فدای یک طبقه خاص، اشراف، سرمایه داران، نخبگان، زورمداران می کنند.

و از انواع آزادی، انتخاب، اصالت ها و ارزش های انسانی خبری نیست.

ص: ۳۷

ملاک های بررسی ها در حکومت و مدیریت رأی شخص و یا اشخاص زورمدار و متموّل است. حق و حقیقت مطرح نیست و همه انسان ها و تمام امکانات سیاسی، اقتصادی تنها در خدمت یک گروه ممتاز سلطه گر است.

مدیریت از نوع الیگارشی یا تیموکراسی یا اریستوکراسی از نظر:

الف) هدفداری و سمت گیری

ب) شکل گیری و گسترش

ج) اخلاق مدیریتی و مدیران

د) مناسبات انسانی و روابط اخلاقی، اجتماعی با مردم نیز وابسته به بینش و آراء و منافع تنها یک طبقه، یک گروه اشراف خواهد بود و در پیدایش و تداوم، وابسته و محدود است.

این دسته از حکومت ها و مدیریت ها از نظر قرآن و نهج البلاغه، مردود می باشند زیرا در قرآن و نهج البلاغه حکومت و مدیریت تکیه گاه های ارزشمندی دارند که نمی توان در مدیریت اسلامی تئوری مدیریت الیگارشی یا اریستوکراسی را پذیرفت مانند:

۱- حکومت و مدیریت اسلامی وابسته به طبقه و گروه خاصی نیست. («قل انما اعظکم بواحده ان تقوما لله مثنی و فرادی»)

۲- شرایط حکومت و مدیریت به تقوا و پاکیزگی و ارزش های اخلاقی تکیه دارد. («انّ اکرمکم عندالله اتقاکم») پس بی تقواها و انسان های بدون ایمان از هر طبقه و گروهی باشند نمی توانند در حکومت و مدیریت اسلامی راه یابند.

۳- اصول و مقررات حکومت و مدیریت اسلامی را خدای انسان آفرین مشخص می کند که اسیر فکر و وابستگی های قانون گذاران بشری نمی باشد. («الا یعلم من خلق فهو اللطیف الخبیر»)

ص: ۳۸

۴- هدفداری مدیریت اسلامی جهان شمول است، همه انسان ها را شامل می شودو برای منافع بشریت تلاش خواهد کرد. («و ان تقوموا للیتامی بالقسط»)

«و نرید ان نمنّ علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم وارثین»)

۵- مدیریت اسلامی با اینکه بر اساس مقررات الهی است اما از نظر اجرایی و کاربردی، شورایی است که با انواع حکومت های مطلقه و استبدادی مخالفت دارد.

(«و شاورهم فی الامر» «و امرهم شوری بینهم»)

امام علی به مالک اشتر رهنمود می دهد که با یک طبقه ممتاز اجتماعی روابط نداشته باشد، بلکه از آن ها در برابر محرومان و دیگر طبقات ضعیف جامعه، چشم پوشد، یعنی: سمت گیری مدیریت اسلامی، محروم پروری و ظالم ستیزی است.

و آنگاه هشدار می دهد که از ثروتمندان و نخبگان ناراضی هرگز نهراسد و در مقابل به جلب رضایت عمومی بپردازد که امروزه اینگونه نگرش ها را (تئوری های انسانی، و مردم دوستی، و دیگر دوستی و دموکراسی) می نامند.

«فَإِنَّ سُخْطَ العَامَّهِ یُجْحِفُ بِرِضی الخَاصَّهِ، وَ اِنَّ سُخْطَ الخَاصَّهِ یُغْتَفَرُ مَعَ رِضی العامَّهِ»

«که همانا خشم عمومی مردم خشنودی خواص را از بین می برد، اما خشم خواص را خشنودی همگان بی اثر می کند.»

می بینیم که در این دیگاه مدیریتی هرگونه گرایش به سرمایه داران، طبقات ممتاز اجتماعی نفی می گردد آن گاه به نقد و ارزیابی روانشناسی طبقات ممتاز و زورمداران و رفاه زدگان می پردازد و می فرماید:

ص: ۳۹

«و لیسَ اَحدٌ مِنَ الرَّعِیَّهِ أثقَلَ عَلَی الوَالی مَؤُونَهً فِی الرَّخاءِ، وَ اَقَلَّ مَعونَهَ لَهُ فِی البلاءِ، وَ اَکرَهَ للإنصافِ، وَ أسْأَلَ بِالإلحافِ، وَ أَقَلَّ شُکراً عِندَ الإعطاءِ، وَ أبْطَأَ عُذراً عِندَ المَنعِ، وَ أَضعَفَ صبراً عِندَ مُلِمّاتِ الدَّهرِ مِنْ اهلِ الخاصَّهِ»

«خواص جامعه همواره بار سنگینی را بر حکومت تحمیل می کنند زیرا در روزگار سختی یاریشان کمتر، و در اجرای عدالت از همه ناراضی تر، و در خواسته هایشان پافشارتر، و در عطاء و بخشش ها کم سپاس تر، و به هنگام منع خواسته ها دیر عذرپذیرتر، و در برابر مشکلات کم استقامت تر می باشند.»

بنابراین در حکومت و مدیریت اسلامی، اشراف، نخبگان، طبقات ممتاز اجتماعی و خواص نمی توانند نقش تعیین کننده ای داشته باشند.

مدیریت اسلامی، ضد مدیریت الیگارشی و تیموکراسی و اریستوکراسی و هر نوع حکومت و مدیریتی است که خواص در آن نقش دارند و تنها برای یکی از طبقات اجتماعی تلاش می نمایند.

«و لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل و لا تدلوا بها الی الحکام»

در اینجا لازم است به انواع مدیریت هایی که از نوع نگرش حکومت و دولت منشأ می گیرند اشاره شود، چون دولت ها و حکومت ها هستند که مدیریت ها را پدید می آورند و اگر مخالف منافعشان باشد تغییر می دهند و مدیریتی بوجود می آورند که در خدمت منافع استعماری آنان باشند. حکومت های استبدادی ناگزیرند یکی از مواضع متفاوت یادشده را داشته باشند.

- مدیریت های غیر استبدادی

صاحب نظران مدیریت نئوکلاسیک و طرفداران بروکراسی مانند: ماکس وبرو.

ص: ۴۰

و هم فکران آنان ادعا می کنند که طرفدار ارزش های انسانی و مدیریت و حکومت غیراستبدادی می باشند.

همانگونه که حکومت های استبدادی منشأ پیدایش مدیریت های محدود و وابسته و مستبدانه بوده اند، حکومت های غیر استبدادی، بلکه مردمی و عادلانه، بر اساس آزادی و حقوق اجتماعی می تواند مدیریت های انسانی و سالمی را پدید آورد.

از دیدگاه قرآن کریم و نهج البلاغه، حکومت پیامبران الهی (تئوکراتیک الهی) بر اساس عدل و قسط و جان وطنی و رشد و سعادت انسان ها است که می فرماید:

«لیقوم النّاس بالقسط» «پیامبران آمده اند تا عدالت اجتماعی را در مردم استقرار بخشند.»

در حکومت های مذهبی اصول و و مقررات حکومت و مدیریت را خدای عالم و آفریدگار انسان تعیین می فرماید که: (این کار با عدم شناخت انسان از انسان، از عهده او خارج است.)

مردم و رهبران مذهبی در چهارچوب قوانین و مقررات الهی به نیازمندی های نوین پاسخ متناسب می دهند که عامل اساسی تحقق آزادی انسان و حکومت عادلانه و مدیریت های سالم و صالح است. زیرا وقتی آفریدگار انسان دخالت نکند، انسان تنها با شعار «دموکراسی و حکومت مردم بر مردم» یا سوسیالیستی و حاکمیت جمع بر فرد، فوراً به بن بست می رسد و باتکیه به افکار و آراء خویش به انواع استبدادهای خانمان سوز

کشانده می شود.

سوم – ویژگی های مدیریت اسلامی

۱- اهمیت دادن به مباحث بینشی

تحقق اصول صحیح «مدیریت» بدون مباحث بینشی، ممکن نیست و بدون عقیده و ایمان و باورهای متکامل فکری اسلام نمی توان انتظار سلامت و سعادت را داشت. مدیریت ها بروش و متد کار مدیران بستگی کامل دارد و مدیران برای حرکت صحیح، و چگونه بودن! و چگونه ساختن، به مباحث بینشی محتاجند.

تا چرائی کار و مدیریت را درک نموده و با مشکلات آن بدرستی مقابله کنند.

انسان الهی با باورهای دینی، معتقد است که همه باید ها و نباید را خدای انسان آفرین مشخص نموده و به صورت وحی الهی و قرآن متکامل فرو فرستاده است. پس انسان هدایت لازم شده است، و راه و رسم زندگی او تعیین گردیده و روابط اجتماعی و اصول مدیریتی او تدوین یافته است.

بنابراین انسان تنها نیست و رهنمود های پروردگار نظام هستی رهنمون اوست و پاداش دهنده اعمال او، و جبران کننده ضعف ها و دردها و کاستی های اوست.

اما اگر مباحث بینشی را طرد کردیم یا نسبت به آن بی تفاوت باشیم، تفکر مادی بر انسان حاکم است و انسان مادی تنهاست و معتقد است که:

* قبل از او طرح و برنامه ای نبوده و هم اکنون نیز وجود ندارد.

* بایدها و نبایدها در اختیار اوست.

* کسی نمی تواند برای انسان ها وظیفه ای تعیین نماید.

این انسان با چنین گرایشی به مرز «خودپرستی» و «خودمداری» و استبداد فکری کشانده شده که هیچ گونه تظمینی در مدیریت او وجود ندارد.

در مدیریت اسلامی، «مباحث بینشی» نقش کلیدی را دارند زیرا راه و رسم مدیریت صحیح، و روش های برخورد با دیگران، همه به نوع بینش و گرایش مدیر مربوط می شوند که حضرت امیرالمؤمنین در نامه های گوناگون نهج البلاغه، روش گزینش مدیران را توضیح داده و معیارها را بر اساس تقوا، ایمان، عدالت، امانت داری، ترس از معاد، قدرت و توانایی لازم، قاطعیت، مسئولیت پذیری معرفی می فرماید.

حضرت یوسف که پیشنهاد مدیریت اقتصادی خود را به پادشاه مصر معرفی می کند به دو اصل اساسی اشاره می فرماید: «قال اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم» «مرا برای خزینه داری مملکت و اداره اقتصادی کشور منصوب کن زیرا من راه های حفظ و نگهداری را می دانم»

ص: ۴۲

الف) تخصص در مدیریت اقتصادی «علیم»

ب) تعهد و احساس مسئولیت نسبت به مسائل اقتصادی کشور «حفیظ»

یعنی تنها علم مدیریت اقتصادی و تخصص کافی نیست و تعهد بدون تخصص کارساز نمی باشد. که این دو اصل ارزشمند به مباحث بینشی وابسته است.

۲- واقع نگری در مدیریت اسلامی:

با اینکه مباحث بینشی، عقیدتی در مدیریت اسلامی از اساسی ترین اصول متکامل است، اما انحرافات و روش های استبدادی طرفداران افراطی را نیز محکوم می کند، زیرا:

الف) در مدیریت اسلامی همه انسان ها مطرحند گرچه مسلمان هم نباشند، که امام علی خطاب به مالک اشتر نوشت: («اما اخ لک فی الدین او نظیر لک فی الخلق»

«با مردم خوشرفتاری کن زیرا مردم یا برادران دینی تو و یا نظیر تو انسانند»)

ب) جهان شمول است، که انسان خلق خدا و همه از فرزندان آدم می باشند. رسول خدا فرمودند:

«کُلُّکُم مِنْ آدَمَ و الآدمَ مِنَ التُراب»

«همه شما از فرزندان آدم و آدم نیز از خاک است»

ج)انواع تبعیضات نژادی و گرایش های ناسیونالیستی نفی می گردد، که: « انَّ اَکرَمَکُمْ عِندَاللهَ اتقیکُم» «همانا گرامی ترین شما نزد خدا باتقواترین شمایند»

د) هر علمی و تخصصی که برای بشریت مفید باشد ارزشمند است و سفارش کرده اند که آن ها را فرا گیرید.

که رسول خدا فرمودند: «اُطلُبوا العلمَ وَ لَو بِالسِّینِ»

«دانش را فراگیرید هرچند از دورترین نقاط جهان (کشور چین باشد)»

تا اختراعی مطرح می شد، رسول خدا گروهی را برای آموختن آن می فرستاد و از ابزار و وسائل مدرن روز استفاده می کرد و دیدند که به طبیب یهودی اجازه داد تا در مدیریت اسلامی آن روز مدینه، رسماً فعالیت آغاز کند و مسلمانان را معالجه نماید و دستورالعمل را صادر فرمود که؛ هر کدام از مشرکین اسیرشده در جنگ، ۱۰ مسلمان را سواد خواندن و نوشتن بیاموزد آزاد است.

و در آخرین لحظات شهادت، حضرت امیرالمؤمنین اجازه دادند طبیب مسیحی بیاید و تخصص خود را به کار گیرد که با توجه به موارد یاد شده مدیریت اسلامی با مباحث بینشی یاد شده، از یک مدیریت آزاد سالم و صالح بی مانندی برخوردار است.

ص: ۴۴

سیمای سوره یوسف

سیمای مدیر موفق » سیمای سوره یوسف

«سیمای سوره ی یوسف»

سوره یوسف از سوره های مکّی و دارای یکصد ویازده آیه است. نام حضرت یوسف ، ۲۷ مرتبه در قرآن آمده، که ۲۵ مرتبه آن در همین سوره است. آیات این سوره، به هم پیوسته و در چند بخش جذاب و فشرده، داستان زندگی یوسف را از کودکی تا رسیدن او به مقام خزانه داری کشور مصر، عفت و پاکدامنی او، خنثی شدن توطئه های مختلف علیه او و جلوه هایی از قدرت الهی را مطرح می کند.

داستان حضرت یوسف فقط در همین سوره از قرآن آمده، در حالی که داستان پیامبران دیگر در سوره های متعدّد نقل شده است. داستان حضرت آدم و نوح ، هر کدام در دوازده سوره، داستان حضرت ابراهیم در هیجده سوره، داستان حضرت صالح در یازده سوره، داستان حضرت داوود در پنج سوره، داستان حضرت هود و سلیمان ، هر کدام در چهار سوره و داستان حضرت عیسی و زکریّا هر کدام در سه سوره ذکر شده است.

داستان حضرت یوسف در تورات، سفر پیدایش از فصل ۳۷ تا ۵۰ نیز نقل شده است، امّا در مقایسه با آنچه در قرآن آمده، به خوبی اصالت قرآن و تحریف تورات معلوم می گردد. در میان آثار ادبی نیز داستان یوسف و زلیخا، دارای جایگاهی برگزیده است که از آن جمله می توان منظومه یوسف و زلیخا، از نظامی گنجوی و یوسف و زلیخا منسوب به فردوسی را نام برد.

قرآن در داستان یوسف بیشتر به شخصیّت خود او در گذر از کوران حوادث می پردازد، در حالی که در داستان پیامبران دیگر، بیشتر به سرنوشت مخالفان و لجاجت و هلاکت آنان اشاره نموده است.

در برخی روایات، از آموزش سوره یوسف به زنان و دختران نهی شده است، ولی به نظر برخی صاحب نظران، این روایات اَسناد قابل اعتمادی ندارند. و از طرفی

آنچه معیار این نهی است، طرح عشق از سوی زلیخا همسر عزیز مصر است که با بیان قرآنی، نقطه منفی در آن وجود ندارد.

«قَصَص» جمع «قصّه» هم به معنای داستان و هم نقل داستان است. قصّه و داستان در تربیت انسان سهم بسزایی دارد. زیرا داستان، تجسّم عینی زندگی یک اُمّت و تجربه عملی یک ملّت است. تاریخ آئینه ی ملّت هاست و هر چه با تاریخ و سرگذشت پیشینیان آشنا باشیم، گویا به اندازه عمر آنان زندگی کرده ایم.

حضرت علی به فرزندش امام حسن می فرماید: «فرزندم! من در سرگذشت پیشینیان چنان مطالعه کرده ام و به آنها آگاهم، که گویا با آنان زیسته ام و به اندازه ی آنها عمر کرده ام.»

شاید یکی از دلایل اثرگذاری قصّه و داستان بر انسان، تمایل قلبی او به داستان باشد. معمولاً کتاب های تاریخی و داستانی در طول تاریخ فرهنگ بشری رونق خاصی داشته و قابل فهم و درک برای اکثر مردم بوده است، در حالی که مباحث استدلالی و عقلانی را گروه اندکی پیگیری می کرده اند.

در روایات، به کلّ قرآن «احسن القصص» اطلاق شده است و این منافاتی ندارد که در میان کتب آسمانی، قرآن «احسن القصص» باشد و در میان سوره های قرآن، این سوره «احسن القصص» باشد.

تفاوت داستان های قرآن با سایر داستان ها:

۱- قصّه گو خداوند است. «نحن نقصّ»

۲- هدفدار است. هدفی بس بلند و آن ارشاد و هدایت انسان از طریق تجربه امّت های گذشته است که چگونه بعضی به خاطر ایمان و صبر و تقوی عزیز شدند و گروه دیگری به خاطر هوسها و لجاجت ها و تکبّرها و حسدها ذلیل گشتند. نقل این داستان ها به انسان آرامش و دلداری می دهد تا در مقابل نا ملایمات پایدار بماند. قرآن در این باره می فرماید:

« وكُلّاً نقصّ عليك من انباء الرّسل مانثبّت به فؤادك»

«ما از هر یک از سرگذشت های انبیاء برای تو بازگو کردیم تا به وسیله آن قلبت را آرامش بخشیم.»

۳- حقّ است، نه خیال. «نحن نقصّ علیک نبأهم بالحقّ»

۴- بر اساس علم است، نه گمان. «فلنقصنّ علیهم بعلمٍ»

۵- وسیله ی تفکّر است، نه تخدیر. «فاقصص القصص لعلّهم یتفکّرون»

۶- وسیله عبرت است، نه تفریح وسرگرمی. «لقد کان فی قصصهم عبره»

داستان حضرت یوسف، «احسن القصص » است، زیرا:

۱- چون از سرچشمه وحی است، از معتبرترین داستان ها است. «بما اوحینا»

۲- در این داستان، جهاد با نفس که بزرگ ترین جهاد است، مطرح می شود.

۳- قهرمان داستان، نوجوانی است که تمام کمالات انسانی را درخود دارد. (صبر، ایمان، تقوی، عفاف، امانت، حکمت، عفو و احسان و...، که در لابلای تاریخ یوسف خواهیم خواند.)

۴- چهره های داستان، خوش عاقبت می شوند.

یوسف به حکومت می رسد، برادران توبه می کنند، پدر بینایی خود را بدست می آورد، کشور قحطی زده نجات می یابد و دلتنگی ها و حسادت ها به وصال و محبّت تبدیل می شود.

۵ - در این داستان مجموعه ای از اضداد در کنار هم طرح شده اند: فراق و وصال، غم و شادی، قحطی و پرمحصولی، وفاداری و جفاکاری، مالک و مملوک، چاه و جاه، فقر و غنا، بردگی و سلطنت، کوری و بینایی، پاکدامنی و اتهام ناروا بستن.

نه فقط داستان های الهی، بلکه تمام کارهای خداوند، «اَحسن» است. زیرا:

۱- بهترین آفریدگار است. «احسن الخالقین»

۲- بهترین کتاب را دارد. «نزّل احسن الحدیث»

۳- بهترین صورت گر است. «فاحسن صورکم»

۴- بهترین دین را ارائه می کند. «و من احسن دیناً ممّن اسلم وجهه لله»

۵- بهترین پاداش را می دهد. «لیجزیهم اللّه احسن ما کانوا یعملون»

و در برابر این بهترین ها، خداوند بهترین عمل را از انسان خواسته است. «لیبلوکم ایّکم احسن عملاً»

داستان حضرت یوسف با خوابی شروع می شود که او را بشارت می دهد و نسبت به آینده ای روشن امیدوار می سازد تا او را در مسیر تربیت الهی صابر و بردبار گرداند.

خواب اولیای الهی، متفاوت است؛ گاهی نیازمند تعبیر است، مثل خوابِ حضرت یوسف ، و گاهی به تعبیر نیاز ندارد، بلکه عین واقع است. مانند خواب حضرت ابراهیم که مأمور می شود تا اسماعیل را ذبح کند.

سخنی درباره ی رؤیا و خواب دیدن

پیامبر اکرم می فرماید:

«الرؤیا ثلاثه: بشری من اللّه، تحزین من الشیطان، و الّذی یحدث به الانسان نفسه فیراه فی منامه»

خواب بر سه قسم است: یا بشارتی از سوی خداوند است، یا غم و اندوهی از طرف شیطان است و یا مشکلات روزمره انسان است که در خواب آنرا می بیند.

برخی از دانشمندان و روان شناسان، خواب دیدن را در اثر ناکامی ها و شکست ها دانسته و همانند ضرب المثلی قدیمی استناد کرده اند که: «شتر در خواب بیند پنبه دانه» و برخی دیگر خواب را تلقینِ ترس گرفته اند، بر اساس ضرب المثلی که می گوید: «دور از شتر بخواب تا خواب آشفته نبینی» و بعضی دیگر خواب را جلوه غرائز واپس زده دانسته اند.

البتّه باید به این نکته توجه داشت که همه خواب ها با یک تحلیل، قابل بررسی نیستند.

کسانی که خواب می بینند چند دسته اند:

دسته اوّل، کسانی که روح کامل و مجردی دارند و بعد از خواب رفتنِ، حواس با عالم دیگری مرتبط شده و حقایقی را صاف و روشن از دنیای دیگر دریافت می کنند. (نظیر تلویزیون های سالم، با آنتن های مخصوص، جهت دار که امواج ماهواره ای را از نقاط دور دست می گیرند.) اینگونه خواب ها که دریافت مستقیم و صاف است، نیازی به تعبیر ندارد.

دسته دوّم، کسانی هستند که دارای روح متوسط هستند و در عالم رؤیا، حقایق را ناصاف و همراه با تشبیه و تخیّل دریافت می کنند. (که باید مفسّری در کنار دستگاه گیرنده، ماجرای فیلم را توضیح دهد وبه عبارتی، عالمی آن خواب را تعبیر کند.)

دسته سوّم، کسانی هستند که روح آنان به قدری متلاطم و ناموزون است که خواب آنها مفهومی ندارد. (نظیر صحنه های پراکنده و پربرفک تلویزیونی، که کسی چیزی از آن سر درنمی آورد.) این نوع رؤیاها که قابل تعبیر نیستند، درقرآن به «اضغاث احلام» تعبیر شده است.

قرآن در سوره های مختلف، از رؤیاهایی نام برده که حقیقت آنها به وقوع پیوسته است. از جمله:

الف: رؤیای حضرت یوسف درباره سجده ی یازده ستاره و ماه و خورشید بر او که با رسیدن او به قدرت و تواضع برادران و پدر و مادر در برابر او تعبیر گردید.

ب: رؤیای دو یار زندانی حضرت یوسف که یکی از آنها آزاد ودیگری اعدام شد و قصّه ی آن در آیه ۴۱ همین سوره خواهد آمد.

ج: رؤیای پادشاه مصر درباره گاوِ لاغر و چاق که تعبیر به قحطی و خشکسالی بعد از فراخ شد.

د: رؤیای پیامبر اسلام درباره عدد اندک مشرکان در جنگ بدر که تعبیر به شکست مشرکان شد.

ه: رؤیای پیامبر اسلام درباره ورود مسلمانان با سر تراشیده به مسجدالحرام، که با فتح مکه و زیارت خانه خدا تعبیر شد.

و: رؤیای مادر حضرت موسی که نوزادش را در صندوق گذاشته و به آب بیاندازد. «اذ اوحینا الی اُمّک مایوحی اَن اقذ فیه فی التابوت» که روایات بر این دلالت دارند که مراد از وحی در اینجا، همان رؤیاست.

ز: رؤیای حضرت ابراهیم در مورد ذبح فرزندش حضرت اسماعیل .

از قرآن که بگذریم در زندگی خود، افرادی را می شناسیم که در رؤیا از اموری مطلع شده اند که دست انسان به صورت عادّی به آن نمی رسد.

مرحوم حاج شیخ عباس قمی (صاحب مفاتیح الجنان)، به خواب فرزندش آمد و گفت: کتابی نزدم امانت بوده، آنرا به صاحبش برگردان تا من در برزخ راحت باشم. وقتی بیدار شد به سراغ کتاب رفت، با نشانه هایی که پدر گفته بود تطبیق داشت، آن را برداشت. وقتی می خواست از خانه بیرون برود، کتاب از دستش افتاد و کمی ضربه دید. او کتاب را به صاحبش برگرداند و چیزی نگفت، دوباره پدرش به خواب او آمد و گفت: چرا به او نگفتی

کتاب تو ضربه دیده تا اگر خواست خسارت بگیرد و یا رضایت دهد.

نکات :

این سوره، در زمانی نازل شد که پیامبر اکرم در محاصره شدید اقتصادی و اجتماعی قرار گرفته بود و این داستان برای حضرت، مایه ی دلداری شد، که ای پیامبر! اگر بعضی بستگانت ایمان نیاوردند ناراحت مباش، برادران یوسف او را به چاه انداختند! ولی عاقبت عزّت نصیب یوسف شد. آری آینده ی روشن با تواست.

در این ماجرا یکی از سنّت های الهی محقّق شده است، که به خاطر تقوای الهی، گشایش ایجاد می شود.

ص: ۵۰

«و مَن يتّق اللَّه يَجعل له مَخرجاً و يرزقه من حيث لايحتسب»

«هركس از خدا پروا كند، براى او راه خروج و گشايش قرار مى دهد و از جايى كه حسابش را نمى كند، به او روزى مى رساند.»

در سراسر اين سوره، اراده خداوند را مى توان با اراده و خواست مردم مقايسه كرد؛

برادرانِ يوسف اراده كردند با انداختن او در چاه و برده ساختن يوسف، او را خوار سازند، امّا عزيز مصر درباره او گفت: «اكرمى مثواه» او را گرامى بداريد.

همسر عزيز قصد نمود دامن او را آلوده سازد، امّا خداوند او را پاك نگهداشت. بعضى خواستند با زندانى ساختن يوسف مقاومت او را در هم شكنند و تحقيرش كنند؛ «ليسجنن و ليكونا من الصّاغرين» امّا در مقابل، خداوند اراده كرد او را عزيز بدارد و حكومت مصر را به او بخشد؛ «مكّنا ليوسف...»

امام صادق فرمودند:

«يوسف انسان حرّ و آزاده اى بود كه حسادت برادران، اسارت در چاه، شهوت زنان، زندان، تهمت، رياست و قدرت در او اثر نگذاشت.»

داستان هاى قرآن مايه عبرت است. «عبرت» و «تعبير» به معنى عبور است، عبور از صحنه اى به صحنه اى ديگر. «تعبير خواب» عبور از رؤيا به واقعيات. و «عبرت» يعنى عبور از ديدنى ها و شنيدنى ها به ناديدنى ها و ناشنيدنى ها.

ص: ۵۱

آیات ۱ تا ۵

سیمای مدیر موفق » آیات ۱ تا ۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

به نام خداوند بخشنده مهربان

الر تِلْکَ ءَایَاتُ الْکِتَابِ الْمُبِین «۱»

الف لام را. آن است آیات کتاب روشنگر.

إِنَّآ أَنْزَلْنَاهُ قُرْءَاناً عَرَبِیّاً لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُون «۲»

همانا ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که بیاندیشید.

۱- خرد گرایی

قرآن، تنها برای تلاوت و تبرک نیست، بلکه وسیله ی تعقّل و رشد بشر است.

«لعلّکم تعقلون»

۲- شفافیت هدف ها

نوشته ها باید روشن و روشنگر، هدفدار و هدایتگر باشد.

«الکتاب المبین... لعلّکم تعقلون»

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَآ أَوْحَیْنَآ إِلَیْکَ هَذَا الْقُرْءَانَ وَإِن کُنتَ مِن قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِینَ«۳»

«ما با این قرآن که به تو وحی کردیم بهترین داستان را بر تو بازگو می کنیم، در حالی که تو پیش از آن، از بی خبران بودی.»

۱- نقش فراز و نشیب ها در رشد و کمال انسان

۲- لیاقت وشایستگی و قهرمان شدن انسان در سایه صبر و ایمان، تقوی وعفاف، امانت و حکمت و عفو و احسان است

ص: ۵۲

با استفاده از مجموع نکته ها و پیام ها. چون از نظر روانی و تربیتی، برای تأثیر بهتر، باید مقدّمه چینی کرد. (قرآن قبل از شروع قصّه، مقدّمه چینی می کند که می خواهم قصه بگویم، آن هم بهترین قصّه تا در انسان انگیزه شنیدن و خواندن را تقویت کند.) «نحن نقصّ علیک احسن القصص»

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَآ أَبَتِ إِنِّى رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِى سَاجِدِينَ «۴»

«آنگاه که یوسف به پدر خویش گفت: ای پدر! همانا من (در خواب) یازده ستاره با خورشید و ماه دیدم، آنها را در برابر خود سجده کنان دیدم.»

۱- صمیمت، رحمت و محبت

پدران و فرزندان در خطاب به یکدیگر، از واژه هایی که نشانه ی صمیمیّت، رحمت و شفقت است، استفاده کنند. «یا اَبت»

۲- توجه به خلاقیت ها

گاهی در نوجوان، استعدادی هست که بزرگترها را به تواضع وامی دارد.

«ساجدین »

۳- درایت و دلسوزی

۴- مدیریت مشارکتی

فرزندان، باید به درایت و دلسوزی پدر به عنوان مدیر خانه اعتماد و در مسائل زندگی با او مشورت کنند. «قال یوسف لابیه»

ص: ۵۳

قَالَ يَا بُنَی لَاتَقْصُصْ رُءْيَاکَ عَلَی إِخْوَتِکَ فَيَكِيدُواْ لَکَ كَيْداً إِنَّ الْشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ«۵»

«(یعقوب)گفت: ای پسر کوچکم! خوابت را برای برادرانت بازگو مکن، که برایت نقشه ای (خطرناک) می کشند. همانا شیطان، برای انسان دشمنی آشکار است.»

۱- روابط صمیمانه

پدر و مادر مدیر خانه بایستی رابطه ای صمیمانه با فرزندان داشته باشند تا فرزندان بتوانند سخن خود را با آنان مطرح کنند. «یا بنی»

۲- رقابت ناسالم

خطر حسادت در محیط خانه و جامعه را به فرزندان گوشزد کنیم.

«یا بنی لا تقصص...»

۳- طبقه بندی اطلاعات

دانسته ها و اطلاعات، باید طبقه بندی شود و اطلاعات محرمانه و غیرمحرمانه از هم جدا گردد. «لا تقصص»

هر حرفی را به هر کسی نزنیم. «لا تقصص»

کتمان فضایل به خاطر جلوگیری از حسادت ها، کاری روا و لازم است.

«لا تقصص»

با پی بردن به استعداد یک فرزند، آن را با سایر فرزندان مطرح نکنیم.

«لا تقصص»

در معرّفی افراد تیزهوش، باید احتیاط کرد. «لا تقصص»

اگر گاهی اوقات رؤیا، قابل گفتن نیست، پس بسیاری از دیده ها در بیداری، نیز نباید بازگو شود. «لا تقصص»

۴- پیشگیری، بهتر از درمان

ص: ۵۴

پیشگیری بهتر از درمان است. (نگفتن خواب به برادران، نوعی پیشگیری از تحریک حسادت است) «لا تقصص رؤیاك علی اخوتك فیکیدوا»

زمینه های حسادت را شعله ور نکنیم. «لاتقصص... فیکیدوا»

۵- نگرش استراتژیکی

آینده نگری، صفتی ارزنده است.«لا تقصص... فیکیدوا»

۶- خطر افشای اسرار

افشای اسرار و برخی اخبار، تبعات بدی را به دنبال دارد. «لا تقصص... فیکیدوا» آری برخی اسرار به قدری مهم هستند که افشای آن زندگی فرد یا افرادی را به مخاطره می اندازد.

۷- میزان ریسك

در موارد مهم و حسّاس باید خطر را قبل از وقوع آن گوشزد کرد.

«فیکیدوا لك کیداً»

۸- کتمان اسرار

۹- رازداری

یکی از اصول زندگی، رازداری است. اگر مسلمانان به مفاد این آیه عمل می کردند، این همه کتب خطی، آثار علمی، هنری و عتیقه های ما، در موزه کشورهای خارجی جای نمی گرفت و به اسم کارشناس، دیپلمات و جهانگرد از منابع و امکانات و منافع ما آگاه نمی شدند و در اثر سادگی یا خیانت، اسرارمان در اختیار کسانی که دائماً در حال کید ومکر علیه ما هستند، قرار نمی گرفت.

۱۰- افشاگری بجا

در مسایل مهم، گاهی اظهار سوءظن و یا پرده برداشتن از خصلت ها مانعی ندارد. «فَیَکیدوا لَكَ کَیدا»

آیات ۶ تا ۱۰

سیمای مدیر موفق » آیات ۶ تا ۱۰

وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلى ءَالِ يَعْقُوبَ كَمَآ أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِن قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ«۶»

«و اینگونه پرودگارت تو را برمی گزیند واز تعبیر خواب ها (و سرانجام امور) تو را آگاه می سازد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می کند. همان گونه که پیش از این بر پدرانت ابراهیم و اسحاق تمام کرد. همانا پرودگارت دانای حکیم است.»

۱- نظام مبتنی بر شایستگی

ارزش انسان به سن و سال نیست، ممکن است کسی از نظر سنّی کوچک باشد ولی از نظر خصلت ها و ارزش ها والاتر باشد. (همچون یوسف که کوچک تر از برادرانش بود.) «یجتبیک ربّک»

علوم مهم و دانش های کلیدی و اساسی را نباید به هر کس آموخت؛ اوّل باید افراد لایق را گزینش کرد و سپس علوم را در اختیار آنان قرار داد. (خداوند در این آیه، اول فرمود: «یجتبیک» یعنی تو را گزینش کرد، بعد فرمود: «یعلّمک» یعنی به تو آموزش داد.)

«یجتبیک ربّک و یعلّمک»

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ ءَايَاتٌ لِّلسَّآئِلِين«۷»

«به تحقیق در (داستان) یوسف و برادرانش نشانه هایی (از حاکم شدن اراده خداوندی) برای جویندگان است.»

۱- راه خدا راه به عزت رسیدن است

۲- عبرت آموزی از گذشتگان

در داستان زندگی حضرت یوسف ، آیات و نشانه های زیادی از قدرت نمایی خداوند به چشم می خورد، که هر کدام از آنها مایه ی عبرت و پند برای اهل تحقیق و جستجو است؛ از آن جمله است:

۱- خواب پر راز و رمز حضرت یوسف

۲- علم تعبیر خواب

۳- تشخیص و اطلاع یافتن یعقوب از آینده فرزند خود

۴- در چاه بودن و آسیب ندیدن

۵- نابینا شدن و دوباره بینا شدن حضرت یعقوب

۶- قعر چاه و اوج جاه

۷- زندان رفتن و به حکومت رسیدن

۸ - پاک بودن و تهمت ناپاکی شنیدن

۹- فراق و وصال

۱۰- بردگی و پادشاهی

۱۱- زندان برای فرار از گناه

۱۲- بزرگواری و عفو سریع برادران خطاکار و دهها نکته دیگر که در آیات بعدی خواهیم خواند.

در کنار این نشانه ها، سؤال هایی قابل طرح است که پاسخ هر کدام روشنگر راه زندگانی است؛

۱- چگونه یوسف با بزرگواری از مجازات برادران خیانتکار خود، صرف نظر می کند؟!

۲- چگونه انسان با یاد خدا، زندان را بر لذّت گناه ترجیح می دهد؟

ص: ۵۷

إِذْ قَالُواْ لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَى أَبِينَا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِی ضَلَالٍ مُّبِینٍ «٨»

«آنگاه که (برادران او) گفتند: همانا یوسف و برادرش (بنیامین) نزد پدرمان از ما که گروهی نیرومند هستیم محبوب ترند. همانا پدرمان (در این علاقه به آن دو) در گمراهی روشنی است.»

۱- تفاوت حق و تبعیض باطل است

فرق است میان تبعیض و تفاوت. تبعیض؛ برتری دادن بدون دلیل است. ولی تفاوت؛ برتری بر اساس لیاقت است. مثلاً نمره های یک معلّم، تفاوت دارد، ولی این تفاوت حکیمانه است، نه ظالمانه. علاقه ی حضرت یعقوب به یوسف، حکیمانه بود نه ظالمانه، ولی برادران یوسف، این علاقه را بی دلیل پنداشتند و گفتند: «انّ ابانا لفی ضلال مبین»

۲- تعادل

گاهی علاقه ی زیاد، سبب دردسر می شود؛ حضرت یعقوب، یوسف را خیلی دوست داشت و همین امر موجب حسادت برادران و افکندن یوسف در چاه شد. چنانکه علاقه زلیخا به یوسف، به زندانی شدن یوسف انجامید. لذا زندان بان که شیفته اخلاق یوسف شده بود، وقتی به او گفت: من تو را دوست دارم. یوسف گفت: می ترسم این دوستی نیز بلائی به دنبال داشته باشد.

۳- همبستگی

اتّحاد و با هم بودن، سبب احساس نیرومندی و قدرت می شود. «نحن عصبه»

۴- سعی بر انجام کار به صورت گروهی

گروه گرایی، اگر بدون رهبری صحیح و خداپسندانه باشد، عوامل سقوط را سریعتر فراهم می کند. («و نحن عصبه» نشان انسجام است، ولی انسجامی رها وبدون رهبری صحیح)

۵- پرهیز از توجیه غلط

انسان برای ارتکاب خطا و گناه، اوّل خود را توجیه و کار خود را تئوریزه می کند. (برادران، هم خود را متّحد و قوی می دانند، «و نحن عصبه» و هم پدر را منحرف، «انّ ابانا لفی ضلال» و با این دلیل، حسادت خود را توجیه می کنند.)

احساس قدرت و نیرومندی عقل را کور می کند.

«نحن عصبه انّ ابانا لفی ضلال مبین»

معیارهای نادرست، نتایج نادرست به دنبال دارد. (اگر عیار فقط قدرت و تعداد شد، نتیجه اش نسبت دادن انحراف به اقلّیت می شود.) «انّ ابانا لفی ضلال مبین»

۶- توجه به نقش منفی مراکز قدرت و کانون های اخذ تصمیم

با گفتن: «و نحن عصبه» نشان دادند که دچار غرور و تکبر شده و در اثر این غرور و حسد، پدر را متّهم به اشتباه و انحراف در مهر ورزی به فرزندان می کنند.

افرادی در جامعه، به جای آنکه خود را بالا ببرند، بزرگان را پایین می آورند. چون خود محبوب نیستند، محبوب ها را می شکنند.

۷- خطر رقابت ناسالم و غفلت

اگر فرزندان احساس تبعیض کنند، آتش حسادت در میان آنان شعله ور می شود. «احبّ الی ابینا منّا»

عشق وعلاقه به محبوب شدن، در نهاد هر انسانی وجود دارد. انسان ها از کم توجهی وبی مهری دیگران به خود، رنج می برند. «احبّ الی ابینا» (برادران یوسف، عشق پدر به یوسف را نوعی بی مهری به خود تصوّر می کردند)

غفلت انسان ممکن است به جایی برسد که در عین انحراف و خطاکاری خود، دیگران را خطاکار قلمداد کند. (برادران یوسف به جای آنکه خود را حسود و توطئه گر بدانند، پدر را منحرف دانستند.) «انّ ابانا لفی ضلال مبین»

ص: ۵۹

اُقْتُلُواْ یُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضاً یَخْلُ لَکَمْ وَجْهُ أَبِیکَمْ وَ تَکَونُواْ مِن بَعْدِهِ قَوْماً صَالِحِینَ«۹»

«(برادران به یکدیگر گفتند:) یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی دور بیافکنید تا توجّه پدرتان مخصوص شما شود و پس از انجام طرح (با توبه) گروهی شایسته باشید.»

۱- آثار و نتایج پیش بینی های غلط

فکر خطرناک، انسان را به کار خطرناک می کشاند. «لیوسف... احبّ... اقتلوا»

۲- برخورد با رقبا

از منظر کوته نظران، حذف فیزیکی و کشتن رقیب، بهترین راه است. «اقتلوا یوسف»

۳- علم وآگاهی همراه با ایمان و تقوا

علم و آگاهی، همیشه عامل دوری از انحراف نیست، بلکه ایمان و تقوا لازم است. آری، برادران با آنکه قتل یا تبعید یوسف را بد می دانستند؛ «تکونوا من بعده قوماً صالحین» امّا اقدام کردند.

۴- پرهیز از تبعیض

احساس تبعیض در محبّت از طرف فرزندان، آنها را تا حدّ برادرکشی سوق می دهد. (گرچه شدّت علاقه پدر به یوسف بی دلیل نبود، بلکه به خاطر کمالات او بود، ولی برادران احساس تبعیض کردند وخیال کردند علاقه ی بی دلیل است وهمین احساس، آنان را به توطئه وادار کرد) «احبّ الی ابینا... اقتلوا»

۵- راه پذیرفته شدن

انسان، خواهان محبوبیّت است و کمبود محبّت مایه بزرگ ترین خطرات و انحرافات است. (برادران گفتند: با نابودی یوسف، توجّه پدرتان مخصوص شما می شود.) «یخل لکم وجه ابیکم»

ص: ۶۰

با اینکه قرآن راه کسب محبوبیّت را ایمان و عمل صالح معرّفی می کند؛ «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرّحمن ودّا» امّا شیطان، راه محبوب شدن را برادرکشی ترسیم می کند. «اقتلوا...یخل لکم وجه ابیکم»

انسان در برخورد با نعمت، چهار حالت دارد: حسادت، بُخل، ایثار، غبطه. اگر پیش خود گفت: حال که ما فلان نعمت را نداریم، دیگران هم نداشته باشند، حسادت است. اگر گفت: فقط ما برخوردار از این نعمت باشیم ولی دیگران نه، این بُخل است. اگر گفت: دیگران از نعمت برخوردار باشند، اگر چه به قیمتی که ما محروم باشیم، این ایثار است. اگر گفت: حالا که دیگران از نعمت برخوردارند، ای کاش ما هم بهره مند می شدیم، این

غبطه است.

قَالَ قَآئِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَقْتُلُواْ يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِى غَيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَهِ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ«۱۰»

«گوینده ای از میان آنان گفت: یوسف را نکشید و اگر قصد این کار را دارید، او را به نهان خانه چاه بیفکنید تا بعضی کاروان ها (که از آنجا عبور می کنند) او را برگیرند.»

۱- آثار مثبت نهی از منکر

نهی از منکر دارای آثار و برکاتی است که گاهی در آینده روشن می شود. در داستان یوسف، یکی از برادران نهی از منکر نمود و گفت: «لاتقتلوا»، یوسف را نکشید و برادران را از کشتن یوسف منصرف کرد و جان او را نجات داد و یوسف در سال های بعد که حاکم شد، مملکت را از قحطی نجات داد. همان گونه که آسیه، همسر فرعون با نهی از منکر «لاتقتلوا»، فرعون را از کشتن موسی

ص: ۶۱

منصرف کرد و جان موسی را نجات داد و او در

سال های بعد، بنی اسرائیل را از شر فرعون نجات داد.

۲- مدیریت مشارکتی

مرعوب اکثریّت و همرنگ جماعت نشویم. (برادری که نهی از منکر کرد، یک نفر بود ولی همرنگ جماعت نشد، بلکه رأی آنان را تغییر داد.) «قال قائل لاتقتلوا»

۳- انتخاب بد از بدتر

اگر نمی توان جلوی منکر را به کلی گرفت، به هر مقدار که ممکن است باید جلوی آن را گرفت. یکی از برادران توطئه کشتن یوسف را به قرار دادن او در چاه تبدیل کرد. «لا تقتلوا ... والقوه»

آری، برای مبارزه با فساد، گاهی دفع افسد به فاسد لازم است. (او را نکشید، در چاهی قرار دهید) «لاتقتلوا یوسف و القوه فی غیابت الجبّ»

آیات ۱۱ تا ۱۵

سیمای مدیر موفق » آیات ۱۱ تا ۱۵

قَالُواْ يَآ أَبَانَا مَالَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَ إِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ «۱۱»

«گفتند: ای پدر تو را چه شده که ما را بر یوسف امین نمی دانی، در حالی که قطعاً ما خیرخواه او هستیم؟!»

۱- توجه به نقش تبلیغات

کسانی که پوچ ترند، ادّعا وتبلیغات بیشتری می کنند. «انّا له لناصحون»

۲- بیداری در برابر رقبا

دشمن برای برطرف کردن سوءظن، هرگونه اطمینانی را به شما ارائه می دهد.

«انّا له لناصحون»

خائن، تقصیر را به عهده ی دیگران می اندازد و می گوید این تقصیر مردم است که به ما اطمینان ندارند. «مالك لا تأمنّا»

از روز اوّل، بشر به اسم خیرخواهی فریب خورده است. شیطان نیز برای اغفال آدم و حوا گفت: من خیرخواه شما هستم.

«انّی لَکما لمن الناصحین» «انّا له لناصحون»

۳-پرهیز از شعارهای فاقد عمل

فریب هر شعاری را نخوریم و از اسم های بی مسمّی بپرهیزیم. (خائن نام خود را ناصح می گذارد) «لناصحون»

۴- خطر حسادت (رقابت نابجا)

حسد، آدمی را به گناهانی همانند دروغ و نیرنگ، حتّی نسبت به محبوب ترین نزدیکانش وادار می سازد. «انّا له لناصحون»

أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَداً يَرْتَعْ وَ يَلْعَبْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ«۱۲»

«او را فردا با ما بفرست تا (در صحرا) بگردد و بازی کند و قطعاً ما نگهبانان (خوبی) برای او خواهیم بود.»

۱- توجه به ورزش و تفریحات سالم

کودك و نوجوان بلکه همه ی انسان ها، نیازمند تفریح و ورزش هستند و چنانکه در این آیه قوی ترین منطقی که توانست حضرت یعقوب را تسلیم خواسته فرزندان کند، این بود که یوسف نیاز به تفریح دارد.

اگر پدر، مربیان و مسئولان دلسوز برای اوقات فراغت و بازی کودکان و نوجوانان برنامه ریزی مناسب داشته باشند، دیگران نمی توانند از این فرصت سوء استفاده کنند.

(برادران یوسف از نیاز یوسف به ورزش سوء استفاده کردند) «یرتع و یلعب»

۲- سوء ظن به دشمن (برای استفاده از ورزش و تفریح و شعارهای زیبا)

نه تنها دیروز، بلکه امروز و حتّی آینده نیز به نام ورزش و بازی، جوانان را از هدف اصلی جدا و در غفلت نگه خواهند داشت. بازی ها را جدّی می گیرند تا جدّی ها بازی تلقّی شود.

استکبار و توطئه گران، نه تنها از ورزش سوء استفاده می کنند، بلکه با هر نام پسندیده و مقبول دیگری نیز، اهداف شوم خود را تعقیب می کنند.

گاه اصرار زیاد بر یک موضوع آن هم با شعارهای زیبا و ادعای حمایت ها، نشان دهنده نقشه و توطئه است.

(در آیه قبل «انا له لناصحون» و در این آیه «انا له لحافظون»)

قَالَ إِنِّی لَیَحْزُنُنِی أَن تَذْهَبُواْ بِهِ وَ أَخَافُ أَنْ یَأْکُلَهُ الذِّئْبُ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ «۱۳»

«(یعقوب) گفت: همانا اینکه او را ببرید مرا غمگین می سازد و از این می ترسم که گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید.»

۱- تعهد و سوز

تعهّد و سوز داشتن نسبت به فرزند، یکی از خصلت های پیامبران است. «لیحزننی... اخاف»

۲- توجه به خطر غافل ماندن

غفلت موجب ضربه و آسیب پذیری می گردد. حضرت یعقوب فرمود: نگرانم زمانی که شما از یوسف غافلید، گرگ او را بخورد.) «یأکله الذئب و انتم عنه غافلون»

۳- بهانه ندادن به دست خلافکار

حساسیّت ها را در نزد هر کس بازگو نکنیم و گرنه ممکن است علیه خود انسان مورد استفاده قرار گیرد. در اینجا پدر گفت: می ترسم گرگ او را پاره کند، آنها هم گفتند: یوسف را گرگ خورد. «أخاف أن یأکله الذئب»

قَالُواْ لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذاً لَّخَاسِرُونَ «۱۴»

« (فرزندان یعقوب) گفتند: اگر گرگ او را بخورد، با آنکه ما گروهی قوی هستیم، در آن صورت ما زیانکار (و بی کفایت) خواهیم بود.»

۱- استفاده از تجربه بزرگترها

گاهی بزرگترها از روی تجربه و آگاهی، احساس خطر می کنند، امّا جوان ها به قدرت خود مغرورند و خطر را شوخی می گیرند. «و نحن عصبه» (پدر نگران، ولی فرزندان مغرور قدرت خود بودند.)

۲- خطر نفاق و نشانه های آن

ظاهر فریبی و ابراز احساسات دروغین، از دسیسه های افراد دو رو و منافق است. (برادران در حضور پدر گفتند:) «انا اذاً لخاسرون»

۳- لیاقت داشتن (قدرت+ امین بودن)

قوی بودن، دلیلی بر امین بودن نیست. (برادران یوسف قومی بودند، «نحن عصبه»، ولی امین نبودند)

برخی برای رسیدن به اهداف شوم خود حتّی حاضرند از آبرو و شخصیّت خود صرف نظر کنند. برادران گفتند: اگر با وجود ما گرگ او را بخورد، ما دیگر در جامعه آبرویی نخواهیم داشت. «انّا اذاً لخاسرون»

ص: ۶۵

۴- قبول مسئولیت یا انجام تکالیف

اگر کسی مسئولیّتی را بپذیرد و خوب انجام ندهد، سرمایه، شخصیّت، آبرو و وجدان خود را در معرض خطر قرار داده و زیانکار خواهد بود. «لخاسرون»

فَلَمَّا ذَهَبُواْ بِهِ وَ أَجْمَعُواْ أَن يَجْعَلُوهُ فِى غَيَابَتِ الْجُبِ ۚ وَ أَوْحَيْنَآ إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ «۱۵»

«پس چون اورا با خود بردند وهمگی تصمیم گرفتند که اورا در مخفی گاه چاه قرار دهند، (تصمیم خود را عملی کردند) وما به او وحی کردیم که در آینده آنها را از این کارشان خبر خواهی داد، در حالی که آنها (تو را) نشناسند.»

۱- حاکمیت اراده خداوند

۲- نقش سختی ها در سازندگی انسان

از آنجا که خداوند اراده کرده یوسف را حاکم کند، باید دوره هایی را ببیند. بَرده شود تا به بَردگان رحم کند. به چاه و زندان افتد تا به زندانیان رحم کند. همانگونه که خداوند به پیامبرش می فرماید:

تو فقیر و یتیم بودی تا فقیر و یتیم را از خود نرانی؛

«ألم يجدك يتيماً فامّا اليتيم فلا تقهر...»

۳- نقش آگاهی

آگاهی از آینده، موجب آرامش است. (آنچه سبب آرامش یوسف در چاه شد، وحی و بشارت به آینده روشن بود) «اوحينا اليه لتنبّئنّهم بأمرهم هذا»

۴- همه جا اجماع و اتفاق حق نیست

اتّفاق نظر و اجماع چند نفر، نشانه ی حقانیّت نیست. (در اینجا برادران یوسف جمع شده و اتّفاق نظر داشتند، با اینکه کارشان صد در صد غلط بود.)

«اجمعوا ان يجعلوه فى غيابت الجبّ»

۵- امید بهترین سرمایه است

امید، بهترین سرمایه برای ادامه زندگی است. (ما به یوسف وحی کردیم که در آینده از چاه نجات پیدا می کنی و برادران را از کارشان شرمنده خواهی کرد) «اوحینا الیه لتنبّئنّهم بأمرهم هذا»

۶- مهارنفس

وقتی پایان رذایل رسوایی است، انسان عاقل بایستی نفس خود را مهار کند.

«لتنبّئنّهم بامرهم...»

۷- یاد کردن از کارهای زشت با کنایه و اشاره

از کارهای زشت با اشاره و کنایه یاد کنید. (در اینجا توطئه ی قتل یوسف، با کنایه مطرح شده است) «بامرهم»

آیات ۱۶ تا ۲۰

سیمای مدیر موفق » آیات ۱۶ تا ۲۰

وَ جَآءُو أَبَاهُمْ عِشَآءً یَبْکُونَ«۱۶»

«و (بعد از انجام نقشه خود) شب هنگام گریه کنان نزد پدرشان آمدند.»

۱- توجه به احساسات و سوء استفاده خلافکار (گریه همه جا نشانه حقانیت نیست)

توطئه گران، از نقش احساسات و زمان، غفلت نمی کنند. برادران ناباب، شبانه و در تاریکی آن هم گریه کنان نزد پدر برگشتند تا پدر را با این صحنه ها تحت تأثیر قرار دهند. «عشاءً»

در قرآن چهار نوع گریه و اشک داریم؛

۱- اشک شوق: گروهی از مسیحیان با شنیدن آیات قرآن اشک می ریختند. «تری اعینهم تفیض من الدمْع ممّا عرفوا من الحقّ»

۲- اشک حزن و حسرت: مسلمانان عاشق همین که از رسول اکرم می شنیدند که امکانات برای جبهه رفتن نیست گریه می کردند. «و اعینهم تفیض من الدمع حزناً الاّ یجدوا ما ینفقون»

۳- اشک خوف: همین که آیات الهی برای اولیاء تلاوت می شد، گریه کنان به سجده می افتادند، «خرّوا سُجّدا و بُکیّاً» «و یخِرّون للأذقان یبکون ویزیدهم خشوعاً»

۴- اشک قلابی و ساختگی:همین آیه، که برادران یوسف گریه کنان نزد یعقوب آمدند که گرگ یوسف را درید.«یبکون»

قَالُواْ يَآ أَبَانَآ إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَ مَآ أَنتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَ لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ «۱۷»

«گفتند: ای پدر! ما رفتیم که مسابقه دهیم و یوسف را نزد وسایل خود (تنها) گذاشتیم، پس گرگ او را خورد و البتّه تو سخن ما را هر چند راستگو باشیم باور نداری.»

۱- توجه به خطر دروغ و دروغگو

دروغ، دروغ می آورد. برادران برای توجیه خطای خود، سه دروغ پی درپی گفتند: مسابقه رفته بودیم، یوسف را نزد وسایل گذاشتیم، گرگ او را خورد. «نستبق، ترکنا، فأکله الذئب»

دروغگو اصرار دارد که مردم او را صادق بپندارند.«و ما انت بمؤمن لنا و لو کنّا صادقین»

ص: ۶۸

وَ جَآءُو عَلَی قَمِیصِهِ بِدَمٍ کَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنفُسُکُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِیلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَی مَا تَصِفُونَ «۱۸»

«و پیراهن یوسف را آغشته به خونی دروغین (نزد پدر) آوردند. (پدر) گفت: چنین نیست، (که یوسف را گرگ دریده باشد)، بلکه نفسِتان کاری (بد) را برای شما آراسته است. پس صبری جمیل و نیکو لازم است و خدا را بر آنچه (از فراق یوسف) می گویید، به استعانت می طلبم.»

۱- مراقبت از جوسازی ها

مراقب جوسازی ها باشیم. (پراهن خونین را نزد پدر آوردن، یک نوع مغلطه و جوسازی است.) «بدمٍ کذب»

۲- توجه به خطر شیطان و هوای نفس

شیطان و نفس، گناه را نزد انسان زیبا جلوه می دهند و انجام آن را توجیه می کنند. «سوّلت لکم انفسکم»

۳- توجه به خطر مظلوم نمایی ها

فریب برخی مظلوم نمایی ها را نخوریم. (یعقوب، فریب پیراهن خون آلود و اشک ها را نخورد بلکه گفت: امان از نفس شما.) «بل سولت لکم انفسکم»

۴- صبر

حوادث دو چهره دارد: بلا و سختی، «بدم کذب» صبر و زیبائی. «فصبر جمیل»

۵- استمداد از امدادهای غیبی

در حوادث باید علاوه بر صبر وتوانایی درونی، از امدادهای الهی استمداد جست. «فصبر جمیل واللّه المستعان»

ص: ۶۹

وَ جَآءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرسَلُواْ وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذا غُلَامٌ وَ أَسَرُّوهُ بِضَاعَةً وَ اللَّهُ عَلِيمُ بِمَا يَعْمَلُونَ «۱۹»

«و (یوسف در چاه بود تا) کاروانی فرا رسید و مأمور آب را فرستادند (تا آب بیاورد)، پس او دلو خود را به چاه افکند، (یوسف به طنابِ دلو آویزان شد و به بالای چاه رسید) مأمور آب فریاد زد: مژده که این پسری است. او را چون کالائی پنهان داشتند (تا کسی ادّعای مالکیّت نکند)، در حالی که خداوند بر آنچه انجام می دادند آگاه بود.»

۱- توجه به کارگشایی اخلاص در مشکلات

خداوند، بندگان مخلص خود را تنها نمی گذارد و آنها را در شداید و سختی ها نجات می دهد. نوح را روی آب، یونس را زیر آب و یوسف را از چاه آب، نجات داد. همچنان که ابراهیم را از آتش، موسی را در وسط دریا و محمّد را درونِ غار و علی را در بستر که به جای پیامبر خوابیده بود، نجات داد.

۲- تقسیم کار

تقسیم کار، یکی از اصول مدیریّت در زندگی جمعی است.

۳- استمداد از امداد و اراده خداوند

با اراده الهی، ریسمان چاه وسیله شد تا یوسف از قعر چاه به تخت و کاخ برسد، پس بنگرید با «حبل اللّه» چه می توان انجام داد!؟ «و اعتصموا بحبل اللّه...»

وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كَانُواْ فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ «۲۰»

«و (کاروانیان) یوسف را به بهایی اندک (چند درهمی) فروختند و درباره او بی رغبت بودند.»

۱- کشف استعدادها و امکانات و استفاده از آن ها

۲- حفظ ارزش ها

هر کس یوسفِ وجودش را ارزان بفروشد، پشیمان می شود. عمر، جوانی، عزّت، استقلال و پاکی انسان، هریک یوسفی هستند که باید مواظب باشیم ارزان نفروشیم.

۳- امید به آینده

اشخاص ارزشمند بالاخره ارزششان آشکار خواهد شد، هر چند در زمانی مورد بی مهری قرار گیرند. (اگر امروز یوسف را به عنوان برده می فروشند، روزگاری او حاکم خواهد شد) «شروه بثمن بخس...»

آیات ۲۱ تا ۲۵

سیمای مدیر موفق » آیات ۲۱ تا ۲۵

وَ قَالَ الَّذِی اشْتَرَاهُ مِن مِّصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَکْرِمِی مَثْوَاهُ عَسَی أَن یَنْفَعَنَآ أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَکَذَلِکَ مَکَّنَّا لِیُوسُفَ فِی الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِیلِ الْأَحَادِیثِ وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَی أَمْرِهِ وَ لَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ «۲۱»

«و کسی از مردم مصر که یوسف را خرید، به همسرش گفت: مقام او را گرامی دار (او را به دید بَرده، نگاه مکن) امید است که در آینده ما را سود برساند یا او را به فرزندی بگیریم. و اینگونه ما به یوسف در آن سرزمین جایگاه و مکنت دادیم (تا اراده ما تحقق یابد) و تا او را از تعبیر خواب ها بیاموزیم و خداوند بر کار خویش تواناست، ولی اکثر مردم نمی دانند.»

۱- توکل

به اراده ی خداوندی، محبّتِ نوزاد و برده ای ناشناس، چنان در قلب حاکمانِ مصر جای می گیرد که زمینه های حکومت آینده ی آنان را فراهم می سازد.

۲- واقع و آینده نگری (عینیّت داشتن)

در معاملات آینده نگر باشید. «عسی ان ینفعنا» (امید است که این نوجوان در آینده برای ما مفید باشد)

چه بسا حوادث ناگوار که چهره واقعی آن خیر است. (یوسف در ظاهر به چاه افتاد، ولی در واقع طرح چیز دیگری است)

«کذلک مکنّا لیوسف... اکثر النّاس لا یعلمون»

۳- دعوت به نیکی

اطرافیان و آشنایان را به نیکی با مردم دعوت کنیم. «اکرمی مثواه»

۴- احترام به ارباب رجوع

با احترام به مردم، می توان انتظار کمک ویاری از آنان داشت.

«اکرمی... ینفعنا» (امروز به او احترام کن، فردا سود می دهد)

۵- ارزیابی نتایج

تصمیم های مهم را مرحله ای و پس از ارزیابی اتّخاذ کنیم. (اوّل یوسف را به عنوان کمک کار در خانه می بریم، «عسی أن ینفعنا» کم کم او را به عنوان فرزند خود قرار می دهیم) «او نتّخذه ولداً»

۶- توجه به زیردستان

زیردستان را دست کم نگیرید، چه بسا قدرتمندان و حاکمان آینده باشند. «مکنّا لیوسف فی الارض»

۷- مسؤولیت پذیری با علم و دانش

علم و دانش، شرطِ مسئولیّت پذیری است. «مکّنّا... لنعلمه»

۸- امید به آینده (پایان شب سیه سفید است)

جمله ی «عسی أن ینفعنا او نتّخذه ولداً» در دو مورد در قرآن به کار رفته است: یکی در مورد حضرت موسی وقتی که صندوق او را از آب گرفتند، همسر فرعون به او گفت: این نوزاد را نکشید، شاید در آینده به ما سودی رساند. و دیگری در اینجاست که عزیز مصر به همسرش می گوید: احترام این برده را بگیر، شاید در آینده به درد ما بخورد.

ص: ۷۲

پایان تلخی ها، شیرینی است. کسی که به نام برده با قیمت ارزان فروخته شد، امروز در کاخ جای گرفت. «شروه بثمن بخسٍ - مکّنّا لیوسف»

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ ءَاتَیْنَاهُ حُکْماً وَ عِلْماً وَ کَذَلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ «۲۲»

«و چون (یوسف) به رشد و قوّت خود رسید به او حُکم (نبوّت یا حکمت) و علم دادیم و ما اینگونه نیکوکاران را پاداش می دهیم.»

۱- به کارگیری علم و حکمت

وجود علم و حکمت در کنار یکدیگر بسیار ارزشمند و کارساز است. «حکماً و علماً»

۲- بیان دلیل عزل و نصب ها

دلیلِ عزل و نصب ها را برای مردم بیان کنیم. (چون یوسف نیکوکار بود، به او علم و حکمت دادیم.) «آتیناه حکماً... کذلک نجزی المحسنین»

وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِی هُوَ فِی بَیْتِهَا عَن نَّفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَیْتَ لَکَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوَای إِنَّهُ لَا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ«۲۳»

«و زنی که یوسف در خانه او بود، از یوسف از طریق مراوده و ملایمت، تمنای کام گیری کرد و درها را (برای انجام مقصودش) محکم بست و گفت: برای تو آماده ام. یوسف گفت: پناه به خدا که او پروردگار من است و مقام مرا گرامی داشته، قطعاً ستمگران رستگار نمی شوند.»

۱- اطاعت نکردن از گناهکار (گرچه مقام بالاتر باشد)

ص: ۷۳

اگر رئیس یا بزرگ ما دستور گناه داد، نباید از او اطاعت کنیم. «هیت لک قال معاذ اللَّه» (به خاطر اطاعت از مردم، نباید نافرمانی خدا نمود. «لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق»

۲- صداقت و امانت، عفت و پاکدامنی

در کاخ حکومتی نیز می توان پاک، عفیف، صادق و امین بود. «قال معاذ اللّه»

۳- آینده نگری

در هر کاری، باید عاقبت اندیشی کرد. «لایفلح الظالمون»

۴- ادب در برخورد با مفاسد

مسائل مربوط به مفاسد اخلاقی را سربسته و مؤدبانه مطرح کنید. «راودته»

۵- پرهیز از اختلاط مرد و زن

حضور مرد و زن نامحرم در یک محیط در بسته، زمینه را برای گناه فراهم می کند. «غلّقت الابواب و قالت هیت لک»

توجّه به خدا، عامل بازدارنده از گناه ولغزش است. «معاذ اللّه»

۶- هتک حرمت نکردن

نام خلافکار را نبریم وبا اشاره از او یاد کنیم. قرآن نامی از همسر عزیز را که عاشق یوسف شده نبرده است و به جای نام او، می فرماید: «الّتی »

۷- توجه به خطر و گام به گام بودن خلافکاری و گناه

گناهان بزرگ، با نرمش و مراوده شروع می شود. «راودته»

۸- حفظ مقام و منزلت انسانی

انسانی که مقام و منزلت خود را می داند خود را به بهای کم و زودگذر نمی فروشد. «لایفلح الظالمون»

۹- توجه به عاقبت و آثار ظلم

اگر از دری ظلم وارد شود، فلاح از در دیگر بیرون می رود. «لایفلح الظالمون»

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَن رَّءَا بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَآءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ «۲۴»

«و همانا (همسر عزیز مصر) قصد او (یوسف) را کرد و او نیز اگر برهان پروردگارش را نمی دید (بر اساس غریزه) قصد او را می کرد. اینگونه (ما او را با برهان کمک کردیم) تا بدی و فحشا را از او دور کنیم، چرا که او از بندگانِ برگزیده ما است.»

۱- حفظ ایمان و عفاف و اخلاص برای جلب امدادهای الهی

در قرآن بارها از همّت و تصمیم دشمنان خدا برای توطئه نسبت به اولیای خدا، سخن به میان آمده که خداوند نقشه های آنان را نقش بر آب نموده است. مثلاً ـ در برگشت از جنگ تبوک منافقان خواستند با رم دادن شتر پیامبر ، حضرت را به شهادت برسانند ولی نشد؛ «و همّوا بما لم ینالوا» یا تصمیم بر منحرف کردن پیامبر گرفتند؛ «لهمّت طائفه منهم ان یضلّوک» و یا تصمیم بر تجاوز گرفتند که نشد. «اذ همّ قوم ان یبسطوا

الیکم ایدیهم فکفّ ایدیهم عنکم»

یوسف ، معصوم و پاکدامن بود؛ به دلیل گفتار خودش و گفتار همه ی کسانی که به نحوی با یوسف رابطه داشته اند و ما نمونه هایی از آن را بیان می کنیم:

۱- خداوند فرمود: «لنصرف عنه السوء والفحشاء انّه من عبادنا المخلصین» (ما یوسف را با برهان کمک کردیم) تا بدی و فحشا را از او دور کنیم، زیرا او از بندگان برگزیده ی ماست.

۲- یوسف می گفت: «ربّ السّجن احبّ الی مما یدعوننی الیه» پرودگارا! زندان برای من از گناهی که مرا به آن دعوت می کنند بهتر است. در جای دیگر گفت: «انّی لم اخنه بالغیب» من به صاحبخانه ام در غیاب او خیانت نکردم.

ص: ۷۵

۳- زلیخا گفت: «لقد راودته عن نفسه فاستعصم» به تحقیق من با یوسف مراوده کردم و او معصوم بود.

۴- عزیز مصر گفت: «یوسف اعرض عن هذا و استغفری لذنبک» ای یوسف تو این ماجرا را مسکوت بگذار و به زلیخا گفت: از گناهت استغفار کن.

۵- شاهدی که گواهی داد و گفت: اگر پیراهن از عقب پاره شده معلوم می شود که یوسف پاکدامن است. «ان کان قمیصه...»

پس با توجه به این مطالب درس می گیریم که:

غفلت از یاد الهی، زمینه ی ارتکاب گناه و توجّه به آن، عامل محفوظ ماندن در گناه است. «همّ بها لولا أن رَآ برهان ربّه»

مخلَص شدن موجب محفوظ ماندن شخص از گناه می گردد.

«لنصرف عند السوء... انّه من عبادنا المخلصین»

خداوند، بندگان مخلَص را حفظ می کند. «لنصرف عنه... انّه من عبادنا المخلصین»

وَ اسْتَبَقَا الْبَابَ وَ قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِن دُبُرٍ وَ أَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَآءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءاً إِلَّا أَن يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ«۲۵»

«و هر دو بسوی در سبقت گرفتند و آن زن پیراهن او را از پشت درید. ناگهان شوهرش را نزد در یافتند. زن (برای انتقام از یوسف یا تبرئه خود با چهره حقّ به جانبی) گفت: کیفر کسی که به همسرت قصد بد داشته جز زندان ویا شکنجه دردناک چیست؟»

۱- توجه به اهمیت هدف

گاهی ظاهر عمل یکی است، ولی هدف ها مختلف است. (یکی می دود تا به گناه آلوده نشود، دیگری می دود تا آلوده بکند) «استبقا»

چه بسا سخن حقّی که از آن هدف باطلی دنبال شود.

«اراد باهلک سوءً الاّ أن یسجن»

۲- بازدیدهای ناگهانی

گاه بایستی سرزده به منازل و محل کار سرکشی کرد. «الفَیا»

۳- حفظ صحنه جرم

از صحنه جرم سریع نگذریم، مجرم معمولاً از خود جای پا باقی می گذارد. «قدّت قمیصه من دُبُر»

۴- توجه به خطر سوء استفاده از احساسات

گاهی شاکی، خود مُجرم است. در اینجا زلیخا که خود مجرم بود، از یوسف شکایت کرد. «قالت ما جزاء...»

گنهکار برای تبرئه خود، از عواطف واحساسات بستگان خود استمداد می کند. زلیخا به شوهرش گفت: او به ناموس تو سوء قصد داشته است. «باهلک»

۵- مواظبت از نفوذی ها

زلیخا دارای نفوذ در دستگاه حکومتی و خط دهنده بوده است و لذا در اینجا پیشنهاد زندان و شکنجه شدن یوسف را مطرح کرد. «الاّ ان یسجن او عذاب الیم»

آیات ۲۶ تا ۳۰

سیمای مدیر موفق » آیات ۲۶ تا ۳۰

قَالَ هِی رَاوَدَتْنِی عَن نَّفْسِی وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَآ إِن کَانَ قَمِیصُهُ قُدَّ مِن قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْکَاذِبِینَ«۲۶»

«(یوسف) گفت: او خواست که از من (برخلاف میلم) کام گیرد و شاهدی از خانواده زن، شهادت داد که اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده، پس زن راست می گوید و او از دروغگویان است. (زیرا در این صورت او وهمسر عزیز، از روبرو درگیر می شدند وپیراهن از جلو چاک می خورد.)»

وَإِن کَانَ قَمِیصُهُ قُدَّ مِن دُبُرٍ فَکَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِینَ «۲۷»

«و اگر پیراهن او (یوسف) از پشت پاره شده، پس زن دروغ گفته و او از راستگویان است.»

۱- حفظ حرمت

یوسف، ابتدا به سخن نکرد و شاید اگر همسر عزیز حرفی و تهمتی نمی زد، یوسف حاضر نمی شد آبروی او را بریزد و بگوید: «هی راودتنی»

۲- توجه به مسئله قضاوت و شهادت

کسی که در مقام قضاوت است باید شکایت شاکی و دفاع متهم را بشنود و مدارک را بررسی کند و سپس نظر دهد. (در این ماجرا همسر گفت که یوسف سوء قصد داشته، «اراد باهلك سوء» یوسف تهمت را رد کرد و گفت: «هی راودتنی» زن مقصّر بوده است. شاهد نیز علامت صدق و کذب را از راه پاره شدن پیراهن جلو یا پشت سر مطرح کرد)

۳- پاک باش، بی باک باش

هر کس پاکتر است، بیشتر در معرض تهمت است. در میان زنان، پاکدامن تر از مریم نبود، امّا او را متّهم به ناپاکی کردند، در میان مردان نیز کسی به پاکی یوسف یافت نمی شد، به او هم نسبت ناروای زنا دادند. امّا خداوند در هر دو مورد به بهترین وجه، پاکی آنان را ثابت نمود.

در داستان یوسف، پیراهن او نقش آفرین است.

۴- دفاع از مظلوم

دفاع از بی گناه، واجب است و سکوت، همه جا زیبا نیست. «شهد شاهد»

کمک به روشن شدن حقیقت، کاری پسندیده است. «و شهد شاهد»

۵- آسیب شناسی جرم بزه

ص: ۷۸

در قضاوت، بیش از توجّه به گفته های شاکی و متهم، به بررسی مدارک و اسناد توجّه شود.

«قالت ما جزاءُ... قال هی راودتنی... شهد شاهد... ان کان قمیصه...»

قضاوت و تشخیص جرم، کارشناس نیاز دارد. «شهد شاهد... ان کان قمیصه...»

در جرم شناسی از قرائن و آثار ظریف به جای مانده، مجرم شناخته و مسایل کشف می شود. «ان کان قمیصه...»

بکارگیری روشهای جرم شناسی برای تشخیص جرم و مجرم، لازم است.

«ان کان قمیصه قدّ من دبر»

۶- رفع اتهام

متّهم بایـد از خود دفـاع و مجرم اصـلی را معرفی کنـد. حضـرت یوسف در برابر جمله «مـا جزاء مَن اراد باهلک سوءً» با گفتن «هِی راودتنی»، پاسخ مناسبی به زلیخا داد و گفت او قصد گناه کرد.

فَلَمَّا رَءَا قَمِیصَهُ قُدَّ مِن دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ کَیْدِکُنَّ إِنَّ کَیْدَکُنَّ عَظِیمٌ«۲۸»

«پس همین که (عزیز مصـر) پیراهن او را دیـد که از پشت پاره شـده است، (حقیقت را دریافت و) گفت: بی شک این از حیله شما زنان است. البتّه حیله شما شگرف است.»

۱- آسیب شناسی جرم و بزه

آثار و مدارک صحنه ی جرم باید به دقت مشاهده و بررسی شود. «قُدّ من دُبر»

۲- خودداری از پیش داوری ها

قضاوت بر اساس ادلّه و بدور از حبّ و بغض ها، مقتضای عدالت است.

«فلمّا رأی قمیصه... قال انّه من کیدکنّ»

۳- قاطعیت در حکم و اجرا

وقتی به نتیجه قطعی رسیدیم، در اعلان حکم تردید نکنیم. «فلمّا رأی... قال»

۴- پذیرفتن حرف حق

عزیز مصر دارای عدالت نسبی و انصاف در برخورد با موضوعات بوده است. (چون بدون تحقیق کسی را متهم نکرد و پس از آن نیز حقّ را به یوسف داد) «فلمّا رأی... انّه من کیدکنّ»

سخن حقّ را گرچه تلخ و بر ضرر باشد بپذیریم. (عزیز پذیرفت که مقصّر همسر اوست) «انّه من کیدکنّ»

۵- استدلال و منطق

استدلال منطقی، هر انسان منصفی را مطیع و منقاد می کند. (عزیز مصر، مطیع سخن شاهد شد) «شهد شاهد ... قال انّه من کیدکنّ»

۶- مواظبت از مکر انسان های ناپاک

از مکر زنان ناپاک بترسید که حیله ی آنان خطرناک است. «انّ کیدکنّ عظیم»

مکر و حیله هر قدر هم بزرگ باشد، قابل کشف و افشاست.

«فلمّا رأی... قال انّه من کیدکنّ انّ کیدکنّ عظیم»

یُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِی لِذَنبِکِ إِنَّکِ کُنتِ مِنَ الْخَاطِئِینَ«**۲۹**»

«(عزیز مصر گفت:) یوسف از این مسئله صرف نظر کن و (آن را بازگو نکن وبه همسرش نیز خطاب کرد و گفت:) تو برای گناهت استغفارکن، چون از خطاکاران هستی.»

۱- پرهیز از سوء استفاده از موقعیت

عزیز مصر می خواست مسئله مخفی بماند، ولی مردم دنیا در تمام قرن ها از ماجرا با خبر شدند، تا پاکی یوسف ثابت شود. «یوسف اعرض عن هذا»

۲- ایجاد روابط معقول زن و مرد

روابط لجام گسیخته جنسی و هوسرانی، در بین غیر متدیّنین به ادیان الهی نیز کاری ناپسند شمرده می شود. «استغفری لذنبک»

۳- برخورد قاطع و عادلانه (حتی نسبت به تخلف بستگان)

قدرت برخورد قاطع و عادلانه حتی نسبت به بستگان متخلّف «و استغفری»

وَ قَالَ نِسْوَةٌ فِی الْمَدِینَهِ امْرَأَتُ الْعَزِیزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبّاً إِنَّا لَنَرَاهَا فِی ضَلاَلٍ مُّبِینٍ «۳۰»

«زنانی در شهر (زبان به ملامت گشودند و) گفتند: همسر عزیز با غلامش مراوده داشته و از او کام خواسته است. همانا یک غلام او را شیفته خود کرده است. به راستی ما او را در گمراهی آشکار می بینیم.»

۱- توجه و توکل بر اراده خداوند

هر کس یوسف را برای خود می خواست؛ یعقوب او را فرزند خود می داند؛ «یا بُنی» کاروان او را سرمایه خود می داند؛ «شروه بثمن بخس» عزیز مصر او را فرزند خوانده می داند؛ «نتّخذه ولدا» زلیخا او را معشوق خود می داند؛ «شغفها حبّاً» زندانیان او را تعبیر کننده خواب خود می دانند؛ «نبّئنا بتأویله» ولی خداوند او را برگزیده و رسول خود می داند؛ «یجتبیک ربّک» و آنچه برای یوسف ماند، همین مقام رسالت

بود. «واللّه غالب علی امره»

۲- توجه ویژه به خانواده

اخبار مربوط به خانواده مسئولان، زود شایع می گردد، پس باید مراقب رفتارهای خود باشند. «قال نسوه... اِمرأت العزیز»

۳- پرهیز از خلافکاری (گرچه پشت درب های بسته)

ص: ۸۱

بستن درها برای انجام گناه نیز مانع رسوایی نمی شود. «غلقت الابواب... قال نسوه... اِمرأت العزیز تراود»

آیات ۳۱ تا ۳۵

سیمای مدیر موفق » آیات ۳۱ تا ۳۵

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَءَاتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّيناً وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَراً إِنْ هَذَآ إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ«۳۱»

«پس چون (همسر عزیز) نیرنگ (وبدگویی) زنان (مصر) را شنید، (کسی را برای دعوت) به سراغ آنها فرستاد و برای آنان (محفل و) تکیه گاهی آماده کرد و به هر یک چاقویی داد (تا میوه میل کنند) و به یوسف گفت: بر زنان وارد شو. همین که زنان او را دیدند بزرگش یافتند و دست های خود را (به جای میوه) عمیقاً بریدند و گفتند: منزّه است خداوند، این بشر نیست، این نیست جز فرشته ای بزرگوار.»

۱- مقابله به مثل (در زمینه توطئه)

گاهی باید پاسخ مکر را با مکر داد. (زنان با بازگوکردن راز همسر عزیز مصر، نقشه کشیدند و او با یک میهمانی، نقشه آنان را پاسخ داد.) «ارسلت الیهنّ»

۲- مجرم شناسی

مجرم، گاه برای تنزیه خود، برای دیگران نیز زمینه سازی جرم می کند تا آن را عادّی جلوه دهد. «فلمّا سمعت بمکرهنّ ارسلت الیهنّ»

۳- انتقاد سازنده

زود انتقاد نکنید، شاید شما هم اگر به جای او بودید مثل او می شدید. «قطّعن ایدیهنّ» (انتقاد کنندگان وقتی یوسف را دیدند، همه مثل زن عزیز مصر گرفتار شدند.)

۴- توجه به آزمایش الهی

انسـان تا وقتی در معرض امتحان قرار نگرفته ادّعایی دارد؛ امّا گاهی که مورد آزمایش قرار می گیرد، ناخودآگاه ماهیّت خود را نشان می دهد.

«فلمّا رأینه اکبرنه و قطّعن ایدیهنّ»

۵- تقوا و ایمان (وسیله نجات از گرفتاری ها)

جمـال یوسـف موجب گرفتـاری او شـد، ولی علم و تقوایش موجب نجـات او گردیـد. (آری جمـال معنوی مهم تر از جمـال ظاهری است)

قَالَ--تْ فَذَ لِكُنَّ الَّذِى لُمْتُنَّنِى فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدتُّهُ عَن نَّفْسِ-هِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَآ ءَامُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَ لَيَكُوناً مِّنَ الصَّاغِرِينَ«۳۲»

«(همسر عزیز مصر به زنانی که دست خود را بریده بودند،) گفت: این همان کسی است که مرا درباره او ملامت می کردید. و البتّه من از او کام خواستم، ولی او پاکی ورزید. واگر آنچه را به او دستور می دهم انجام ندهد، حتماً زندانی خواهد شد و از خوارشدگان خواهد بود.»

۱- توجه به عکس العمل شرایط اجتماعی و روانی

شـرایط اجتمـاعی و روانی، در نوع عکس العمـل افراد تـأثیر دارد. همسـر عزیز آنگـاه که از افشای کار زشت خود می ترسـد، درها را می بنـدد، «غلقّت الابواب»، امّا هنگامی که زنان مصـر را همراه و همداسـتان خود می بینـد، علناً می گوید: «أنا راودته» من او را فرا خوانـدم. در جـامعه نیز وقتی حساسیّت به زشتی گنـاه از بین برود، گنـاه آسـان می شود. شایـد برای جلوگیری از همین امر است که در دعای کمیل می خوانیم:

«اللّهم اغفر لی الـذنوب الّتی تَهتـکُ العِصَم» خداونـدا! گناهـانی که پرده حیـا را پـاره می کنـد برایم بیـامرز. زیرا گناه در ابتـدا انجامش برای انسان سنگین است، امّا همین که پرده حیا برافتاد آسان می شود.

۲- پرهیز از ملامت افراد (به ویژه در ملأ عام)

دیگران را ملامت نکنیم که خود گرفتار می شویم. «فذلکنّ الّذی لمتّننی فیه»

۳- تأثیر مثبت عفت و پاکدامنی

عفّت و پاکی، ناپاکان را رسوا می کند. «و لقد راودته عن نفسه»

۴- همراهی قدرت با ایمان و تقوا

قدرت اگر با ایمان و تقوا همراه نباشد برای هوای نفس مورد استفاده قرار می گیرد. «ما آمره لیسجننّ»

۵- پرهیز از سوءاستفاده از قدرت

سوء استفاده از قدرت، حربه ی طاغوتیان است. «لیسجننّ»

۶- پرهیز از دروغگویی

دروغگو رسوا می شود. کسی که دیروز گفت: یوسف قصد سوء داشته؛ «اراد باهلك سوء» امروز می گوید: «لقد راودته» من قصد کام گرفتن از او را داشتم.

۷- پرهیز از تجملات (و روحیه کاخ نشینی)

روحیه کاخ نشینی، غیرت را می میراند. (با آنکه عزیز مصر خیانت همسر خود را فهمید و از او خواست که توبه کند، ولی باز هم میان او و یوسف فاصله نیانداخت.)

هواپرستان وطاغوتیان، تقوا و کفّ نفس را وسیله ی خواری و ذلّت می دانند. «من الصاغرین»

۸- پرهیز از هتك حرمت

تهدید به حبس وتحقیر، حربه وشیوه ی طاغوتیان است.

«لیسجننّ،... الصاغرین»

قَالَ رَبِ ِالسِّجْنُ أَحَبُّ إِلَی مِمَّا یَدْعُونَنِی إِلَیْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّی کَیْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَیْهِنَّ وَ أَکُن مِّنَ الْجَاهِلِینَ«۳۳»

«(یوسف) گفت: پرودگارا! زندان برای من از آنچه مرا به سوی آن می خوانند محبوب تر است. و اگر حیله آنها را از من باز نگردانی، به سوی آنها تمایل می کنم و از جاهلان می گردم.»

۱- جوانمردی

یوسف سراپا جوانمرد بود؛ یکبار فدای حسادت برادران شد و خصومت نکرد. بار دیگر هدفِ عشقِ زلیخا شد، ولی گناه نکرد. بار سوم به هنگام قدرت، از برادران انتقام نگرفت. بار چهارم همین که کشور را در خطر دید به جای برگشت به وطن، تقاضای تدبیر امور و نجات کشور را داد.

۲- سعه صدر

شخصیّت انسان به روح اوبستگی دارد، نه جسم او. اگر روح آزاد باشد، زندان بهشت است واگر روح در فشار باشد، کاخ هم زندان می شود.«السجن احبّ»

۳- مقدم داشتن رضایت خدا بر رضایت مردم

رضایت خداوند بر رضایت مردم و جمع ترجیح دارد.

«ربّ السجن احبّ الی ممّا یدعوننی الیه»

۴- حفاظت و حراست محیط کار از گناه و خلاف

جداسازی محیط به خاطر مصون ماندن افراد از گناه، کاری شایسته است. (یوسف خواهان جدا شدن بود، حتّی اگر به قیمت زندان رفتن باشد)

۵- توجه به لطف خدا در مدیریت بحران

هیچ کس بدون لطف خداوند، محفوظ نمی ماند. «و الاّ تصرف عنّی...» در شرایط بحرانی تنها راه نجات، اتکا به خداوند است.

۶- عملگرایی

عمل نکردن به دانسته ها، انسان را در ردیف جاهلان قرار می دهد. «اکن من الجاهلین»

فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ«۳۴»

«پس پروردگارش (در خواست) او را اجابت کرد و حیله زنان را از او برگرداند، زیرا که او شنوای داناست.»

۱- سازنده بودن شدائد و سختی ها

گاهی شداید و سختی ها زمینه ی پیدا شدن امداد الهی و راه نجات است.

«ربّ السجن... فاستجاب»

۲- خودسازی و علم آموزی

کسانی که مورد مراجعه مردم هستند باید در آغاز خوب بشنوند، سپس با دانش خود به حلّ و فصل مشکل بپردازند؛ چنانکه خداوند نیز در مقام اجابت دعا چنین است. «فاستجاب... هو السمیع العلیم»

ثُمَّ بَدَا لَهُم مِّن بَعْدِ مَا رَأَوُاْ الْآیَاتِ لَیَسْجُنُنَّهُ حَتَّی حِینٍ«۳۵»

«سپس بعد از آن همه نشانه ها و شواهدی که (برای پاکی یوسف) دیدند، اینگونه برایشان جلوه کرد که او را تا مدّتی زندانی کنند.»

۱- توجه به آثار سوءکاخ نشینی و رفاه طلبی

کاخ نشینی معمولاً با بی پروایی و پررویی همراه است. «من بعد ما رأوا الایات لیسجننّه» با این همه دلیل بر پاکی یوسف، باز هم او محکوم به زندان می شود.

معمولاً ـ در دربارها و کاخهای طاغوتیان، دادگاه و محاکمه غیابی و تشریفاتی است، تا بی گناهان محکوم شوند. «لیسجننّه» (البتّه در مواردی این گونه نیست)

در نظام های طاغوتی، معصوم تر مظلوم تر است. «لیسجننّه»

۲- نفوذناپذیری

وقتی دستگاه قضایی بر طبق خواسته سیاستمداران و افراد ذی نفوذ تصمیم می گیرد، مدّت زمان زندان نیز نامشخّص است. «حتّی حین»

۳- پاک بودن و پاک ماندن

پاک بودن و پاک ماندن زحمت دارد. «لیسجنّنه»

آیات ۳۶ تا ۴۰

سیمای مدیر موفق » آیات ۳۶ تا ۴۰

وَ دَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَآ إِنِّی أَرَانِی أَعْصِرُ خَمْراً وَ قَالَ الْأَخَرُ إِنِّی أَرَانِی أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِی خُبْزاً تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ «۳۶»

«و با یوسف، دو جوان دیگر وارد زندان شدند. یکی از آن دو (نزد یوسف آمد و) گفت: من در خواب خود را دیدم که (انگور را) برای شراب می فشارم و دیگری گفت: من خود را در خواب دیدم که بر سرم نانی می برم و پرندگان از آن می خورند، ما را از تعبیر خوابمان آگاه ساز! همانا ما تو را از نیکوکاران می بینیم.»

۱- حفظ روحیه خدمتگزاری

در حدیث می خوانیم: دلیل آنکه زندانیان، یوسف را نیکوکار نامیدند، این بود که به افراد مریض در زندان رسیدگی و به نیازمندان کمک و برای سایرین، جا باز می کرد.

۲- جلب اعتماد مردم

اگر مردم به کسی اعتماد پیدا کنند، تمام رازهای خود را با او در میان می گذارند. «انّا نراک من المحسنین»

۳- توجه به نیکوکاری در جذب و تبلیغ

نیکوکاری یوسف قدم اوّل او در جذب و تبلیغ بود. (احسان و خدمت رسانی به زندانیان، سبب جذب قلوب و دریافت لقب محسن از زندانیان شد)

قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَن يَأْتِيَكُمَا ذَ لِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِى رَبِّى إِنِّى تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُم بِالْأَخِرَهِ هُمْ كَافِرُونَ«۳۷»

«(یوسف به آن دو نفر که خواب دیده بودند) گفت: من قبل از آنکه جیره غذایی شما برسد، تأویل خوابتان را خواهم گفت. این از اموری است که پرودگارم به من آموخته است. همانا من آئین قومی را که به خدا ایمان ندارند و به قیامت کفر می ورزند، رها کرده ام.»

۱- پاسخگویی

یوسف(ع) به پاسخگویی مقیّد بود که به او مراجعه می کردند.

۲- استفاده از فرصت ها

از فرصت ها، بهترین استفاده را بکنیم. «نبّاتکما بتأویله... انّی ترکتُ ملّه» (یوسف قبل از تعبیر خواب، کار فرهنگی و اعتقادی خود را شروع کرد.)

۳- توسل به شیوه های تأثیرگذاری

گاهی برای تأثیرگذاری بیشتر، لازم است انسان قدرت علمی و کمالات خود را به دیگران عرضه کند. «قال... نبّأتکما بتأویله»

۴- محور بودن تولی و تبری

اساس ایمان، تبرّی و تولّی است. در این آیه برائت از کفّار، «انّی ترکت» و در آیه بعد پیروی از ولایت اولیای الهی مطرح است. «واتّبعت»

۵- برخورد غیرمستقیم با خلافکار

ص: ۸۸

باید از انتساب مستقیم افراد به انحراف پرهیز کرد و با روش غیر مستقیم تبلیغ کرد. (یوسف نفرمود: شما از کفر دست بکشید، بلکه فرمود: من راه کفر را رها کردم) «انّی ترکتُ ملّه قوم لایؤمنون»

وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ ءَابَآءِی إِبْرَاهِیمَ وَ إِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ مَا کَانَ لَنَآ أَن نُّشْرِکَ بِاللَّهِ مِن شَیْ ءٍ ذَ لِکَ مِن فَضْلِ اللَّهِ عَلَیْنَا وَ عَلَی النَّاسِ وَ لَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَشْکُرُونَ«۳۸»

«و آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی کرده ام. برای ما سزاوار نیست که چیزی را شریک خداوند قرار دهیم. این از فضل خدا بر ما وبر مردم است ولی بیشتر مردم سپاس گزاری نمی کنند.»

۱- توجه به اصالت خانوادگی

اصالت خانوادگی، همچنان که در ساختار شخصیّت افراد مؤثر است، در پذیرش مردم نیز اثر دارد. لذا حضرت یوسف برای معرفی خود، به پدران خود که انبیای الهی هستند تکیه می کند، تا هم اصالت خانوادگیش را ارائه دهد و هم قداست دعوت خود را. این همان روشی است که پیامبر نیز در معرّفی خود به کار می برد و می فرمود: من همان پیامبر امّی هستم که نام ونشانم در تورات و انجیل آمده است. حضرت سیدالشهدا حسین بن

علی در کربلا و امام سجاد نیز در برابر مردم شام، خود را چنین معرّفی کردند: «اَنا ابن فاطمه الزّهرا»

۲- توجه به اینکه همیشه اکثریت معیار صحت نیست

اکثریّت، معیار شناخت صحیح نیست. «اکثر النّاس لا یشکرون»

۳- معرفی راه های مثبت و منفی

در کنار راههای منفی، راه مثبت را نیز نشان دهیم.

«ترکتُ ملّه... واتّبعتُ ملّه...»

یَا صَاحِبَی السِ ّجْنِ ءَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ«۳۹»

«ای دو یار زندانی من! آیا خدایان متعدّد و گوناگون بهتر است یا خداوند یکتای مقتدر؟»

۱- الگوشدن

انسان ها سه دسته اند: گروهی قالب پذیرند، مثل آب و هوا که از خود شکلی ندارند و در هر ظرفی به شکل همان ظرف در می آیند. گروهی نفوذ ناپذیر و مقاوم هستند، همچون آهن و فولاد که در برابر فشار بیرونی ایستادگی می کنند. اما گروهی امام و راهبرند که دیگران را به رنگ حقّ درمی آورند. یوسف نمونه ای از انسان های دسته سوّم است که در زندان نیز از مشرک، موحّد می سازد.

۲- استفاده از روش مقایسه و پرسش و پاسخ

در قرآن در آیات مختلف، از روش مقایسه و پرسش استفاده شده است که به نمونه هایی از آن درباره خداوند اشاره می کنیم:

۱- «قل هل من شرکائکم من یبدأ الخلق ثمّ یعیده»

آیا از شرکایی که برای خدا گرفته اید کسی هست که بیافریند و سپس آنرا برگرداند؟

۲- «قل هل من شرکائکم من یهدی الی الحقّ»

آیا از شرکایی که برای خدا قرار داده اید کسی هست که به حقّ راهنمایی کند؟

۳- «قل أغیر اللَّه اَبغی ربّاً و هو ربّ کلّ شی ء»

آیا غیر خدای یکتا پروردگاری بپذیرم در حالی که او پروردگار همه چیز است؟

۴- «آللَّه خیرٌ امّا یشرکون» خداوند بهتر است یا آنچه شریک او می گردانید؟

ص: ۹۰

۳- مردم داری

مردم را با محبّت و عاطفه، صدا بزنیم. «یا صاحبی»

برای بیدار ساختن فطرت افراد از چاشنی محبّت و احسان استفاده کنیم. «یا صاحبی...»

انسان در برابر هم نشینان خود نیز مسئول است. «یا صاحبی السجن»

۴- استفاده از زمان و مکان

از مکان ها وزمان های حساس برای تبلیغ استفاده کنیم. «یا صاحبی السجن ءارباب متفرّقون...» (یوسف در زندان همین که می بیند به تعبیر خواب او نیاز دارند، فرصت را غنیمت شمرده و تبلیغ می کند.)

۵- توجه به نقش وحدت

وحدت و یگانگی، زمینه ساز قدرت و غلبه است. «الواحد القهّار»

مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِهِ إِلَّا أَسْمَآءً سَمَّيْتُمُوهَآ أَنتُمْ وَ ءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُواْ إِلَّا إِيَّاهُ ذَ لِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ«۴۰»

«شما غیر خدا چیزی را عبادت نمی کنید مگر اسم هایی (بی مسمّی) که شما وپدرانتان نامگذاری کرده اید (و) خداوند هیچ دلیلی (بر حقانیّت) آن نفرستاده است. کسی جز خدا حقّ فرمانروایی ندارد، او دستور داده که جز او را نپرستید. این دین پا بر جا و استوار است، ولی اکثر مردم نمی دانند.»

۱- عناوین توخالی ما را گول نزنند

بسیاری از قدرت ها، سازمان ها، مؤسسات، سمینارها، قطعنامه ها، ملاقات ها و حمایت ها و محکومیت ها و عناوین و القاب دیگر، اسم های بی مسمّی وبت های مدرن روزگار ما هستند که بشر به جای خدا، دنباله رو آنان شده است.

«ما تعبدون ... اسماء سمّیتموها»

۲- توجه به اینکه همه جا سابقه حقانیت ندارد

سابقه و قدمت دلیل حقانیّت نیست، گرچه شرک سابقه دارد ولی دلیل حقانیّت نیست و شما هیچ دلیلی ندارید.

«سمّیتموها انتم و آبائکم ما انزل اللّه بها من سلطان»

۳- کرنش در مقابل فرمان خدا

در برابر هیچ فرمانِ غیر الهی، کرنش نکنیم. زیرا فرمان دادن تنها حقّ خداوند است. «ان الحکم الاّ للّه»

۴- توجه به قوام قوانین الهی

هر قانونی جز قانون الهی متزلزل است. «ذلک الدّین القیّم»

۵- توجه به اینکه همه جا اکثریت حق نیست

بیشتر مردم به استواری دین خدا جاهلند. «ذلک الدین القیّم و لکن اکثر النّاس لایعلمون» (یا جاهل بسیط که به جهل خود آگاه است یا جاهل مرکّب که خیال می کند می داند ولی در واقع نمی داند)

۶- اعتماد برعقیده محکم و استوار

جز بر عقیده محکم و استوار نباید اعتماد کرد. زیرا اعتماد به مکتب بی دلیل، محکوم است. «ذلک الدّین القیّم»

ص: ۹۲

آیات ۴۱ تا ۴۵

سیمای مدیر موفق » آیات ۴۱ تا ۴۵

یَا صَاحِبَیِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُکُمَا فَیَسْقِی رَبَّهُ خَمْراً وَ أَمَّا الْآخَرُ فَیُصْلَبُ فَتَأْکُلُ الطَّیْرُ مِن رَّأْسِهِ قُضِیَ الْأَمْرُ الَّذِی فِیهِ تَسْتَفْتِیَانِ«۴۱»

«ای دوستان زندانیم، امّا یکی از شما (آزاد می شود) و به ارباب خود شراب می نوشاند و دیگری به دار آویخته می شود و (آنقدر بالای دار می ماند که) پرندگان (با نوک خود) از سر او می خورند. امری که درباره آن از من نظر خواستید، حتمی و قطعی است.»

۱- ادب در صدا زدن

کرامت افراد را رعایت کنیم و آنان را با ادب صدا بزنیم هر چند در خط فکری ما نباشند. «یا صاحبی» یعنی ای دوستان و همراهان زندانی من!

۲- خبرهای خوش را اول بگوییم

خبرِ خوش را، اوّل بگویید. «احدکما فیسقی... الاخر فیصلب»

۳- رعایت نوبت

در پاسخ گویی به مراجعان، باید نوبت مراعات شود. «امّا احدکما...» (تعبیر اوّل برای کسی است که زودتر خوابش را برای یوسف گفته است.)

وَ قَالَ لِلَّذِی ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْکُرْنِی عِنْدَ رَبِّکَ فَأَنسَاهُ الشَّیْطَانُ ذِکْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ بِضْعَ سِنِین«۴۲»

«و (یوسف) به آن زندانی که می دانست آزاد می شود گفت: مرا نزد ارباب خود بیاد آور. (ولی) شیطان یادآوری به اربابش را از یاد او برد، در نتیجه (یوسف) چند سالی در زندان ماند.»

۱- توجه به اینکه هر تقاضایی رشوه نیست

هر تقاضایی رشوه نیست. «اُذکرنی عند ربّک» یوسف برای تعبیر خواب، مزد و رشوه ای درخواست نکرد، بلکه گفت: مظلومیتم را به شاه برسان.

۲- رسیدگی به شکایت مردم

برای اثبات بی گناهی وپاکی، از هر طریق سالم برای رساندن شکوای خود به گوش مسئولین بهره ببریم. «اُذکرنی عند ربّک»

۳- توجه به آثار سوء کاخ نشینی

کاخ نشینی و رفاه، زمینه ساز فراموش کردن درد و رنج گرفتاران و بیچارگان است. «ناج... فانساه الشیطان ذکر ربّه» معمولاً افراد پس از نجات از سختی ها و رسیدن به آسایش، پست، مقام و رفاه، دوستان قدیمی و بسیاری از چیزها را به فراموشی می سپارند.

وَ قَالَ الْمَلِکُ إِنِّی أَرَی سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ یَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ یَابِسَاتٍ یَآ أَیُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِی فِی رُءْیَای إِن کُنتُمْ لِلرُّءْیَا تَعْبُرُونَ«۴۳»

«و (روزی) پادشاه (مصر) گفت: من هفت گاو فربه که هفت گاو لاغر آنها را می خورند و هفت خوشه سبز و (هفت خوشه) خشکیده ی دیگر را (در خواب) دیدم، ای بزرگان قوم! اگر تعبیر خواب می کنید درباره ی خوابم به من نظر دهید.»

۱- آسیب شناسی قدرت و مقام

رؤسا و قدرتمنـدان با انـدک خاطره ی ناگواری، احساس خطر می کننـد که مبادا قـدرت از آنها گرفته شود. «قال الملک انّی أری... أفتونی فی رؤیای»

۲- مشورت با افراد خبره

حاکمان نیاز به مشورت افراد خبره در امور مختلف دارند. «یا ایّها الملأ افتونی»

قَالُواْ أَضْغَ-اثُ أَحْ-لَامٍ وَمَ-ا نَ-حْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالِمِينَ«۴۴»

«(اطرافیان پادشاه) گفتند: خواب هایی پریشان است و ما به تعبیر خواب های آشفته دانا نیستیم.»

۱- جهل خود را توجیه نکنیم

ندانسـتن و جهـل خود را توجیه نکنیم. (اشـراف چون تعـبیر صـحیح خواب را نمی دانسـتند به جـای آنکه بگوینـد نمی دانیم، گفتند: خواب شاه پریشان است.) «قالوا اضغاث احلام»

۲- کار را به خبره سپردن

کار را باید به کاردان سپرد. (کارشناس تعبیر می کند، ولی غیر کارشناس می گوید خواب پریشان و غیر قابل تعبیر است.) «ما نحن بتأویل الاحلام بعالمین»

وَ قَالَ الَّذِی نَجَا مِنْهُمَا وَ ادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَاْ أُنَبِّئُكُم بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ«۴۵»

«و آن کس از آن دو (زنـدانی) که نجـات یافته بود، پس از مـدّتی (یوسف را) به خاطر آورد، و (به عزیز مصـر) گفت: مرا (به سراغ یوسف) بفرستید تا (از تعبیر خواب) شما را با خبر کنم.»

۱- گذشته نگری

رسیدن به مقام و موقعیّت، معمولاً انسان ها را نسبت به گذشته دچار فراموشی می کند. «وادّکر بعد امّه»

۲- ایجاد انگیزه در حاشیه نشینان

بعضی از کارشناسان در انزوا به سرمی برند از آنان غافل نشویم. «فارسلون»

۳- توجه به نقش آگاهی در مدیریت صحیح

آگاهان را به جامعه معرفی کنیم، تا مردم از آنان بهره مند شوند. «فارسلون»

۴- احترام به بزرگتر و استاد

باید به سراغ استاد برویم، نه آنکه استاد را احضار کنیم.«فارسلون»

آیات ۴۶ تا ۵۰

سیمای مدیر موفق » آیات ۴۶ تا ۵۰

يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِى سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ يَابِسَاتٍ لَّعَلِّى أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ«۴۶»

«(فرستاده شاه، وارد زندان شد و گفت:) ای یوسف! ای مرد راستگوی! درباره ی (این خواب که) هفت گاو فربه هفت گاو لاغر را می خورند و هفت خوشه ی سبز و (هفت خوشه ی) خشکیده دیگر، به ما نظر بده تا به سوی مردم برگردم، شاید آنان (از اسرار خواب) آگاه شوند.»

۱- صداقت

«صدّیق» به کسی گفته می شود که گفتار، رفتار و اعتقادش، همدیگر را تصدیق کنند. دوست یوسف چون رفتار و کلام یوسف را در زندان دیده بود و از سوی دیگر، تعبیرهای خواب خودش و دوستش را مطابق واقع دیده بود، یوسف را صدّیق صدا زد. خداوند یوسف را صدّیق شمرده، «یوسف ایّها الصدّیق» و هرگونه

مکنت به او داد؛ «و کذلک مکّنا لیوسف» و ادریس را صدّیق خوانده، «انّه کان صدّیقاً» و او را صاحب مقام رفیع دانسته است. «رفعناه مکاناً علیاً»

۲-تحقیق و پرسش از افراد خوش سابقه

سؤالات و مشکلات خود را از افراد خوش سابقه، صدّیق، راستگو و راست کردار بپرسیم. «ایّها الصدّیق أفتنا...»

۳- توجه به نظرات دانشمندان و نخبگان

حکومت ها نیازمند نظرات دانشمندان و نخبگانند.«أفتنا»

قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَباً فَمَا حَصَدتُّمْ فَذَرُوهُ فِی سُنبُلِهِ إِلَّا قَلِيلاً مِّمَّا تَأْكُلُونَ«۴۷»

«(یوسف در جواب) گفت: هفت سال پی درپی کشت کنید و آنچه را درو کردید، جز اندکی را که می خورید، در خوشه اش کنار بگذارید.»

۱- کتمان نکردن دانش و تجربه

یوسف بدون گلایه و شکوه از رفیق که چرا او را فراموش کرده و بدون آنکه قید و شرطی برای تعبیر خواب پادشاه تعیین کند، فوری به تعبیر خواب پرداخت، زیرا کتمان دانش به ویژه در هنگام نیاز جامعه به آن، امری به دور از شأن انسان های پاک و نیکوکار است.

۲- عرضه طرح و برنامه سازنده

۳- اظهار توانمندی ها

یوسف به جای تعبیر خواب، راه مقابله با قحطی را با برنامه ای روشن بیان کرد تا نشان دهد علاوه بر علم تعبیر خواب، قدرت برنامه ریزی و مدیریّت نیز دارد.

طرح و برنامه های سازنده خود را بدون منّت و چشم داشت عرضه کنیم. «قال تزرعون»

ص: ۹۷

۴- مدیریت صحیح بحران ها

مدیریّت بحران و اداره جامعه در شرایط حاد و دشوار از وظایف اصلی حکومت است. «قال تزرعون...»

حکومت ها باید قحطی و خشکسالی را پیش بینی کنند و در ایّام فراخی با تدبیر از فشار مشکلات بکاهند. «تزرعون...»

کنترل حکومت بر روند تولید و توزیع، در شرایط بحرانی امری ضروری است.

«تزرعون... فذروه...»

می توان با برنامه ریزی، خود را برای مقابله با حوادث طبیعی همچون قحطی، زلزله و سیل آماده کرد. «فذروه فی سنبله»

۵- توجه به عنصر زمان

زمان، عنصر بسیار مهمی در برنامه ریزی و مدیریّت است. «سبع سنین»

۶- تلاش برای رفاه مردم

مردان خدا، باید برای رفاه مردم فکر کنند و طرح دراز مدّت و کوتاه مدّت داشته باشند. «قال تزرعون سبع سنین»

۷- لزوم طرح و برنامه کاربردی و بلندمدت

فقط تشریح وضعیّت کافی نیست، باید طرح و برنامه داد.

«تزرعون سبع سنین دأباً...»

طرحها باید قابلیّت عملی داشته باشند. «فذروه فی سنبله» (بهترین شیوه عملی در آن زمانِ بدون سیلو و تکنولوژی، واگذاردن گندم در خوشه بود.)

برنامه ریزی بلند مدّت برای مقابله با مشکلات اقتصادی جامعه، لازمه مدیریّت کشور است. «تزرعون... فذروه... الاّ قلیلا»

۸- برنامه ریزی تولیدی

در مواقعی که بحرانی در پیش است باید بر ظرفیّت تولید و کار افزود. «تزرعون...»

برنامه ریزی در تولید، «تزرعون سَبْعَ سِنِينَ» و صرفه جویی و ذخیره سازی، «فَذَرُوه... الا قليلاً» یک ضرورت است. (در حالی که جوامع بدون توجّه به این مراحل فقط مصرف می کنند.)

برنامه ریزی و آینده نگری، منافاتی با توکّل و تسلیم در برابر امر خدا ندارد.

«فذروه فی سنبله» (با تدبیر، به استقبال تقدیر برویم.)

۹- عبرت گرفتن از ناکامی ها

هر تلخی ای بد نیست. همین قحطی مقدّمه ی حاکمیّت یوسف شد وهمچنین مقدّمه صرفه جویی وکار بیشتر در میان مردم گشت. «تزرعون، فذروه، الّا قلیلا»

۱۰-کوشش و تلاش برای فردای بهتر

به هنگام مناسب بودن شرایط حداکثر بهره برداری را باید نمود. «تزرعون...»

امروز باید برای فردای بهتر کوشش کرد. «تزرعون... ثمّ يأتی من بعد ذلک»

۱۱- مشکلات شخصی مانع انجام وظیفه نشود

برای نجات جامعه بایستی از مشکلات شخصی چشم پوشید. (یوسف از زندانی بودن خود که مسئله ی شخصی است، سخنی نگفت، بلکه به فکر حلّ مشکل مردم بود) «قال تزرعون...»

۱۲- صرفه جویی و پرهیز از اسراف

صرفه جویی امروز، خودکفایی فردا واسراف امروز، نیازمند شدن فردا را بدنبال دارد. «قليلاً ممّا تأكلون»

ص: ۹۹

ثُمَّ یَأْتِی مِن بَعْدِ ذَ لِکَ سَبْعٌ شِدَادٌ یَأْکُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِیلًا مِّمَّا تُحْصِنُونَ«۴۸»

«سپس بعد از آن، هفت سال سخت می آید که مردم آنچه را برایشان از پیش ذخیره کرده اید خواهند خورد جز اندکی که (برای بذر) حفظ می کنید.»

ثُمَّ یَأْتِی مِن بَعْدِ ذَ لِکَ عَامٌ فِیهِ یُغَاثُ النَّاسُ وَ فِیهِ یَعْصِرُونَ«۴۹»

«سپس بعد از آن، سالی فرا می رسد که به مردم در آن سال باران می رسد (و مشکل قحطی تمام می شود) ودر آن سال مردم (به خاطر وسعت و فراوانی، از میوه ها ودانه های روغنی) عصاره می گیرند.»

۱- جلب اعتماد مردم. «انّا لنراک من المحسنین»

۲- صداقت. «یوسف ایّها الصدیق»

۳- علم و دانایی. «علّمنی ربّی»

علم و دانش، رمز پیشرفت و بقای حکومت ها و امنیّت و رفاه جامعه است. (طرح و برنامه یوسف برای مبارزه با قحطی و خشکسالی، از دانش وهوش او حکایت دارد.)

۴- پیش بینی صحیح. «فذروه فی سنبله»

۵- جلب اطاعت مردم. زیرا مردم طرح یوسف را اجرا کردند.

۶- آگاهی دادن به مردم

مردم را نسبت به شداید و سختی های آینده آگاه کنیم تا آمادگی مقابله با آن را داشته باشند. «ثمّ یأتی من بعد ذلک سبع شداد»

۷- آینده نگری

پس انداز وبرنامه ریزی برای ایّام سختی و ناتوانی ارزشمند است.

«سبع شداد یأکلن ما قدّمتم»

۸- برنامه ریزی برای بحران ها

آینده نگری و برنامه ریزی می تواند ملّتی را از طوفان های سخت حوادث عبور دهد. «یأکلن ما قدّمتم»

۹- ذخیره مواد غذایی

در مصرف، مقداری را برای بذر و سرمایه ذخیره کنید.

ص: ۱۰۰

(«ممّا تحصنون» یعنی در حصن و حرز ذخیره کردن.)

پیش بینی وضع هوا وبارندگی امری مفید در برنامه ریزی کشاورزی است.

«یأتی... عام فیه یغاث»

۱۰- حفظ سرمایه های اصلی

در شرایط سخت باید پایه ها و سرمایه های اصلی را حفظ کرد. «ممّا تحصنون»

روش های نگاهداری و تبدیل مواد غذایی را بیاموزیم تا از بین نروند.

«ممّا تحصنون»

۱۱- امیددادن به مردم

مردم را به آینده امیدوار کنیم تا بتوانند سختی ها را تحمّل کنند. «ثمّ یأتی من بعد ذلک عام فیه یغاث»

۱۲- فراگیر کردن خدمات

برای دفع مشکل مردم اقدام کنیم، هر چند مردم منطقه و کشور ما نباشند. (طرح یوسف برای وطن خودش نبود)

وَقَالَ الْمَلِکُ ائْتُونِی بِهِ فَلَمَّا جَآءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَی رَبِّکَ فَسْئَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَهِ الَّاتِی قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ إِنَّ رَبِّی بِکَیْدِهِنَّ عَلِیمٌ« ۵۰»

«و پادشاه گفت: او را نزد من آورید، پس چون فرستاده ی شاه نزد وی آمد (یوسف) گفت: نزد آقای خود برگرد و از او بپرس که ماجرای آن زنانی که دستانشان را بریدند چه بود؟ همانا پروردگار من، به حیله آنان آگاه است.»

۱- کمک به آزادی زندانیان بی گناه

مغزهایی که کشور بدانها احتیاج دارد و زندانی هستند، اگر مرتکب جنایتی نشده اند، باید با کمک دولت آزاد شوند. «قال الملک ائتونی به»

۲- احترام رهبران و حاکمان

احترام رهبران و حاکمان را هر چند کافر باشند نزد زیردستانشان باید نگاهداشت. «ارجع الی ربّک»

۳- استفاده از مغزهای متفکر

برای استفاده از مغزهای متفکّر (بویژه در شرایط بحرانی) درنگ جایز نیست.

«قال الملک ائتونی به»

حاکمان، نیازمند انسان های اندیشمند، با تدبیر و بزرگ هستند.

«قال الملک ائتونی به»

۴- پاک کردن ذهن مردم

یوسف، اول ذهن مردم را پاک کرد، بعد مسئولیّت پذیرفت. «مابال النّسوه»

۵- دفاع از آبرو و حیثیت

دفاع از آبرو و حیثیّت، واجب است. «ما بال النّسوه»

گاهی دادخواهی از حاکمان غیر الهی جایز است. «فسئله ما بال النسوه...»

۶- کتمان همیشه حق نیست

در موارد حساس (مانند موقعیّت یوسف در برابر پادشاه) نبایستی به جهت حفظ آبروی برخی، حقایق را پنهان کرد. «ما بال النسوه...»

۷- یاد کردن مسائل اخلاقی در لفافه

گناهان و مسائل اخلاقی را در لفّافه و پوشش بگوییم. «انّ ربّی بکیدهنّ علیم»

۸- صبر

رسول اکرم فرمود: از صبر یوسف در شگفتم که وقتی عزیز مصر نیاز به تعبیر خواب پیدا کرد نگفت تا از زندان آزاد نشوم نمی گویم، امّا زمانی که خواستند او را آزاد کنند، بیرون نیامد تا رفع تهمت شود.

۹- ثابت کردن لیاقت و شخصیّت

یوسف با تعبیر خواب پادشاه و ارائه برنامه ای سنجیده، آن هم بدون توقّع و قید و شرط، ثابت کرد که او یک مجرم و زندانی عادّی نیست، بلکه انسانی فوق العاده و داناست.

ص: ۱۰۲

آیات ۵۱ تا ۵۵

سیمای مدیر موفق » آیات ۵۱ تا ۵۵

قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدتُّنَّ يُوسُفَ عَن نَّفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِن سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَاْ رَاوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ «۵۱»

«(پادشاه به زنان) گفت: وقتی از یوسف کام می خواستید چه منظور داشتید؟ زنان گفتند: منزه است خدا، ما هیچ بدی از او نمی دانیم. همسر عزیز گفت: اکنون حقیقت آشکار شد، من (بودم که) از او کام خواستم و بی شک او از راستگویان است.»

۱- توجه به گشایش در سایه تقوا

در این ماجرا یکی از سنّت های الهی محقّق شده است، که به خاطر تقوای الهی، گشایش ایجاد می شود. «و مَن يتّق اللّه يَجعل له مَخرجاً و يرزقه من حيث لا يحتسب» هرکس از خدا پروا کند، برای او راه خروج و گشایش قرار می دهد و از جایی که حسابش را نمی کند، به او روزی می رساند.

۲- مجال دادن به متهم در دفاع از خود

افراد متّهم را دعوت کنیم تا از خود دفاع کنند. «ما خطبكنّ» حتّی زلیخا نیز حضور داشت. «قالت امراه العزيز»

۳- اقدام بدون واسطه در بررسی پرونده

گاهی که گره کور می شود، شخص اوّل کشور باید خود پرونده را بررسی و دادگاه تشکیل دهد. «قال ما خطبكنّ»

۴- عجله نکردن

روشن شدن برخی پرونده ها و حقایق نیاز به زمان دارد. «الآن حصحص الحقّ»

۵- توجه به بیداری وجدان ها

ص: ۱۰۳

وجـدان ها، روزی بیـدار شـده واعتراف می کنند. «أنا راودته» چنانکه فشار جامعه و محیط، گردنکشان را به اعتراف وادار می کند. (همسر عزیز همین که دید تمام زنان به پاکدامنی یوسف اقرار کردند، او نیز به اعتراف گردن نهاد.)

۶- مخفی کاری نکنیم (حقایق روشن می شود)

عزیز مصر خواست مراوده ی زلیخا با یوسف مخفی بماند، ولی خداوند آن را بر همه ی عالمیان و برای همیشه آشکار کرد تا پاکی یوسف اثبات گردد. «قالت... أنا راودتُه»

ذَ لِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّى لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِى كَيْدَ الْخَآئِنِينَ«۵۲»

«(یوسف گفت:) این (اعـاده حیثیّت) برای آن بود که (عزیز) بدانـد من در نهـان به او خیـانت نکرده ام و قطعاً خداونـد نیرنگ خائنان را به جایی نمی رساند.»

۱- پرهیز از انتقام جویی

شخص کریم درصدد انتقام نیست، بلکه به دنبال اعاده ی حیثیّت و کشف حقیقت است. «ذلک لیعلم»

۲- توجه به نقشه های خائنانه و عاقبت خیانت

خائن برای کار خویش با توجیه خلافش، نقشه می کشد. «کید الخائنین»

خـائن، به نتیجه نمی رسـد و خوش عـاقبت نیست. آری! اگر پاک باشـیم؛ «لم اخنه بالغیب» خداونـد اجازه نمی دهـد، ناپاکان آبروی ما را برباد دهند.

«انّ اللّه لایهدی کید الخائنین»

از سنن الهی، عدم موفقیّت خائنان و شکست و رسوایی آنان است.

«انّ اللّه لا یهدی کید الخائنین»

۳- رفع سوء ظن ها

سوءظن ها را از اذهان برطرف کنیم. «ذلک لیعلم...»

ص: ۱۰۴

وَمَآ أَبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ«۵۳»

«و من نفس خود را تبرئه نمی کنم، چرا که نفس آدمی بـدون شک همواره به بدی امر می کند، مگر آن که پروردگارم رحم کند که همانا پروردگار من آمرزنده ی مهربان است.»

۱- غلبه بر هوای نفس

در قرآن برای نفس، حالاتی بیان شده است از جمله:

الف) نفس امّاره که انسان را به سوی زشتی ها سوق می دهد و اگر با عقل و ایمان مهار نشود، انسان یکباره سقوط می کند.

ب) نفس لوّامه، حالتی است که انسان خلافکار خود را ملامت و سـرزنش می کنـد و اقدام به توبه و عذرخواهی می کند. (در سوره قیامت آمده است)

ج) نفس مطمئنّه، حـالتی است که تنهـا انبیا و اولیا وتربیت شـدگان واقعی آنان دارنـد ودر هر وسوسه وحادثه ای، پیروزمنـدانه بیرون می آیند و دلبسته ی خدایند. (در سوره فجر آمده است)

در روایات متعدّد، خطرات نفس مطرح شده و راضی بودن از نفس را نشانه ی فساد عقل و بزرگ ترین دام شیطان دانسته اند.

امام سجاد در مناجات الشاکّین، برای نفس پانزده خطر بیان نموده که توجّه به آن مفید است.

خطر هوای نفس جـدّی است، آنرا سـاده ننگریم. «اِنّ النفس لامّـاره بالسوء» در آیه، چهار نوع تأکیـد بکار رفته است. (انّ، لام تأکید، صیغه ی مبالغه و جمله ی اسمیه)

هم از پـاکی و عفّت خود در برابر تهمت ها بایـد دفاع کرد، «انّی لم أخنه بالغیب» و هم به شـرور نفس اعتراف نمود و به خـدا پناه برد. «اِنّ النّفس لامّاره بالسوء»

ص: ۱۰۵

نفس، خواهش خود را تکرار می کند تا انسان را گرفتار کند. «لامّاره»

۲- رحمت و بخشش داشتن

مربّی باید رحمت و بخشش داشته باشد. «انّ ربّی غفور رحیم»

۳- توجه به امتحان و آزمایش الهی

یوسف خیانت نکردن و سربلندی خود را در این آزمایش، مرهون لطف و رحم خداوند می داند و به عنوان یک انسان که دارای طبیعت انسانی است، خود را تبرئه نمی کند.

۴- پرهیز از خودستایی

هرگز خود را به پاکی مستائیم و تبرئه نکنیم. «ما اُبرّء نفسی»

شرط کمال آن است که حتّی اگر همه مردم او را کامل بدانند، او خود را کامل نداند. در ماجرای حضرت یوسف ؛ برادران، همسر عزیز مصر، شاهد، پادشاه و زندانیان همه گواهی به کمال او می دهند، ولی خودش می گوید: «ما اُبَرّء نفسی»

۵- مأیوس نشدن از رحمت خدا

علی رغم تمام خطرات، از رحمت او مأیوس نشویم. «انّ ربّی غفور رحیم»

وَ قَالَ الْمَلِکُ ائْتُونِی بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِی فَلَمَّا کَلَّمَهُ قَالَ إِنَّکَ الْیَوْمَ لَدَیْنَا مَکِینٌ أَمِینٌ«۵۴»

«و پادشاه گفت: یوسف را نزد من آورید تا وی را (مشاور) مخصوص خود قرار دهم. پس چون با او گفتگو نمود، به او گفت: همانا تو امروز نزد ما دارای منزلتی بزرگ و فردی امین هستی.»

۱- صداقت و امانت دو شرط اساسی

پادشاه وقتی پی به صداقت و امانت یوسف می برد و در او خیانتی نمی یابد، او را برای خود برمی گزیند. اگر خداوند از بنده خیانت نبیند چه خواهد کرد!؟ حتماً او را برای خود بر خواهد گزید که قرآن درباره پیامبران چنین تعبیری دارد: «و أنا اخترتک فاستمع لما یوحی» «و اصطنعتک لنفسی»

انسان صادق و امین حتّی در جمع کافران نیز مقبول و مورد احترام است. («لدینا» شامل همه ی کارگزاران می شود) «انّک الیوم لدینا مکین امین»

۲- مدیریت بر قلب ها

پادشاه با کلمه «لدینا» اعلام کرد که یوسف در حکومت ما جایگاه دارد نه تنها در دل من، پس همه مسئولین باید از او اطاعت کنند.

۳-اختیار بیش تر دادن به افراد مطمئن و امین

قدرت داشتن و امین بودن در کنار هم ارزشمند است، زیرا اگر امین باشد ولی امکانات نداشته باشد، قدرت انجام کاری را ندارد واگر مکین باشد امّا امین نباشد، حیف و میل بیت المال می کند.

به کسی که اطمینان وایمان پیدا کردید، قدرت بدهید. «لدینا مکین امین»

۴- مصاحبه حضوری در گزینش

در گزینش ها، مصاحبه حضوری نیز مفید است. «فلمّا کلّمه»

۵- تفویض اختیار به افراد مجرب و شایسته

پست های بزرگ و کلیدی را به افراد شایسته و امتحان داده واگذار کنیم.

«فلمّا کلّمه قال انّک الیوم...»

وقتی به امانت و توان و صداقت کسی اطمینان پیدا کردیم، در واگذاری مسئولیّت به او درنگ نکنیم.

«انّک الیوم لدینا مکین امین» (عزیز مصر، با قاطعیّت حکم صادر کرد.)

۶- داشتن مشاور باتدبیر، برنامه ریز و امانت دار

ص: ۱۰۷

مشاور خاصّ مسئولین کشوری، باید اهل تقوی، تدبیر، قدرت برنامه ریزی و امانت باشد. «استخلصه لنفسی... مکین امین» (یوسف جامع همه اینها بود.)

۷- تدبیر و کاردانی، محبوبیت و مقبولیت از شرایط گزینش مدیران و سرپرستان است

برای تصدّی اعطای پست های مهم و کلیدی علاوه بر تدبیر و کاردانی، محبوبیّت و مقبولیّت نیز بسیار مهم است. (یوسف در اثر عفّت، تدبیر، تعبیر خواب و بزرگواری، محبوبیّت خاصّی پیدا کرد، لذا عزیز مصر گفت اوبرای خودم باشد)

«استخلصه لنفسی»

۸- توجه به اراده خداوند

خداوند اگر بخواهد، اسیر دیروز را امیر امروز قرار می دهد.

«قال الملک ائتونی به استخلصه لنفسی»

۹- تشکّر از خادمین

در برابر خدمات افراد باید عکس العمل نشان داد و از آنان تقدیر کرد. «ائتونی به استخلصه لنفسی» (پادشاه در برابر تعبیر خواب یوسف، دستور داد او را آزاد کنند و از او تجلیل کرده و مقام و منصبی به او داد.)

۱۰- گزینش بدون واسطه

برای اعطای مسئولیّت های بسیار مهم، گاه لازم است شخص اوّل مملکت، خود مصاحبه حضوری کند. «فلمّا کلّمه»

قَالَ اجْعَلْنِی عَلَی خَزَآئِنِ الْأَرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ«۵۵»

«(یوسف) گفت: مرا بر خزانه های این سرزمین (مصر) بگمار، زیرا که من نگهبانی دانا هستم.»

ص: ۱۰۸

۱-اگر خود را برای قبول مسئولیت لایق می دانیم، مطرح کنیم.

سؤال: چرا حضرت یوسف پیشنهاد اعطای مسئولیّت برای خود را مطرح کرد؟ یا به تعبیر دیگر؛ چرا یوسف طلب ریاست کرد؟

پاسخ: او از خواب پادشاه، احساس خطر و ضرر برای مردم کرد و خود را برای جلوگیری از پیش آمدهای ناگوار اقتصادی لایق می دانست، پس برای جلوگیری از ضرر، آمادگی خود را برای قبول چنین مسئولیّتی اعلام کرد.

سؤال: چرا یوسف از خود تعریف و تمجید کرد، مگر نه این است که قرآن می فرماید: «فلا تزکّوا انفسکم» خود را نستایید؟

پاسخ: ستایش یوسف، ذکر قابلیّت هاو توانایی های خود، برای انجام مسئولیّت بود، که می توانست جلو آثار سوء قحطی و خشکسالی را بگیرد، نه به خاطر تفاخر و سوء استفاده.

به هنگام ضرورت، بیان لیاقت و شایستگی خود، منافاتی با توکلّ و زهد و اخلاص ندارد. «انّی حفیظ علیم»

۲-قبول مسئولیت برای دفاع از حق مظلوم

سؤال: چرا یوسف با حکومت کافر همکاری کرد؟ مگر قرآن از آن نهی نکرده است. «و لا ترکنوا الی الّذین ظلموا...»

پاسخ: حضرت یوسف ، برای حمایت از ظالم این مسئولیّت را نپذیرفت، بلکه به منظور نجات مردم از فشار دوران قحط سالی، به این کار اقدام نمود. یوسف هرگز حتّی یک کلمه تملّق هم نگفت. رجال سیاسی، معمولاً به هنگام خطر مردم را رها کرده و فرار می کنند، ولی یوسف باید مردم را حفظ کند. بگذریم از اینکه اگر نمی توان رژیم ظالمی را سرنگون کرد و تغییر داد، باید به مقداری که امکان دارد از انحراف و ظلم جلوگیری

کرد و بخشی از امور را به دست گرفت و فعالیّت نمود.

ص: ۱۰۹

در تفسیرنمونه آمده است: مراعات «قانون اهم و مهم» از نظر عقل و شرع یک اصل است. شرکت در نظام حکومتی شرک، جائز نیست ولی نجات یک ملّتی از قحطی مهم تر است. به همین دلیل، یوسف مسئولیّت سیاسی نپذیرفت، تا مبادا کمک به ظالم شود، مسئولیّت نظامی نپذیرفت، تا مبادا خون به ناحقّی ریخته شود. فقط مسئولیّت اقتصادی آن هم برای نجات مردم را برعهده گرفت. و امام رضا فرمود: هنگامی که ضرورت ایجاب کرد که یوسف

سرپرستی خزائن مصر را بپذیرد، خود پیشنهاد داد.

علی بن یقطین نیز به سفارش امام کاظم در دستگاه خلافت بنی عباس وزیر بود. وجود اینگونه مردان خدا می تواند پناهگاه مظلومان باشد. امام صادق فرمود: «کفّاره عمل السلطان، قضاء حوائج الاخوان» کفاره ی کار حکومتی، بر آوردن نیازمندی برادران دینی است.

از امام رضا پرسیدند: شما چرا ولایتعهدی مأمون را پذیرفته اید؟ در جواب فرمود: یوسف که پیامبر بود در دستگاه مشرک رفت، من که وصی پیامبرم، در دستگاه شخصی که اظهار مسلمانی می کند رفته ام بگذریم که پذیرفتن من اجباری است، در حالی که یوسف با اختیار وبه خاطر اهمیّت موضوع، آن مسئولیّت را پذیرفت. هنگامی که یوسف مقام ومنزلت پیدا کرد، تقاضای دیدار والدین نکرد، بلکه تقاضای مسئولیّت خزانه داری

نمود، زیرا دیدار جنبه ی عاطفی داشت و نجات مردم از قحطی، رسالت اجتماعی او بود.

امام صادق خطاب به گروهی که اظهار زهد کرده و مردم را دعوت می کردند که همانند آنان زندگی را بر خود سخت بگیرند... فرمود: شما در باره ی یوسفِ پیامبر، چگونه فکر می کنید که به پادشاه مصر گفت: «اجعلنی علی خزائن الارض» و کار یوسف به آنجا رسید که همه ی کشور و اطراف آن تا یمن را در اختیار گرفت، در عین حال نیافتیم کسی را که این کار را بر او عیب گرفته باشد.

ص: ۱۱۰

در روایتی از امام رضا آمده است: یوسف در هفت سال اوّل، گندم ها را جمع آوری و ذخیره می کرد و در هفت سال دوّم که قحطی شروع شد، آنها را به تدریج و با دقّت در اختیار مردم، برای مصارف روزمره زندگی شان قرار می داد و با دقت و امانتداری، کشور مصر را از بدبختی نجات داد.

یوسف در هفت سال دوره ی قحطی، هرگز با شکم سیر زندگی نکرد، تا مبادا گرسنگان را فراموش کند.

۳- ترجیح دادن رسالت اجتماعی بر توقعات شخصی

۴- تدبیر دقیق برای بحران ها

در تفسیر مجمع البیان والمیزان از نوع عملکرد یوسف اینگونه یاد می شود: وقتی قحط سالی شروع شد؛ حضرت یوسف در سال اوّل، گندم را با طلا و نقره، در سال دوّم، گندم را در مقابل جواهر و زیورآلات، در سال سوم، گندم را با چهارپایان، در سال چهارم، گندم را در مقابل برده ها، در سال پنجم، گندم را با خانه ها، در سال ششم، گندم را با مزارع و در سال هفتم، گندم را با برده گرفتن خود مردم معامله نمود. وقتی

سال هفتم به پایان رسید، به پادشاه مصر گفت:

همه ی مردم و سرمایه هایشان در اختیار من است، ولی خدا را شاهد می گیرم و تو نیز گواه باش، که همه ی مردم را آزاد و همه ی اموال آنان را برمی گردانم و کاخ و تخت و خاتم (مهر وانگشتر) ترا نیز پس می دهم. حکومت برای من وسیله ی نجات مردم بود، نه چیز دیگر، تو با آنان به عدالت رفتار کن.

پادشاه با شنیدن این سخنان، چنان خود را در برابر عظمت معنوی یوسف کوچک و حقیر یافت که یکباره زبان به ذکر گشود و گفت: «أشهد أن لااله الااللّه و أنّك رسوله» من هم ایمان آوردم، ولی تو باید حاکم باشی. «انّك الیوم لدینا مکین أمین»

۵- شایسته سالاری

ابتدا احراز شایستگی، سپس درخواست مسئولیّت.

«استخلصه لنفسی... اجعلنی علی خزائن...»

۶- اعتماد به نفس

ص: ۱۱۱

وقتی در کاری مهارت داریم، اعتماد به نفس داشته باشیم و خود را عرضه کنیم. «اِجعلنی علی خزائن الارض»

۷- در گزینش تابعیت منطقه شرط نیست

تابعیّت منطقه ای، اصل نیست. یوسف مصری نبود، ولی در حکومت مصر وارد شده و مسئولیّت گرفت. (ملّی گرایی ممنوع است.) «اجعلنی علی خزائن الارض»

۸- تواضع

۹- پرهیز از اِعمال علائق و سلیقه های شخصی

در هر موقعیّتی که فرد قرار دارد باید به نظرات افراد پایین تر و مشاوران امین توجّه داشته باشد. (پادشاه مصر به پیشنهاد یوسف که گفت: «اِجعلنی علی خزائن الارض»، توجّه کرد و آن را پذیرفت.)

۱۰- توجه به معیارهای قرآنی در گزینش مثل؛

ایمان، سابقه، هجرت، توان جسمی، اصالت خانوادگی

در انتخاب و گزینش افراد، به معیارهای قرآنی توجّه کنیم. علاوه بر «حفیظ و علیم» بودن، معیارهای دیگری در قرآن ذکر شده است، از آن جمله:

الف) ایمان. «افمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً لایستوون»

ب) سابقه. «والسابقون السابقون . اولئک المقربون»

ج) هجرت. «والذین آمنوا و لم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شی ء»

د) توان جسمی و علمی. «و زاده بسطه فی العلم و الجسم»

ه-) اصالت خانوادگی. «ماکان ابوک امرء سوء»

و) جهاد و مبارزه. «فضل اللّه المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیما»

۱۱- در گزینش قدرت و امانت، پاسداری و تخصص از اصول شایستگی است.

از مجموعه دو وصفی که پادشاه از یوسف بیان کرد؛ «مکین ، امین» و دو صفتی که یوسف برای خود بیان نمود؛ «حفیظ ، علیم» اوصاف کارگزاران شایسته بدست می آید. «مکین امین» یعنی قدرت و امانت، «حفیظ علیم» یعنی پاسداری و تخصّص.

آیات ۵۶ تا ۶۰

سیمای مدیر موفق » آیات ۵۶ تا ۶۰

وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِى ٱلْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَآءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَن نَّشَآءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُحْسِنِينَ«۵۶»

«و ما اینگونه به یوسف در آن سرزمین، مکنت وقدرت دادیم که در آن هر جا که خواهد قرار گیرد (وتصرّف کند.) ما رحمت خود را بر هرکس که بخواهیم می رسانیم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی گردانیم.»

وَ لَأَجْرُ ٱلْأَخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ«۵۷»

«و قطعاً برای کسانی که ایمان آورده و همواره تقوی پیشه کرده اند، پاداش آخرت بهتر است.»

۱- توجه به پاداش اخروی لذت بخش است

امکانات مادی و حکومت ظاهری برای مردان خدا لـذّت آور نیست، آنچه برای آنان مطلوب و دوست داشتنی است آخرت است. «و لأجر الآخره خیر»

۲- توجه به اینکه قدرت از آن خداوند است

در سراسر این سوره، اراده خداوند را می توان با اراده و خواست مردم مقایسه کرد؛ برادرانِ یوسف اراده کردند با انداختن او در چاه و برده ساختن یوسف، او را خوار سازند، امّا عزیز مصر درباره او گفت: «اکرمی مثواه» او را گرامی بدارید. همسر عزیز قصد نمود دامن او را آلوده سازد، امّا خداوند او را پاک نگهداشت. بعضی خواستند با زندانی ساختن یوسف مقاومت او را در هم شکنند و تحقیرش کنند؛ «لیسجنن و لیکونا

من الصّاغرین» امّا در مقابل خداوند اراده کرد او را عزیز بدارد و حکومت مصر را به او بخشد؛ «مکّنا لیوسف...»

گرچه در ظاهر پادشاه مصر به یوسف گفت: «انّک الیوم لدینا مکین» ولی در واقع خداوند به یوسف مکنت داد. «مکنّا»

قدرت اگر در دست اهلش باشد رحمت است وگرنه زیانبخش خواهد بود.

«نصیب برحمتنا»

۳- مقایسه پاداش های دنیوی و اخروی

پاداش های اخروی، بهتر از پاداش های دنیوی است، زیرا پاداش های اخروی:

الف: محدودیّت ندارند. «لهم ما یشاؤن»

ب: از بین رفتنی نیستند. «خالدین فیها»

ج: در یک مکان محدود نیستند. «نتبوّأ من الجنّه حیث نشاء»

د: به محاسبه ما در نمی آیند. «اجرهم بغیر حساب»

ه: عوارض و آفات و امراض ندارند. «لا یصدّعون عنها»

۴- تفویض اختیار و مقام به افراد پاکدامن، باتقوا، حر و آزاده

امام صادق فرمودند: یوسف انسان حرّ و آزاده ای بود که حسادت برادران، اسارت در چاه، شهوت زنان، زندان، تهمت، ریاست و قدرت در او اثر نگذاشت.

سنّت خداوند، عزّت بخشی به افراد پاکدامن وباتقوا است. «کذلک»

۵- توجه به اینکه قدرت و حکومت با تقوا و پاکدامنی منافات ندارد.

رسیدن به حکومت و قدرت در دنیا، منافاتی با نیکوکاری و ایمان و تقوا ندارد.

«مکّنا لیوسف... اجر المحسنین»

ص: ۱۱۴

پادشاهی و حکومت نیز در برابر اجر آخرت ناچیز است. «و لأجر الآخره خیر...»

وَجَآءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُواْ عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنكِرُونَ«۵۸»

«(سرزمین کنعان را قحطی فرا گرفت) و (در پی مواد غذایی) برادران یوسف (به مصر) آمدند و بر او وارد شدند، آنگاه (یوسف) آنان را شناخت، ولی آنها او را نشناختند.»

۱- به هنگام ضرورت جیره بندی لازم است

در زمان قحطی، جیره بندی لازم است و هرکس باید برای گرفتن سهمیه، خود مراجعه کند تا دیگران به نام او سوء استفاده نکنند. «اخوه» با اینکه می توانستند یک نفر را به نمایندگی بفرستند، همه برادران آمدند.

در زمان قحطی اگر منطقه های دیگر از ما کمک خواستند، کمک کنیم.

«و جاء اخوه یوسف»

۲- ملاقات مردم سهل و آسان باشد

ملاقات مردم حتّی غیر مصریان با یوسف، امری سهل و آسان بود. «جاء اخوه... فدخلوا» (سران حکومت ها باید برنامه ای اتخاذ کنند که ملاقات مردم با آنان به آسانی صورت بگیرد.)

۳- کمک گرفتن از دیگران در بحران ها

در وقت نیاز و تنگدستی ساکن و راکد نباشیم و حتّی از دیگر کشورها کمک بگیریم. «و جاء اخوه یوسف»

ص: ۱۱۵

وَ لَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونِی بِأَخٍ لَّكُم مِّنْ أَبِیكُمْ أَلَاتَرَوْنَ أَنِّی أَوفِی الْكَیْلَ وَأَنَاْ خَیْرُ الْمُنْزِلِینَ«۵۹»

«و چون یوسف بارهای (غـذایی) آنان را آماده ساخت، گفت: برادر پـدری خود را (در نوبت آینـده) نزد من آوریـد. آیا نمی بینید كه من پیمانه را كامل می دهم و بهترین میزبان هستم.»

۱- تدبیر در امور

مدیریّت صحیح یوسف موجب شد در زمان قحطی نه تنها مشكلی برای مردم مصر پیش نیاید بلكه به اطراف نیز كمک كند. «جهّزهم بجهازهم»

۲- مهمان نوازی

مهمان نوازی از اخلاق انبیاست.«خیر المنزلین»

به مسافران و كاروان هایی كه وارد منطقه ی ما می شوند حتّی در زمان نیاز و قحطی، احترام كنیم. «خیر المنزلین»

۳- تلاش برای جذب خلافكار

یوسف برای جذب برادران خطاكار گفت: «أنَا خیر المنزلین» من بهترین میزبانم و آن برادران جذب شدند، ولی خداوند برای جذب مردم تعبیرات زیادی دارد:

«خیر الرّازقین» او بهترین روزی رسان است.

«خیر الغافرین» او بهترین بخشنده است.

«خیر الفاتحین» او بهترین گشایشگر است.

«خیر الماكرین» او بهترین تدبیر كننده است.

«خیر الوارثین» او بهترین وارث است.

«خیر الحاكمین» او بهترین داور است.

ص: ۱۱۶

«خیر الناصرین» او بهترین یاری کنندگان است.

امّا گروه بسیاری از مردم جذب نمی شوند.

۴- رازداری همراه با راستگویی

هم رازداری لازم است و هم راستگویی!

یوسف گفت: «اخ لکم» و نگفت: برادر من، تا راستگویی و رازداری با هم رعایت شود.

اشخاص یا مؤسسه ها و یا کشورهایی که کمک های اقتصادی می کنند، می توانند بعضی از شرایط را در جهت رشد و یا مصالح دیگر، مطرح کنند. «ائتونی باخ...»

۵- نظارت مستقیم

یوسف برتوزیع ارزاق ذخیره شده مصر، نظارت مستقیم داشت. «جهّزهم»

۶- پرهیز از بی عدالتی و کم فروشی حتی در زمان بحران

حتّی در زمان بحران و قحطی نیز بی عدالتی و کم فروشی ممنوع است.

«اوفی الکیل»

در معامله باید مقدار جنس مشخص باشد. «الکیل»

۷- بدی ها را با خوبی ها پاسخ دهیم

بدی ها را با خوبی پاسخ دهیم. (یوسف سهم برادران را کامل داد و درباره ی ظلمی که به او کرده بودند سخن نگفت) «و جاء اخوه یوسف... اوفی الکیل»

۸- قدرت وسیله انتقام نباشد

قدرت را وسیله ی انتقام قرار ندهیم. «اوفی الکیل و انا خیر المنزلین»

۹- ت-وزیع کالا عادلانه و به دست مسئولین عادل باشد

کم فروشی یا عدالت کارگزاران، (کارگران ودستیاران،) به حساب مسئول اصلی و مافوق است.«انّی اوفی الکیل»

مسئولین توزیع امکاناتِ عمومی باید عادل باشند. «اوفی الکیل»

فَإِنْ لَّمْ تَأْتُونِی بِهِ فَلاکَیْلَ لَکَمْ عِندِی وَ لَاتَقْرَبُونِ«۶۰»

«(ولی) اگر آن برادر را نزد من نیاورید، نه پیمانه ای (از غلّه) نزد من خواهید داشت و نه نزدیک من شوید.»

۱- از بین بردن زمینه های سوء استفاده

زمینه های سوء استفاده را از بین ببریم. (اگر رسم شود که حاضرین سهم غائبین را بگیرند بعضی سوء استفاده می کنند.) «فان لم تأتونی فلا کیل لکم»

۲- محبت به همراه قاطعیت و تهدید به همراه تشویق

در مدیریّت، هم محبّت لازم است و هم تهدید. اوّل مژده و محبّت؛ «أنَا خیر المنزلین» بعد تهدید و اولتیماتوم. «فان لم تاتونی»

در تهدید لازم نیست که مدیر تصمیم صد در صد بر اجرا داشته باشد. «فلا کیل لکم» (زیرا یوسف کسی نبود که حاضر شود برادرانش از قحطی بمیرند.)

قاطعیّت در پیاده کردن برنامه ها، شرط رهبری است.

«فلاکیل لکم عندی و لاتقربون»

۳- پرهیز از تبعیض

در اجرای قانون، میان برادر وخانواده ودیگران نباید تبعیض قائل شد. «فلاکیل لکم» (هر شخصی سهم معینی داشت وباید خود دریافت می کرد.)

آیات ۶۱ تا ۶۵

سیمای مدیر موفق » آیات ۶۱ تا ۶۵

قَالُواْ سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ«۶۱»

«(برادران به یوسف) گفتند: او را با اصرار و التماس از پدرش خواهیم خواست و حتماً این کار را خواهیم کرد.»

وَ قَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُواْ بِضَاعَتَهُمْ فِی رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ یَعْرِفُونَهَآ إِذَا انقَلَبُواْ إِلَی أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ«۶۲»

«و (یوسف) به غلامان خود گفت: آنچه را به عنوان قیمت پرداخته اند در بارهایشان بگذارید، تا چون به خانواده ی خود بازگردند آن را باز شناسند، به امید آنکه (بار دیگر) برگردند.»

۱- اهمیت دادن به بیت المال

حضرت یوسف که در آیات قبل از او با تعابیری چون؛ «صادق، محسن، مخلص» یاد شده، یقیناً بیت المال را به پدر وبرادران خود نمی بخشد و ممکن است که پول غلّه را از سهم و ملک شخصی خود داده باشد.

۲- دادن طرح های ابتکاری

مدیر و رهبر لایق باید طرحهایش ابتکاری باشد. «اجعلوا»

۳- پرهیز از گلایه، کینه، انتقام

یوسف که دیروز برده و خدمتکار بود، امروز غلام و خدمتکار دارد. «لفتیانه» اما در هنگام ملاقات برادران، نه انتقام گرفت و نه گلایه ای نمود و نه کینه ای داشت. بلکه با برگرداندن سرمایه آنان، به آنها توجه داد که من شما را دوست می دارم.

۴- پاسخ دادن بدی ها با خوبی ها

بدی ها را با خوبی جبران کنیم. «اجعلوا بضاعتهم»

۵- آشکار نکردن کمک ها

کمک به دیگران را حتّی الامکان مخفیانه انجام دهیم. «فی رحالهم»

۶- احسان

احسان و خوبی کردن بهترین وسیله جذب افراد است.

«اجعلوا بضاعتهم... یرجعون»

ص: ۱۱۹

۷- تعیین نقش مرئوسین در برنامه

مسئولین، کارگزاران خود را نسبت به برنامه ها و طرحها کاملاً توجیه کنند تا مدیران موفقی باشند. (یوسف به همه فهماند که هدف این کار، بازگشت این کاروان است) «لعلّهم یرجعون»

فَلَمَّا رَجَعُواْ إِلَى أَبِیهِمْ قَالُواْ یَآ أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْکَیْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَآ أَخَانَا نَکْتَلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ«۶۳»

«پس چون به سوی پدر خود باز گشتند، گفتند: ای پدر پیمانه (برای نوبت دیگر) از ما منع شد، پس برادرمان (بنیامین) را با ما بفرست تا سهمیه وپیمانه خود را بگیریم وما حتماً نگهبان او خواهیم بود.»

۱- مدیریت و تسلط بر خانواده و فرزندان

یعقوب بر خانواده وفرزندان خویش، مدیریّت و تسلّط کامل داشت به نحوی که رفت و آمدها باید زیر نظر او باشد. «یا أبانا مُنع...»

۲- جلب اعتماد با استفاده از عواطف

برای گرفتن چیزی و یا جلب اعتماد کسی، از عواطف استفاده کنیم. «اخانا»

۳- توجه کامل به لفاظی و جوسازی خلافکار

مجرم چون در درون نگرانی دارد، در سخنانش تأکیدهای پی درپی دارد. «انّا له لحافظون» (کلمه «انّا» و حرف «لام» و جمله اسمیه نشانه تأکید است)

قَالَ هَلْ ءَامَنُكَمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَآ أَمِنتُكَمْ عَلَى أَخِيهِ مِن قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظاً وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ«۶۴»

«(یعقوب) گفت: آیا شما را بر او امین بدانم، همان طور که شما را بر برادرش امین دانستم (و دیدید که چه شد) پس (به جای شما به خدا اعتماد می کنم که) خداوند بهترین حافظ است و او مهربان ترین مهربانان است.»

۱- استقامت در برابر مشکلات و تلخی ها

یاد خاطرات تلخ گذشته، انسان را در برابر حوادث آینده بیمه می کند. «آمنکم علی اخیه من قبل» (یعنی من یک بار در گذشته شما را بر برادرش امین دانستم و دیدید که چه شد.)

۲- عدم اعتماد به خلافکار

اعتماد سریع به کسی که سابقه تخلّف دارد، جایز نیست. «هل آمنکم» آیا شما را امین بدانم؟

۳- توجه و توکل به رحمت الهی

با یک شکست یا تجربه ی تلخ، خود را کنار نکشیم. «فاللَّه خیر حافظاً» یعقوب بار دیگر فرزند دوم را با توکّل به خدا به برادران تحویل داد.

بر عوامل ظاهری و مادی هر چند فراوان باشند تکیه نکنیم، تنها بر خدا توکّل کنیم. «فاللّه خیر حافظاً»

با توجه به رحمت بی نظیر الهی و با توکّل به خداوند، به استقبال حوادث زندگی برویم. «فاللّه خیر حافظاً وهو ارحم الرّاحمین»

در آیه ۱۲، حضرت یعقوب در مورد یوسف، به حافظ بودن برادرانش اعتماد کرد، به فراق یوسف و نابینایی گرفتار شد، ولی در مورد بنیامین به خدا تکیه کرد و گفت: «فاللّه خیر حافظاً» هم توانا شد، هم بینا و هم فراق و جدائی پایان یافت.

ص: ۱۲۱

وَلَمَّا فَتَحُواْ مَتَاعَهُمْ وَجَدُواْ بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُواْ يَآ أَبَانَا مَا نَبْغِی هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَ نَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَ لِکَ كَيْلٌ يَسِيرٌ«۶۵»

«و هنگامی که بارهای خود را گشودند، دریافتند که سرمایه شان به آنها بازگردانده شده، گفتند: ای پدر (دیگر) چه می خواهیم؟ این سرمایه ی ماست که به ما باز گردانده شده و ما قوت وغذای خانواده ی خود را فراهم واز برادرمان حفاظت می کنیم و (با بردن او) یک بار شتر می افزاییم واین (پیمانه اضافی نزد عزیز) پیمانه ای ناچیز است.»

۱- پرداختن به دیگران بعد از خودسازی

هنر یوسف ، نه فقط انسان بودن که انسان سازی است. «وجدوا بضاعتهم رُدّت الیهم» (به برادران حسود و جفاکار خود، مخفیانه هدیه می دهد تا زمینه را برای مراجعت آنها فراهم سازد. قرآن می فرماید: «ادفع بالّتی هی احسن» بدی را با خوبی دفع کنید)

۲- سهمیه بندی در زمان کمبود و بحران

سهمیه بندی مواد غذایی در شرایط کمبود، کاری پسندیده است.

«نزداد کیل بعیر»

آیات ۶۶ تا ۷۰

سیمای مدیر موفق » آیات ۶۶ تا ۷۰

قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُم حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِی بِهِ إِلَّا أَن يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّآ ءَاتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نقُولُ وَكِيلٌ«۶۶»

«(پدر) گفت: من هرگز او را با شما نخواهم فرستاد تا آنکه (با سوگند) به نام خدا، وثیقه ای محکم بیاورید که حتماً او را نزد من برگردانید، مگر آنکه همه شما

گرفتار حادثه ای شوید. پس چون وثیقه خود را آوردند (پدر) گفت: خداوند بر آنچه می گوییم وکیل است.»

۱- محکم کاری در قراردادها

تنها به خویشاوندی اکتفا نکنیم و قراردادها را محکم کنیم. (پدر گفت: تا وثیقه نگذارید، اجازه نمی دهم) «لن ارسله معکم حتّی...»

۲- توکل به خدا

محکم کاری های قانونی و حقوقی، ما را از توکّل به خداوند غافل نکند. «اللّه علی ما نقول وکیل»

۳- پیش بینی حوادث غیرمترقّبه

در قراردادها، پیش بینی حوادث غیرمترقّبه و خارج از مدار اختیار را بکنیم. «الاّ ان یحاط بکم» (یعنی مگر آنکه ما گرفتار حادثه غیر مترقّبه ای شویم که در این صورت تکلیفی نداریم.)

وَقَالَ يَا بَنِى لَا تَدْخُلُواْ مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَ ادْخُلُواْ مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ وَ مَآ أُغْنِى عَنكُم مِّنَ اللَّهِ مِن شَىْءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ«۶۷»

«و (یعقوب) گفت: ای پسران من (چون به مصر رسیدید، همه) از یک دروازه (به شهر) وارد نشوید (تا توجه مردم به شما جلب نشود) بلکه از دروازه های مختلف وارد شوید و(بدانید من با این سفارش) نمی توانم چیزی از (مقدّرات) خدا را از شما دور کنم. فرمان جز برای خدا نیست، تنها بر او توکّل می کنم و همه توکّل کنندگان (نیز) باید بر او توکّل نمایند.»

۱- اعتماد به افراد ذیصلاحیّت

وقتی توصیه کننده عالم و آگاه است لازم نیست فرمانبر از فلسفه آن دستور آگاه باشد. («لا تدخلوا...» را عمل کردند و فلسفه و راز آن را نپرسیدند)

۲- ارائه راه حل ها برای مشکلات

فقط بازدارنده و نهی کننده نباشیم، بلکه راه حل نیز ارائه دهیم. «لاتدخلوا... و ادخلوا»

۳- احتیاط و حسابگری همراه با توکل به خداوند

هم احتیاط و محاسبه لازم است؛ «لاتدخلوا...» و هم توکّل به خداوند ضروری است. «علیه توکّلت»، با توکّل زانوی اُشتر ببند.

۴- جلوگیری از حساسیت ها و سوءظن ها

جلو حساسیّت ها، سوءظن ها و چشم زخم ها را بگیریم، ورود گروهی جوان به منطقه ی بیگانه، عامل سوءظن و سعایت است. «لاتدخلوا من باب واحد»

۵- محاسبه احتمالات همراه با برنامه ریزی

مدیر خوب باید علاوه بر برنامه ریزی، حساب احتمالات را بکند، زیرا انسان در اداره ی امور خود مستقل نیست. یعنی با همه محاسبات و دقّت ها باز هم دست خدا باز است و تضمینی برای انجام صددرصد محاسبات ما نیست. «وما اُغنی عنکم من اللّه من شی ء»

وَلَمَّا دَخَلُواْ مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُم مَّا كَانَ يُغْنِى عَنْهُم مِّنَ اللَّهِ مِن شَىْ ءٍ إِلَّا حَاجَةً فِى نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَ إِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِّمَا عَلَّمْنَاهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ «۶۸»

«و چون از همانجا که پدرشان دستورشان داده بود وارد (مصر) شدند، این کار در برابر اراده خداوند هیچ سودشان نبخشید، جز آنکه نیازی در دل یعقوب بود که

عملی شد. (تنها اثر ورود از چند دروازه حفظ از چشم زخم و رسیدن برادران، به خصوص بنیامین به یوسف بود که عملی شد و اثر دیگری نداشت) و البتّه (یعقوب) بخاطر آنچه به او آموزش داده بودیم دارای علمی (فراوان) بود ولی بیشتر مردم آگاه نیستند.»

۱- درس آموزی از تلخی ها و ناکامی ها

تجربه های تلخ، انسان را باادب می کند و سخنان بزرگان را می پذیرد. «و لمّا دخلوا من حیث امرهم ابوهم»

۲- اکثریت به تنهایی معیار حق و باطل نیست

معیار حقّ و باطل، تشخیص اکثریّت نیست. «اکثر الناس لا یعلمون»

۳- بازگویی نقاط ضعف همراه با نقاط قوت

اگر از بی ادبی و نقاط منفی افراد سخن گفتیم، از ادب و خوبی ها آنان نیز بگوییم. «دخلوا ... ابوهم» (اگر برادران قبلاً نسبت ضلالت به پدر می دادند، امروز تسلیم امر پدر شدند.)

۴- توکل

محاسبات و دقّت و برنامه ریزی ها، با وجود اراده ی خداوند کارساز است، آنجا که او نخواهد کارساز نیست. «ما کان یغنی عنهم من اللّه من شی ء»

وَلَمَّا دَخَلُواْ عَلَی یُوسُفَ ءَاوَی إِلَیْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّی أَنَاْ أَخُوکَ فَلَاتَبْتَئِسْ بِمَا کَانُواْ یَعْمَلُونَ«۶۹»

«وقتی (برادران) بر یوسف وارد شدند، او برادرش (بنیامین) را در نزد خود جای داده گفت: همانا من برادر تو هستم، پس از آنچه انجام می دهند، اندوهگین مباش.»

ص: ۱۲۵

۱- طبقه بندی مطالب، اطلاعات و اسناد

کلام ها، طبقه بندی، محرمانه و علنی دارد. یوسف تنها به صورت محرمانه به بنیامین گفت: «إنّی أنا أخوک» (هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد.)

در بعضی امور، تنها خواص را باید در جریان گذاشت. «إنّی أنا أخوک»

فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِی رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ«۷۰»

«پس چون بارهای برادران را مجهّز و مهیا ساخت، ظرف آبخوری (گران قیمتی) را در خورجین برادرش (بنیامین) قرار داد، سپس منادی صدا زد؛ ای کاروانیان! قطعاً شما دزد هستید.»

۱- ارائه طرح های ابتکاری

در تفاسیر آمده است که در جلسه دو نفره ای که یوسف و بنیامین با هم داشتند، یوسف از او پرسید آیا دوست دارد در نزد وی بماند. بنیامین اعلام رضایت کرد، ولی یادآور شد که پدرش از برادران تعهد گرفته که او را برگردانند. یوسف گفت: من راه ماندن تو را طرّاحی می کنم و لذا با موافقتِ بنیامین این نقشه کشیده شد.

نظیر فیلم ها، نمایش ها و صحنه های تئاتر که افراد در ظاهر و در شکل مجرم و گناهکار احضار و مخاطب می شوند و یا حتّی شکنجه می گردند، ولی آنها بخاطر توجیه قبلی و رضایت شخصی و مصلحت مهم تری، آن را پذیرا شده اند.

سؤال:چرا دراین ماجرا به بی گناهانی نسبت سرقت داده¬شد؟

پاسخ: بنیامین با آگاهی از این طرح و اتّهام، برای ماندن در نزد یوسف اعلام رضایت کرد و باقی برادران هر چند در یک لحظه ناراحت شدند، ولی بعد از

بازرسی از آنها رفع اتهام گردید. علاوه بر آنکه کارگزاران از اینکه یوسف خود پیمانه را در میان بار گذارده «جَعَلَ» خبر نداشتند وبطور طبیعی فریاد زدند:

«انّکم لسارقون»

۲- جایزبودن دروغ در مقام اصلاح

پیامبر اکرم فرمودند: «لا کِذبَ علی مصلح» کسی که برای اصلاح و رفع اختلاف دیگران دروغی بگوید، دروغ حساب نمی شود، و آنگاه حضرت این آیه را تلاوت فرمودند.

۳- صحنه سازی برای کشف امور

گاهی صحنه سازی برای کشف ماجرایی جایز است و برای مصالح مهم تر، نسبت دادن سرقت به بی گناهی که از قبل توجیه شده باشد، مانعی ندارد.

«انّکم لسارقون»

آیات ۷۱ تا ۷۵

سیمای مدیر موفق » آیات ۷۱ تا ۷۵

قَالُواْ وَ أَقْبَلُواْ عَلَيْهِمْ مَّاذَا تَفْقِدُونَ«۷۱»

«(برادران یوسف) رو به ماموران کردند و گفتند: شما چه چیزی را گم کرده اید.»

قَالُواْ نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَ لِمَن جَآءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَ أَنَاْ بِهِ زَعِيمٌ«۷۲»

«گفتند: پیمانه و جام مخصوص شاه را گم کرده ایم و برای هرکس آن را بیاورد، یک بار شتر (جایزه) است و من این را ضمانت می کنم.»

۱- استفاده از جایزه و تشویق

جایزه تعیین کردن، از شیوه های قدیمی است. «ولمن جاء به حِمل بعیر»

۲- ضامن باید فرد معیّن و معتبر باشد

ضامن باید فرد معیّن ومشخّصی باشد. «و انا به زعیم»

ضامن باید معتبر باشد. «و انا به زعیم»

۳- تشویق و جایزه باید متناسب با افراد و زمان باش-د

جوایز باید متناسب با افراد و زمان باشد. در زمان قحطی بهترین جایزه، یک بار شتر غلّه است. «حِمل بَعیرٍ»

قَالُواْ تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُم مَّا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِی الْأَرْضِ وَ مَا کُنَّا سَارِقِینَ«۷۳»

«گفتند: به خدا سوگند شما می دانید که ما برای فساد در این سرزمین نیامده ایم و ما هرگز سارق نبوده ایم.»

۱- چشم پوشی و تبرئه افراد با حسن سابقه

حُسن سابقه، نشانه ای برای برائت است. «لقد علمتم»

۲- دقت و نظارت بر ورود و خروج افراد

برادران یوسف گفتند: شما می دانید که ما برای سرقت و فساد به این منطقه نیامده ایم، در اینکه از کجا می دانستند، چند احتمال دارد: شاید با اشاره یوسف باشد که این گروه دزد نیستند. شاید هنگام ورود به منطقه گزینش شده بودند. آری برای ورود و خروج هیئت های بیگانه، مخصوصاً در شرایط بحرانی، باید دقت کرد تا از اهداف مسافران مطمئن شد.

قَالُواْ فَمَا جَزَ آؤُهُ إِن کُنتُمْ کَاذِبِینَ«۷۴»

«(مأموران یوسف) گفتند: پس اگر دروغ گفته باشید، کیفرش چیست؟»

۱- طراحی و نوآوری

به نظر می رسد طرّاح این سؤال حضرت یوسف است، چون می داند برادران طبق مقررات وقانون منطقه کنعان ونظر حضرت یعقوب اظهار نظر خواهند کرد.

۲- استفاده از وجدان ها (صداقت ها)

وجدان مجرم را برای تعیین کیفرش، به قضاوت بخوانیم. «فما جزاؤه...»

قَالُواْ جَزَآؤُهُ مَن وُجِدَ فِی رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَآؤُهُ کَذَ لِکَ نَجْزِی الظَّالِمِینَ«۷۵»

«گفتند: کیفرش چنین است که هر کس پیمانه در بارش پیدا شود، خود او جزای سرقت است (که به عنوان گروگان یا برده در اختیار صاحب پیمانه قرار گیرد) ما (در منطقه کنعان) ظالم (سارق) را اینگونه کیفر می دهیم.»

۱- پرهیز از تبعیض

در قانون استثنا و تبعیض وجود ندارد، هرکس سارق بود برده خواهد شد.

«من وجد فی رحله»

۲- با خلافکاری بعضی به همه بدگمان نشویم

وجود یک خلافکار در جمعی دلیل بر خلافکار بودن همه نیست.

«مَن وُجِد فی رحله»

۳- تفهیم جرم به مجرم با استدلال

با تفهیم جرم و بیان قانون و عقوبت آن، اعتراض متّهم را به حداقل کاهش دهید. «جزائه مَن وُجِد...»

۴- کیفر خلافکار بیگانه طبق قانون خودش

کیفر خلافکار در کشور بیگانه می تواند طبق قانون خود او باشد، نه کشور میزبان. «کذلک نجزی الظالمین»

۵- استدلال

آیات ۷۶ تا ۸۰

سیمای مدیر موفق » آیات ۷۶ تا ۸۰

فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَآءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَآءِ أَخِيهِ كَذَ لِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِى دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَآءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّن نَّشَآءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِى عِلْمٍ عَلِيمٌ«۷۶»

«پس (از پذیرش کیفر، شروع به بازرسی کرده و) قبل از بارِ برادرش، به (بازرسی) بار سایر برادران پرداخت، سپس پیمانه را از بـار برادرش بیرون آورد. مـا اینگـونه برای یوسـف تـدبیر کردیم، زیرا طبـق قـانون شـاه مصـر، یوسف نمی توانست برادرش را بازداشت کند، مگر آنکه خدا بخواهد (که کیفر سارق در کنعان را مقدّمه بازداشت این برادر قرار می دهد.) ما هر کس را که بخواهیم (و لایق باشد) درجاتی بالا می بریم و برتر از هر

صاحب دانشی، دانشوری است.»

۱- طراحی و نوآوری

واژه «کَیْد» همه جا به معنی مذموم بکار نرفته است، «کَیْد» به معنی طرح و نقشه نیز استعمال شده است.«کدنا»

در موقع بازرسـی، بنیامین چون از طرح و نقشه با خبر بود، آسوده خاطر بود، لذا در سراسـر این ماجرا هیچ اعتراضی از او نقل نشـده است و برای اینکه طرح مخفی بماند و موجب سوءظن نشود، بازرسـی را از بار دیگران شـروع کردند تا نوبت به بنیامین رسـید و چون در بـار او پیـدا شـد، طبق قرار قبلی بایـد او در مصـر می مانـد. این طرح و نقشه الهی بود، چون یوسف بـا قوانین جاری مصر نمی توانست سارق را به عنوان گروگان نگهدارد.

۲- بازرسی اموال

بازرسی اموالِ متّهمان از سوی حاکم، مجاز است. «فبدأ باوعیتهم»

۳- وفاداری و احترام و مراعات قوانین

احترام ومراعات قوانین، حتّی در نظام های غیر الهی لازم است.

ص: ۱۳۰

«ماکان لیاخذ اخاه فی دین الملک»

سردمداران نیز بایستی به قانون وفادار و از آن تخلّف نکنند. (یوسف به قانون مصر پایبند بود، لذا برادر را با طرح و برنامه نگه داشت)

«لیأخذ اخاه فی دین الملک»

۴- علم و آگاهی

علم و آگاهی، مایه ی برتری است. «نرفع درجات... وفوق کلّ ذی علم علیم»

۵- برخوردهای اطلاعاتی مناسب

مأمورین اطلاعاتی باید به نوعی عمل کنند که موجب شک و ظن به آنها نشود. «فبدأ باوعیتهم» (در بازرسی، اوّل به سراغ بار بنیامین نرفتند، بلکه از دیگر برادران شروع نمودند.)

عملکرد کارکنان به عهده مسئولان گذاشته می شود. «فبدأ» (به حسب ظاهر یوسف شخصاً بازرسی نکرده، ولی قرآن می فرماید: او بازرسی را آغاز کرد.)

۶- فکر و ابتکار و چاره جویی

فکر و ابتکار و چاره جویی، از امدادهای غیبی است. «کِدنا»

قَالُواْ إِن یَسْ-رِقْ فَقَدْ سَ-رَقَ أَخٌ لَّهُ مِ-ن قَبْ-لُ فَأَسَ-رَّهَ-ا یُوسُ-فُ فِی نَفْسِهِ وَلَمْ یُبْ-دِهَا لَهُمْ قَالَ أَنتُمْ شَرٌّ مَّکَاناً وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ«۷۷»

«(برادران) گفتند: اگر او سرقت کند (جای تعجب نیست، زیرا) پیش از این نیز برادر او دزدی کرده بود. یوسف (این تهمت را) در دل خود پنهان داشت و (با آنکه ناراحت شده بود) به روی آنان نیاورد. (ولی) گفت: موقعیّت شما بدتر (از او)ست و خداوند به آنچه توصیف می کنید داناتر است.»

۱- مواظبت از توجیهات خلافکار

متّهم، یا انکار می کند و می گوید: من دزد نیستم؛ «ما کنّا سارقین» یا کار خود را توجیه می کند و می گوید: دزد بسیار است.«فقد سرق اخ له من قبل»

۲- استقامت و تحمل در برابر تهمت ها و نیش ها

برای رسیدن به هدف باید تهمت ها و نیش هایی را تحمّل کرد. «سرق اخ له من قبل»

۳- جوانمردی و سعه صدر

جوانمردی و سعه صدر، رمز رهبری است. حضرت یوسف نسبت دزد بودنش را از برادران شنید ولی در دل پنهان کرد و به رو نیاورد. «فاسرّها یوسف»

۴- رازداری

رازها را فدای احساسات نکنیم. (یوسف از برادران نسبت دزدی می شنید، ولی به خاطر مصلحت، رازداری کرد) «فاسرّها یوسف فی نفسه»

افشاگری همیشه ارزش نیست. «و لم یبدها لهم»

۵- ضرورت صمیمیّت در محیط کار

آنجا که صفا نیست، اتّهام افراد زود پذیرفته می شود. «ان یسرق فقد...» (بیرون آمدن پیمانه از بار او، دلیل بر سرقت نیست، ولی برادران چون علاقه ای به بنیامین نداشتند، کلمه سرقت را بکار گرفته و مسئله را مسلّم پنداشتند.)

آنجا که صفا نیست، خلاف جزیی را کلی قلمداد می کنند. («یسرق» فعل مضارع که برای کار دائمی است، بجای «سرق» که فعل ماضی و برای کار لحظه ای است آمده است. یعنی او همیشه این کاره بوده است.)

قَالُواْ يَآ أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَباً شَيْخاً كَبِيراً فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ«۷۸»

«(برادران) گفتند: ای عزیز! همانا برای او پدری است پیر و سالخورده، پس یکی از ما را به جای او بگیر (و او را رها کن) همانا تو را از نیکوکاران می بینیم.»

ص: ۱۳۲

۱- کسب عزت در سایه تقوا

خداوند به تقوا پیشگانی که هواپرستان آنها را خوار کنند عزّت خواهد بخشید. «یا ایّها العزیز»

۲- داشتن عزت نفس در فراز و نشیب ها

فراز و نشیب و حالات مختلف روزگار، سختی و آسانی، ضعف و قدرت، تغییری در احوال محسنان ایجاد نمی کند. یوسف در همه جا و همه ی شرایط، نیکوکار توصیف شد؛ جمله ی «انّا نراک من المحسنین» هم از زندانیان در دوران تلخ زندان شنید و هم از برادران در دوران عزّت و قدرت.

قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَن نَّأْخُذَ إِلَّا مَن وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِندَهُ إِنَّا إِذاً لَّظَالِمُونَ«۷۹»

«(یوسف) گفت: پناه به خدا از اینکه کسی را به جز آنکه متاعمان را نزد او یافته ایم، بگیریم. زیرا که در این صورت حتماً ستمگر خواهیم بود.»

۱- قانون شکنی مم-نوع

مراعات مقرّرات، بر هر کس لازم است و قانون شکنی حتّی برای عزیز مصر نیز ممنوع است. «معاذ اللَّه»

نیکوکار قانون شکنی نمی کند. «من المحسنین قال معاذاللّه...»

قانون شکنی، ظلم است. (نباید به درخواست این و آن مقرّرات را شکست.) «معاذ اللَّه ان ناخذ»

۲- دوری از احساسات به هنگام قضاوت

قاضی نباید تحت تأثیر احساسات قرارگیرد. «قال معاذ اللّه»

ص: ۱۳۳

بی گناه نباید به جای گناهکار کیفر ببیند، هر چند خودش به اینکار رضایت داشته باشد. «معاذ اللّه»

فَلَمَّا اسْتَيْئَسُواْ مِنْهُ خَلَصُواْ نَجِيّاً قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُواْ أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُم مَّوْثِقاً مِنَ اللَّهِ وَ مِن قَبْلُ مَا فَرَّطتُمْ فِى يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِى أَبِى أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِى وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ« ۸۰»

«پس چون از یوسف مأیوس شدند (که یکی را به جای دیگری بازداشت کند)، نجواکنان به کناری رفتند. (برادر) بزرگشان گفت: آیا نمی دانید که پدرتان برای برگرداندن او بر شما پیمان الهی گرفته و پیش از این نیز درباره یوسف کوتاهی کرده اید. پس من هرگز از این سرزمین نمی روم تا آنکه (یوسف عفو کند یا آنکه) پدرم به من اجازه دهد یا خدا در حقّ من حکمی کند و او بهترین داور و حاکم است.»

۱- قاطعیت و استواری

چنان استوار و قاطع باشیم که بد خواهان از ما مأیوس شوند. «فلمّا استیأسوا منه» التماس ها وخواهش ها، ما را از اجرای احکام الهی واعمال قاطعیّت باز ندارد.

۲- لازم الاجرا بودن عهد و پیمان ها

عهد وپیمان ها لازم الاجرا است. «اخذ علیکم موثقاً»

پیمان های سخت و قراردادهای محکم، راه سوءاستفاده را می بندد.

«اخذ علیکم موثقا»

۳-رعایت سلسه مراتب و موقعیت ها

لزوم رعایت سلسله مراتب و موقعیّت سنی در خانواده و جامعه. «قال کبیرهم»

ص: ۱۳۴

آیات ۸۱ تا ۸۵

سیمای مدیر موفق » آیات ۸۱ تا ۸۵

ارْجِعُواْ إِلَی أَبِیکُمْ فَقُولُواْ یَآ أَبَانَآ إِنَّ ابْنَکَ سَرَقَ وَ مَا شَهِدْنَآ إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا وَمَا کُنّاَ لِلْغَیْبِ حَافِظِینَ«۸۱»

«(برادر بزرگ گفت: من اینجا می مانم، ولی) شما به سوی پدرتان برگردید، پس بگویید: ای پدر! همانا پسرت دزدی کرده و ما جز به آنچه می دانستیم گواهی ندادیم و ما نگهبان (و آگاه به) غیب نبوده ایم.»

۱- شهادت و گواهی بر اساس علم(عینیّت ها)

شهادت و گواهی، باید بر اساس علم باشد. «ما شهدنا الاّ بما علمنا»

۲- عذرخواهی شجاعانه

عذر خود را با کمال صراحت بگوئیم. «و ما کنّا للغیب حافظین»

۳- پیش بینی حوادث در پیمان ها و تعهدات

در پیمان ها و تعهدات، باید برای حوادث پیش بینی نشده تبصره ای باز کرد.

«و ما کنّا للغیب...»

وَ سْئَلِ الْقَرْیَهَ الَّتِی کُنَّا فِیهَا وَالْعِیرَ الَّتِی أَقْبَلْنَا فِیهَا وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ«۸۲»

«(اگر به حرف ما اطمینان نـداری) از قریه ای که در آن بودیم و از کاروانی که در میانشان به اینجا رو آورده ایم، سؤال کن و بی شک ما راستگو هستیم.»

۱- اعتبار اثبات مدّعا با شهود عینی

گواهی شهود عینی، راهی معتبر برای اثبات مدّعا می باشد. «واسئل القریه... والعیر...»

۲- توجه به اینکه تبانی مجموعه ای بزرگ بر دروغ بعید است

امکان تبانی مجموعه ای بزرگ بر کذب، منتفی است. «و اسئل القریه... انّا لصادقون»

ص: ۱۳۵

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكَمْ أَنْفُسُكَمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَن يَأْتِيَنِی بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ«۸۳»

«(یعقوب) گفت: (این چنین نیست) بلکه (بار دیگر) نفس شما (با نسبت دزدی به بنیامین یا تعیین کیفر گروگان گیری) مسئله را برای شما آراسته است، پس صبری نیکو (لازم است) امید است که خداوند همه برادران را با هم نزد من آورد، چرا که او قطعاً آگاه و حکیم است.»

۱- صبر آگاهانه

صبر، گاهی از روی ناچاری و بیچارگی است، چنانکه اهل دوزخ می گویند: «سواء علینا أجزعنا ام صبرنا» صبر کردن و یا جزع کردن برای نجات ما اثری ندارد. و گاهی صبر آگاهانه و داوطلبانه و تسلیم رضای خداوند است که چهره این صبر در هر جایی با یک عنوان مطرح است؛ صبر در میدان جهاد، شجاعت است. صبر در دنیا، زهد است. صبر در برابر گناه، تقواست. صبر در برابر شهوت، عفّت است و صبر در برابر مال حرام، ورع است.

صبر، شیوه ی مردان خداست وصبر جمیل، صبری است که در آن سخنی بر خلاف تسلیم و رضای خداوند گفته نشود. «فصبر جمیل»

۲- غلبه بر وسوسه های شیطان و هوای نفس

تزیین و زیبانمایی زشتی ها، گاهی توسّط شیطان؛ «و اذ زیّن لهم الشیطان اعمالهم» گاهی به وسیله زرق وبرق دنیا؛ «اذا اخذت الارض زخرفها و ازّیّنت» و گاهی توسّط نفس انسان است. «سوّلت لکم انفسکم»

۳- درس آموزی از حوادث تلخ

مؤمن، حوادث تلخ را نیز از حکمت خدا می داند. «الحکیم»

ص: ۱۳۶

باور وتوجّه به عالمانه وحکیمانه بودن افعال الهی، آدمی را به صبر وشکیبایی در حوادث دشوار وادار می کند. «فصبر جمیل، انّه هو العلیم الحکیم»

وَ تَوَلَّی عَنْهُمْ وَ قَالَ یَآ أَسَفَی عَلَی یُوسُفَ وَ ابیُضَّتْ عَیْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ کَظِیمٌ«۸۴»

«یعقوب از فرزندان روی گرداند و گفت: ای دریغا بر یوسف، پس اندوه خود را فرو می خورد (تا آنکه) دو چشمش از اندوه سفید (و نابینا) شد.»

۱- فرو بردن خش-م

فرو بردن خشم، از صفات مردان الهی و کاری شایسته است. «فهو کظیم»

قَالُواْ تَاللَّهِ تَفْتَؤُاْ تَذْکُرُ یُوسُفَ حَتَّی تَکُونَ حَرَضاً أَوْ تَکُونَ مِنَ الْهَالِکِینَ«۸۵»

«(فرزندان یعقوب به پدرشان) گفتند: به خدا سوگند تو پیوسته یوسف را یاد می کنی، تا آنکه بیمار و لاغر شوی و (یا مشرف به مرگ و) از بین بروی.»

۱- نگذاریم الگوه-ا فراموش شوند

یوسف ها همواره باید در یادها باشند. «تفتؤا تذکر یوسف» (اولیای خدا در دعای ندبه، یوسف زمان را صدا می زنند و گریه می کنند.)

ص: ۱۳۷

آیات ۸۶ تا ۹۰

سیمای مدیر موفق » آیات ۸۶ تا ۹۰

قَالَ إِنَّمَآ أَشْكُواْ بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ«۸۶»

«(یعقوب) گفت: من ناله (آشکار) وحزن (پنهان) خود را فقط به خدا شکایت می برم و از (عنایت و لطف) خداوند چیزی را می دانم که شما نمی دانید.»

۱- پرهیز از سکوت یا ناله و فریاد ناپسند

آنچه مذموم است، یا سکوتی است که بر قلب واعصاب فشار می آورد و سلامت انسان را به مخاطره می اندازد و یا ناله و فریاد در برابر مردم است که موقعیّت انسان را پایین می آورد، امّا شکایت بردن به نزد خداوند مانعی ندارد. «انّما اشکوا... الی اللَّه»

۲- ژرف نگ-ری در حوادث و تلخی ه-ا

افراد ظاهربین از کنار حوادث به راحتی می گذرنـد، ولی انسان ژرف نگر، آثار و حوادث را تا قیامت می بیننـد. «اعلم من اللَّه ...»

يَا بَنِى اذْهَبُواْ فَتَحَسَّسُواْ مِن يُوسُفَ وَ أَخِيهِ وَ لَاتَاْيَسُواْ مِ-نْ رَّوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَاْىَ-سُ مِ-ن رَّوْحِ اللَّهِ إِلَّا لْ--قَوْمُ الْكَافِرُونَ«۸۷»

«ای پسرانم (بار دیگر به مصر) بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خداوند مأیوس نشوید، حقّ این است که جز گروه کافران، از رحمت خداوندی مأیوس نمی شوند.»

۱- دوری از یأس و ناامیدی

اولیای خدا، هم خود مأیوس نمی شوند هم دیگران را از یأس باز می دارند. «لاتائیسوا» براساس روایات، یأس از رحمت خدا، از گناهان کبیره است.

ص: ۱۳۸

۲- دوری از تنبلی

رسیدن به لطف الهی، با تنبلی سازگار نیست. «اذهبوا، ولا تائیسوا»

فَلَمَّا دَخَلُواْ عَلَيْهِ قَالُواْ يَآ أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضَـاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَـدَّقْ عَلَيْنَآ إِنَّ اللَّهَ يَجْزِی الْمُتَصَدِّقِينَ«۸۸»

«پس هنگامی که (مجدداً) بر یوسف وارد شدند، گفتند: ای عزیز! قحطی ما و خاندان ما را فراگرفته و (برای خرید گندم) بهای اندکی با خود آورده ایم، (اما شما کاری به پول اندک ما نداشته باش) سهم ما را بطور کامل وفا کن و بر ما ببخش، زیرا که خداوند کریمان و بخشندگان را پاداش می دهد.»

۱- احترام به پدر

در روایات آمده است: یعقوب نامه ای برای یوسف نوشت که محتوای آن تجلیل از یوسف ، بیان قحطی کنعان، تقاضای آزادی بنیامین و تبرئه فرزندان از سرقت بود و به همراه فرزندان برای یوسف فرستاد. وقتی یوسف در مقابل برادران آن نامه را خواند، بوسید و بر چشم گذاشت و گریه ای کرد که قطرات اشک بر لباسش نشست.

برادران که هنوز یوسف را نمی شناختند شگفت زده بودند که این همه احترام به پدر ما برای چیست؟ کم کم برق امیدی در دل آنها روشن شد. خنده یوسف را چون دیدند، با خود گفتند نکند او یوسف باشد.

۲- رعایت آداب درخواست کردن

برای درخواست کمک و مساعدت، فرهنگ خاصّی لازم است:

الف) تجلیل از کمک کننده. «ایّها العزیز»

ب) بیان حال و نیاز خود. «مسّنا و اهلنا الضّر»

ج) کمبود بودجه (فقر مالی). «بضاعه مزجاه»

د) ایجاد انگیزه در کمک کننده. «فتصدّق علینا انّ اللّه یجزی المتصدّقین»

۳- پرهیز از تحقیر

تحقیر کنندگان، روزی تحقیر می شوند. فرزندانی که با غرور می گفتند: «نحن عصبه» ما قوی هستیم، «سرق اخ له من قبل» برادر ما دزد بود، «انّ ابانا لفی ضلال» پدر ما در گمراهی آشکار است، امروز با حقارت می گویند: «مسّنا و اهلنا الضرّ»

۴- توجه به خطر فقر و نیازمندی

فقر و نیاز، انسان را ذلیل می کند. «مسّنا و اهلنا الضر»

آنچه شیران را کند روبَه مزاج   احتیاج است احتیاج است احتیاج

قَالَ هَلْ عَلِمْتُم مَّا فَعَلْتُم بِیُوسُفَ وَ أَخِیهِ إِذْ أَنْتُمْ جاهِلُونَ«۸۹»

«(یوسف) گفت: آیا دانستید با یوسف و برادرش چه کردید آنگاه که شما نادان بودید.»

۱- فتوت و جوانمردی در برخورد با خلافکار

فتوّت در آن است که جزئیّات خلاف مطرح نشود. لذا یوسف به طور سربسته پرسید: چه کردید؟ «ما فعلتم»

۲- در شرایط قدرتمندی مظلومان فراموش نشوند

وقتی به قدرت رسیدیم، دیگر مظلومان را فراموش نکنیم.

«ما فعلتم بیوسف و اخیه»

۳- پذیرش عذر و تلقین راه عذرخواهی

ص: ۱۴۰

فتوّت در آن است که راه عذر به خطاکار تلقین شود. (یوسف به برادران خطاکار گفت: کارهای شما در زمان بی توجّهی شما بوده نه اکنون.) «اذ انتم جاهلون»

قَالُواْ أَءِنَّکَ لَأَنتَ یُوسُفُ قَالَ أَنَاْ یُوسُفُ وَهَـٰذَآ أَخِی قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنَآ إِنَّهُ مَن یَتَّقِ وَیَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ«۹۰»

«گفتند: آیا تو خود (همان) یوسفی؟ گفت: (آری) من یوسفم و این برادر من است. به تحقیق خداوند بر ما منت گذاشت. زیرا که هر کس تقوا و صبر پیشه کند، پس همانا خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند.»

۱- ایجادزمینه رشدوتربیت و انگیزه برای مردم

باید شرایط طوری فراهم شود که مردم سؤال کنند و برای رشد و تربیت، انگیزه آنان را بالا ـ برد. در برادران یوسف دائماً انگیزه برای جستجو و سؤال زیاد می شد. با خود می گفتند: چرا اصرار داشت بنیامین را به همراه خود بیاوریم؟ چرا پیمانه در بار ما پیدا شد؟ چرا پول ما را در نوبت اوّل برگرداند؟ او از کجا داستان یوسف را می داند؟ نکند دیگر به ما غلّه ندهد؟ وقتی این هیجانات در روح آنها اوج گرفت،

پرسیدند: آیا تو یوسف هستی؟ گفت: بله.

۲- استفاده از زمان های مناسب

از حساس ترین اوقات، برای تبلیغ استفاده کنید. (موقعی که برادران از کار خود شرمنده وآماده پذیرش سخن یوسف اند، او می گوید: «مَن یتّق ویصبر ...»)

۳- صبر و تقوا (زمینه ساز عزت است)

صبر وتقوا، زمینه عزّت است. «مَن یتّق و یصبر فانّ اللّه لایضیع...»

۴- باتجربه ها لایق زمامداری هستند

کسی لایق زمامداری و حکومت است که در برابر حوادث، حسادت ها، شهوت ها، زندان ها، تحقیرها، تبلیغات سوء و... امتحان داده باشد. «مَن یتّق و یصبر...»

ص: ۱۴۱

آیات ۹۱ تا ۹۵

سیمای مدیر موفق » آیات ۹۱ تا ۹۵

قَالُواْ تَاللَّهِ لَقَدْ ءَاثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ«۹۱»

«(برادران) گفتند: به خدا قسم، که خداوند ترا بر ما برتری داده است و قطعاً ما خطاکار بوده ایم.»

۱- ایثار

«ایثار» به معنای برتری دادن دیگران بر خود است. برادران یوسف در اثر تفکّر غلط «نحن عصبه»، دست به کار غلطی زدند و گفتند: او را به چاه افکنید؛ «القوه فی غیابت الجب». خداوند آنها را در تنگنا گذاشت تا جایی که برای سیر کردن شکم التماس کنند؛ «مسّنا و اهلنا الضّر» پس اعتراف کردند که نقشه ما خراب از آب در آمد؛ «کنّا لخاطئین» سپس آن تفکّر غلط، تبدیل به پذیرش یک واقعیّت شد که قدرت حکیمانه خداوند تو

را بر ما برتری داد. «لقد آثرک اللّه علینا»

۲- استفاده نیکو از توانایی ها

در روز توانایی، به گونه ای عمل نکنیم که در روزگار ضعف شرمنده شویم. «و نحن عصبه... و ان کنّا لخاطئین»

۳- اعتراف به کمالات دیگران

اگر از روی حسادت به برتری و کمالات دیگران اعتراف نکنیم، با فشار و ذلّت به آنها اقرار خواهیم کرد. «لقد آثرک اللّه علینا»

۴- اعتراف به خطا

اعتراف به خطا، زمینه ای برا دریافت عفو و بخشش است. «ان کنّا لخاطئین»

۵- توجه به اراده خداوند

در برابر اراده خدا، نمی توان ایستادگی کرد. «آثرک اللّه علینا»

ص: ۱۴۲

قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ«۹۲»

«(یوسف) گفت: امروز بر شما توبیخ و ملامتی نیست، خداوند شما را می بخشد و او مهربان ترین مهربانان است.»

۱- عفو و بخشش و رحمت

همین که خلافکار اعتراف کرد، بپذیریم و او را خجل نکنیم. «انّا کنّا خاطئین. قال لاتثریب علیکم»

فتوّت را از یوسف بیاموزیم که هم حقّ خود را بخشید و هم از خداوند طلب آمرزش و عفو می کند. «لاتثریب ... یغفر اللّه»

۲- سعه صدر

سعه صدر، ابزار و وسیله ی ریاست است. «لا تثریب علیکم الیوم» آری کسی که تمام ظلم های برادران را یکجا می بخشد، سزاوار ریاست است.

۳- گذشت در مسند قدرت

عفو در اوج عزّت و قدرت، سیره اولیای خداست. «لاتثریب علیکم الیوم»

روز فتح مکّه مشرکان به کعبه پناه بردند، عمر گفت: ما امروز انتقام خواهیم گرفت. پیامبر فرمود: امروز روز مرحمت است و از مشرکان پرسید: گمان شما امروز نسبت به من چیست؟ گفتند: خیر است، تو برادر کریم ما هستی. پیامبر فرمود: امروز کلام من همان کلام یوسف است؛ «لا تثریب علیکم الیوم» عمر گفت: من از حرف خودم شرمنده ام.

حضرت علی می فرمایند: «اذا قدرتَ علی عدوّك فاجعل العفو عنه شکراً للقدره علیه» هرگاه بر دشمن خود پیروز شدی شکر آنرا، عفو دشمن قرار بده.

۴- اعلام عفو و بخشش

ص: ۱۴۳

گذشت خود را به همه اعلام کنیم تا دیگران هم سرزنش نکنند.

«لاتثریب علیکم»

۵- بازسازی روحیه خلافکاران

یوسف به بازسازی روحی روانی برادران گنهکار پرداخت، ما نیز چنین کنیم.

«لاتثریب...»

إذْهَبُواْ بِقَمِیصِی هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَی وَجْهِ أَبِی یَأْتِ بَصِیراً وَ أْتُونِی بِأَهْلِکُمْ أَجْمَعِینَ«۹۳»

«(یوسف گفت:) این پیراهن مرا ببرید و آنرا بر صورت پدرم بیفکنید (تا) بینا شود و همه کسان خود را نزد من بیاورید.»

۱- فتوت و جوانمردی

در روایات آمده است: یوسف برادران خود را هر روز و شب سر سفره خود می نشاند و آنها احساس شرمندگی می کردند، به یوسف پیغام دادند که سفره ما جدا باشد، چون چهره تو ما را شرمنده می کند!. یوسف پاسخ داد: امّا من افتخار می کنم که در کنار شما باشم و با شما غذا بخورم. روزگاری مردم که مرا می دیدند، می گفتند: «سبحان من بلّغ عبداً بیع بعشرین درهماً ما بلغ» منزّه است خدایی که برده ی بیست درهمی را به

عزّت رساند. امّا امروز وجود شما برای من عزّت است. حالا- مردم می دانند که من برده و بی اصل و نسب نبوده ام. من برادرانی مثل شما و پدری همانند یعقوب داشته ام، ولی غریب افتاده بودم. (اللّٰه اکبر از این فتوّت و جوانمردی)

۲- دیدگاه اقتضایی داشتن درانجام وظیفه

شرایط اجتماعی، در عمل به وظیفه اثر دارد. «واتونی باهلکم اجمعین» (صله ی رحم یوسف در آن شرایط به نوعی بود که باید فامیل به مصر بیایند.)

۳- رسیدگی به بستگان با حفظ حقوق دیگران

رسیدگی به بستگان (با حفظ حقوق سایر مردم)، لازم است. «اتونی باهلکم»

۴- ایجاد رفاه مناسب برای طبقات محروم و زجرکشیده

برای کسانی که زجر کشیده اند باید به فکر رفاه بود. «اجمعین» رنج فراق یعقوب سپس آرامش وصال یوسف.

۵- عمومی بودن لطف و محبت

بهترین لطف آن است که همه را شامل شود. «اجمعین»

وَ لَمَّا فَصَلَتِ الْعِیرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَوْلَآ أَن تُفَنِّدُونِ«۹۴»

«و چون کاروان (از مصر به سوی کنعان محل زندگی یعقوب) رهسپار شد، پدرشان گفت: همانا من بوی یوسف را می یابم، البتّه اگر مرا کم خرد ندانید.»

۱- اگر قادر به درک حقایق نیستیم، انکار هم نکنیم

اگر حقایقی را درک نمی کنیم، مقام دیگران را انکار نکنیم. «لولا ـ أن تفندون» حضرت یعقوب فرمود: اگر مرا کم خرد نپندارید.

سؤال: چگونه است که تنها یعقوب بوی یوسف را درک می کند؟

«اِنّی لاجد ریح یوسف»

پاسخ: هیچ مانعی ندارد، همان گونه که انبیا، وحی را درک می کنند و ما آن را درک نمی کنیم، در بقیه امور نیز آنان چیزی را بیابند که ما نمی یابیم.

ص: ۱۴۵

مگر در آستانه ی جنگ خندق، به هنگام کندن خندق، رسول اکرم از جهش برقی که از اصابت کلنگ به سنگی نمایان شد، نفرمود: در این برق سقوط امپراطوری ها را دیدم؟ امّا بعضی از افراد ضعیف الایمان گفتند: پیامبر از ترس خود، دور شهر خندق می کند، ولی با هر ضربه و جرقّه ای، از سقوط یک رژیم و حکومتی و پیروزی خود وعده می دهد!

شاید مراد از «بوی یوسف» خبر تازه ای از یوسف باشد.

این مسئله امروزه در دنیای علم، به «تله پاتی» یعنی انتقال فکر از نقاط دور دست، مشهور شده وبه عنوان یک مسئله مسلّم علمی درآمده است. یعنی کسانی که پیوند نزدیکی با هم دارند و یا دارای قدرت روحی خاص هستند، همین که مسئله ای در گوشه ای از جهان برای شخصی پیش آید او نیز در گوشه ای دیگر از جهان آن را درمی یابد.

شخصی از امام باقر سؤال کرد: گاهی بدون جهت مرا غم فرا می گیرد، به نوعی که اطرافیان می فهمند. امام فرمود: مسلمانان در آفرینش از یک حقیقت و طینت هستند، همین که حادثه ی تلخی برای یکی از آنان اتّفاق بیافتد، دیگری در سرزمین و منطقه ای دیگر غمناک می شود.

در شرح نهج البلاغه مرحوم خویی آمده است: برای امام معصوم ، عمود نوری است که چون خدا اراده کند، امام با نگاه به آن، آینده را می بیند وگاهی نیز مثل مردم عادی است.

زمصرش بوی پیراهن شنیدی چرا در چاه کنعانش ندیدی

بگفت: احوال ما برق جهان است گهی پیدا و دیگر دم، نهان است

گهی بر طارم اَعلی نشینیم گهی تا پشت پای خود، نبینیم

اگر استشمام بوی حضرت یوسف را مربوط به قوای شامّه بدانیم، باید به عنوان یک امر خارق العاده و معجزه پذیرفت که یعقوب بویی را از دور استشمام می کند.

ص: ۱۴۶

خاطره:

در ایّام تجاوز عراق به جمهوری اسلامی ایران که مردم به فرمان امام خمینی (قدس سره) در جبهه های غرب و جنوب حاضر بودند، بنده نیز در خدمت شهید آیت اللّه اشرفی اصفهان که حدود نود سال داشت، در عملیات «مسلم بن عقیل» بودم. ایشان بارها در شب حمله به من فرمود: من بوی بهشت را می یابم، ولی من هرچه بو کشیدم چیزی نیافتم!.

آری، کسی که نود سال در علم و تقوی و زهد و تهجّد بوده، می تواند احساسی داشته باشد که دیگران نداشته باشند. همانگونه که پیشگویی ایشان که گفتند: من چهارمین شهید محراب خواهم بود، عملی شد!

به هر حال ممکن است مراد از بوی بهشت، یک بوی عرفانی باشد. نظیر شیرینی مناجات که یک مزه معنوی است. و ممکن است بوی طبیعی باشد، لکن هر شامّه ای لایق استشمام آن نیست. نظیر امواج رادیویی که در فضاست، لکن هر رادیویی تمام آنها را نمی گیرد.

۲- در نظر گرف-تن ظ-رفی-ت مخ-تلف م-ردم در شن-یدن اخبار و اطلاعات

همه ی مردم ظرفیّت شنیدن حقایق را ندارند و نسبت بی خردی به گوینده می دهند. «لولا أن تفنّدون»

قَالُواْ تَاللَّهِ إِنَّکَ لَفِی ضَلَالِکَ الْقَدِیمِ«۹۵»

«گفتند: به خدا سوگند تو در گمراهی دیرین خود هستی.»

۱- کار نیکان را قیاس از خود مگیر

کار نیکان را قیاس از خود مگیر. «انّک لفی ضلالک» (نسبت گمراهی به پدر، ناشی از قیاس وسنجیدن درک او با فهم خود بود.)

آیات ۹۶ تا ۱۰۰

سیمای مدیر موفق » آیات ۹۶ تا ۱۰۰

فَلَمَّآ أَن جَآءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ علَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيراً قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّى أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ«۹۶»

«پس چون (آن برادری که حامل پیراهن یوسف بود) مژده رسان آمد، پیراهن را روی صورت یعقوب انداخت. پس یعقوب بینا گشت و گفت: آیا به شما نگفتم: همانا من از (عنایت) خداوند چیزی می دانم که شما نمی دانید.»

۱- توجه به اینکه در ضمن تلخی ها، شیرینی ها هم هست

چه بسا امری که مکروه شمرده می شود؛ ولی برای همه خیر است، چنان که قحطی ناخوشایند بود، ولی موجب آزادی بی گناهی چون یوسف و حاکمیّت او، وصال یعقوب و کنترل قحطی شد. «انّی اعلم من اللّه ما لا تعلمون»

۲- عبرت گرفتن از فراز و نشیب های زندگی

دنیا فراز و نشیب دارد؛ برادران یوسف یک روز کشته شدن یوسف را به دست گرگ و یک روز خبر حاکم شدن یوسف را برای پدر می آورند.

قَالُواْ يَآ أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَآ إِنَّا كُنَّا خَاطِءِ-ينَ«۹۷»

«(فرزندان) گفتند: ای پدر! برای گناهانمان (از خداوند) طلبِ آمرزش کن که براستی ما خطاکار بودیم»

قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّى إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ«۹۸»

«(یعقوب) گفت: بزودی از پروردگارم برای شما طلب آمرزش می کنم، براستی که او، خود آمرزنده و بسیار مهربان است.»

۱- پرهیز از ظلم (که مایه ذلت و ندامت است)

برای ظالم سه روز است: روز قدرت، روز مهلت و روز ندامت.

ص: ۱۴۸

برای مظلوم نیز سه روز است: روز حسرت که مورد ظلم قرار گرفته است، روز حیرت که در فکر چاره اندیشی است و روز نصرت در این دنیا یا در جهان آخرت.

ظلم، مایه ی ذلّت است. روزی که برادران، یوسف را به چاه انداختند، روز خنده آنان و ذلّت یوسف بود و امروز به عکس شد. «یا ابانا استغفر لنا»

۲- پرهیز از کینه توزی

پدر نباید کینه توز باشد ولغزش فرزندان را در دل نگهدارد. «استغفر لکم»

۳- خلافکار را به هنگام اقرار ملامت نکنیم

به هنگام اقرار خلافکار، او را ملامت نکنیم. هنگامی که گفتند: «انّا کنّا خاطئین» ما خطاکار بودیم. پدر گفت: «سوف استغفر لکم»

فَلَمَّا دَخَلُواْ عَلَی یُوسُفَ ءَاوَی إِلَیْهِ أَبَوَیْهِ وَقَالَ ادْخُلُواْ مِصْرَ إِن شَآءَ اللَّهُ ءَامِنِینَ«۹۹»

«پس چون (پدر ومادر وبرادران) بر یوسف وارد شدند، پدر و مادرش را در کنار خویش جای داد وگفت: به خواست خدا با أمن و امان داخل مصر شوید.»

۱- استقبال از مهمان

یوسف برای استقبال از والدین خود، در بیرون شهر خیمه ای زده وبه انتظار ایستاده بود تا آنها را با عزّت و احترام وارد مصر کند؛ «فلمّا دخلوا علی یوسف... ادخلوا مصر» به طور طبیعی وقتی پدر و مادر و برادران یوسف، خود را برای سفر آماده¬می کردند، شورو غوغا درکنعان بود.

مردم می دیدند چگونه بعد از سالها، با دریافت خبر خوش سلامت یوسف، در حالی که یعقوب بینایی خود را باز یافته با اشتیاق عزم دیدار فرزند را دارد. آنها نیز خوشحال از احوال این پدر وپسر بودند، مخصوصاً از اینکه یوسف در مصر

خزانه دار و حاکم است و در دوره قحط سالی، با ارسال غلّه آنها را نیز حمایت کرده است.

از جمله «فلمّا دخلوا علی یوسف» استفاده می شود مراسم استقبال از یعقوب در بیرون شهر بود و یوسف و همراهان در آنجا خیمه زده بودند و همین که کاروان رسید یوسف گفت: «اُدخلوا مصر...»

۲- توجه به اینکه همراه سختی ها آسانی، و تلخی ها، شیرینی است

۳- احترام به والدین

پست ومقام ما را از احترام به والدین غافل نکند. «اُدخلوا مصر...»

۴- توجه به الطاف خداوند

حتّی اگر شخص اوّل کشور نیز خواست از امنیّت سرزمین خود سخن بگوید، باید توجّه به لطف خداوند داشته باشد. «ان شاء اللَّه» زیرا تا خدا نخواهد، امنیّتی در کار نیست، چنانکه گروهی از سنگ های کوه خانه ساختند تا درامان باشند، ولی قهر خداوند از طریق صیحه ای که صبحگاهان رسید، امنیّت آنان را به هم زد. «وکانوا ینحتون من الجبال بیوتاً آمنین، فاخذتهم الصیحه مصبحین»

وَ رَفَعَ أَبَوَیْهِ عَلَی الْعَرْشِ وَخَرُّواْ لَهُ سُجَّداً و قَالَ یَآ أَبَتِ هَذَا تَأْوِیلُ رُءَیَای مِن قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّی حَقّاً وَ قَدْ أَحْسَنَ بِی إِذْ أَخْرَجَنِی مِنَ السِّجْنِ وَ جَآءَ بِکُم مِّنَ الْبَدْوِ مِن بَعْدِ أَن نَّزَغَ الشَّیْطَانُ بَیْنِی وَ بَیْنَ إِخْوَتِی إِنَّ رَبِّی لَطِیفٌ لِّمَا یَشَآءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ«۱۰۰»

«و پدر ومادرش را بر تخت بالا برد، ولی همه ی آنان پیش او افتادند و سجده کردند. و (یوسف) گفت: ای پدر! این است تعبیر خواب پیشین من. به یقین، پروردگارم آن را تحقق بخشید و به راستی که به من احسان کرد، آنگاه که مرا از

زندان آزاد ساخت و شما را پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را بر هم زد، از بیابان (کنعان به مصر) آورد. همانا پروردگار من در آنچه بخواهد، صاحب لطف است. براستی او دانای حکیم است.»

۱- احترام ویژه نسبت به والدین

در هر مقامی هستید والدین خود را بر خود برتر بدانیم. «رفع ابویه» آنکه رنج بیشتر داشته باید عزیزتر باشد.

۲- در ملاقات ها از تلخی ها نگوییم

در هنگام برخورد با یکدیگر، از تلخی های گذشته چیزی نگوییم. «احسن بی اذ اخرجنی من السجن» اولین سخن یوسف با پدر شکر خدا بود، نه نقل تلخی ها. او از چاه و زندان و تهمت سخنی نگفت بلکه از رهایی از زندان سخن گفت.

۳- احترام و تواضع در مقابل مسئولان

احترام به حاکمان برحقّ وتواضع در برابر آنان لازم است. «خرّوا له سجداً»

۴- در همه امور خدا را در نظر داشته باشیم

در برخورد با واسطه ها و ابزار و وسایل، همیشه خدا را اصل و ناظر بدانیم. با آنکه در زندگی یوسف اسباب و عللی دست به هم دادند که او به این مقام رسید، ولی باز می فرماید: «قد احسن بی» یعنی ای خدا بود که به من لطف و احسان نمود.

۵- جوانمردی و فتوت و مهمان نوازی

با فتوّت باشیم و دل مهمان را نیازاریم. (در آیه شریفه، یوسف بیرون آمدن از زندان را مطرح می کند، امّا از بیرون آمدن از چاه سخن نمی گوید مبادا که برادران شرمنده شوند.) «اذ اخرجنی من السجن»

جوانمرد و با فتوّت باشیم، نه اهل عقده و انتقام. یوسف می گوید: «نزغ الشیطان بینی و بین اخوتی» شیطان آنان را وسوسه کرد و گرنه برادرانم بد نیستند.

۶- خود را برتر ندانیم

خود را برتر نـدانیم. «بینی وبین اخوتی» یوسف نگفت شـیطان آنـان را فریب داد، می گویـد شـیطان بین من و آنها را ... یعنی خود را نیز در یک سمت قرار می دهد.

۷- توج–ه به نقش سفر در تجربه¬اندوزی و توسعه و پیشرفت و زندگی بهتر

برای پیشرفت و زندگی بهتر، حرکت و سفر لازم است. «جاء بکم من البدو»

آیات ۱۰۱ تا ۱۰۵

سیمای مدیر موفق » آیات ۱۰۱ تا ۱۰۵

رَبِ ّقَدْ ءَاتَیْتَنِ–ی م–نَ الْمُ–لْکِ وَعَلَّ––مْتَنِی م–ن تَأْوِیلِ الْأَحَادِیثِ فَاطِرَ السَّمَواتِ وَ الْأَرْضِ أَنتَ وَلِی ّفِی الدُّنْیَا وَ الْأَخِرَهِ تَوَفَّنِی مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ«۱۰۱»

«(یوسـف گفت:) پروردگـارا؛ تو مرا (بهره ای) از حکومت دادی و از تعـبیر خواب هـا به من آموخـتی. (ای) پدیـد آورنـده ی آسمان ها و زمین، تنها تو در دنیا وآخرت مولای منی، مرا تسلیم خود بمیران و مرا به شایستگان ملحق فرما.»

۱- یاد خداوند در هر زمان

اولیـای خـدا وقتی به عزّت و قـدرت خود نگـاه می کننـد، فوراً به یاد خداونـد می افتنـد و می گوینـد: خـدایا هر چه هست از توست. یوسف نیز اینچنین کرد، سخن را از پدر برگرداند و متوجّه خدا شد.

اعطای حکومت، از شئون ربوبیّت الهی است. «ربّ قد آتیتنی من الملک»

۲- همه چیز از آن خداست، مغرور نشویم

یوسف که خداونـد همواره او را حفـظ کرد، به او علم داد، به او حکومت داد و خطر را از او دور کرد، باز نگران عاقبت خود است. وای به حال کسانی که قدرت، مال و علم خود را با حیله به دست آورده اند، آنان چه عاقبتی خواهند داشت!؟

افتخـار یوسـف آن نیسـت کـه حـاکم بر مردم اسـت، افتخـارش آن است که خداونـد حـاکم بر اوست. «انت ولی فی الـدنیا و الاخره»

حضرت یوسف در شور انگیزترین لحظات متوجّه خدا شده و با او مناجات می کند. «ربّ قد آتیتنی...»

۳- عاقبت اندیشی

بندگان خدا در اوج عزّت و قدرت به یاد مرگ وقیامت و سرانجام کار خود هستند. «توفّنی مسلماً و الحقنی بالصالحین» (همان گونه که همسر فرعون در کاخ فرعون به فکر قیامت بود و می گفت: «ربّ ابن لی عندک بیتاً فی الجنّه» پروردگارا! در بهشت برای من جایی نزد خود قرار بده.)

۴- توجه به اینکه رسیدن به حکومت به اراده خداست

حکومت را نتیجه ی فکر، مال، قدرت، یار و طرح خود ندانیم، بلکه اراده ی خداوند عامل اصلی است. «آتیتنی»

۵- توجه به خطر رسیدن به حکومت و بیرون رفتن از دین

قدرت و حکومت و سیاست، زمینه خروج از دین است، مگر اینکه خداوند لطف کند. «توفّنی مسلماً» (یوسف در چاه دعایی داشت و در زندان دعای دیگر داشت، ولی همین که به حکومت رسید دعای او این بود: خدایا من مسلمان بمیرم.)

۶- پایداری در کارهای خیر

حسن عاقبت وپایداری در کار خیر، مهمتر از شروع آن است. انبیاء برای حسن عاقبت دعا می کردند؛ «توفّنی مسلماً» یعنی مرا در تسلیم خود تا مرگ پایدار بدار.

۷- جهت دادن حکومت در راه خدا

انسان های وارسته حکومت را برای خدمت و صلاح می خواهند.

«الحقنی بالصالحین»

در هر موقعیّت وحالی، خود را به خداوند بسپاریم. «انت ولی فی الدنیا والاخره»

۸- توجه به دانشمندان در گزینش نیرو

حکومت، حقّ دانشمندان است نه بی سوادان. «آتیتنی... علمّتنی» دانش یوسف وسیله حاکمیّت او شد.

ص: ۱۵۳

«سیمای مدیر موفق در یک نگاه»

در پایان داستان حضرت یوسف ، سیمایی از آن را مرور می کنیم:

۱- توجّه کامل به خداوند در تلخی ها: «ربّ السجن احبّ» در شادی ها و شیرینی ها: «ربّ قد آتیتنی من الملک»

۲- رهاکردن هر خط انحرافی از هر گروهی: «انّی ترکت ملّه قوم لایؤمنون باللّه و هم بالاخره کافرون»

۳- پی گیری راه مستقیم پیشگامان: «واتبعت ملّه آبائی ابراهیم... و الحقنی بالصالحین»

۴- پایداری در راه رضای خدا تا آخرین نفس: «توفّنی مسلماً»

۵ – وقار در برابر رقبا: «احبّ الی ابینا منّا»

۶- صبر دربرابر حوادث ومرارت ها: «یجعلوه فی غیابت الجُبّ، اراد باهلک سوء»

۷- پاکدامنی و ترجیح تقوی بر رفاه: «معاذ اللّه، ربّ السّجن احبّ الی ممّا یدعوننی»

۸ – کتمان در برابر بیگانگان: «و شروه بثمن بخس»

۹- علم وافر: «علّمتنی من تأویل الاحادیث – انّی حفیظ علیم...»

۱۰- بیان رسا و فصیح: «فلمّا کلمّه قال انّک الیوم لدینا مکین»

۱۱- اصالت خانوادگی: «آبائی ابراهیم و اسحاق ...»

۱۲- مدارا با مخالفان فکری: «یا صاحبی السّجن»

۱۳- اخلاص: «کان من المخلصین»

ص: ۱۵۴

۱۴- سوز و علاقه به هدایت دیگران: «ءارباب متفرّقون خیرام اللّه الواحد»

۱۵- قدرت طراحی وابتکار: «جعل السقایه، ائتونی باخ لکم، فذروه فی سنبله،...»

۱۶- تواضع و فروتنی: «رفع ابویه علی العرش»

۱۷- عفو و اغماض: «لا تثریب علیکم»

۱۸- فتوّت و جوانمردی: «نزغ الشیطان بینی و بین اخوتی»

۱۹- امانتداری:«اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم»

۲۰- مهمان نوازی: «انا خیر المنزلین»

ص: ۱۵۶

ذَلِكَ مِنْ أَنبَآءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُواْ أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكَرُونَ«۱۰۲»

«(ای پیامبر!) این (داستان) از خبرهای غیبی است که ما به تو وحی می کنیم و تو نزد آنان (برادران یوسف) نبودی آنگاه که در کار خویش هم داستان و متّفق شدند و نیرنگ می نمودند (که چگونه یوسف را در چاه اندازند و بگویند گرگ او را دریده است.)»

۱- توجه و توکل به قدرت خداوند

آنجا که خدا نخواهد، نه تصمیم مردم «امرهم» نه اجماع آنان «اجمعوا» ونه نقشه وتوطئه «یمکرون» اثری ندارد.

۲- درحوادث نقطه شروع و پایان فراموش نشود

در حوادث پی درپی و مرتبط، نکته اصلی و نقطه ی شروع را فراموش نکنید. محور داستان یوسف توطئه نابودی یوسف بود. «اَجمعوا أمرهم و هم یمکرون»

وَمَآ أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ«۱۰۳»

«(ای پیامبر!) بیشتر مردم ایمان بیاور نیستند، هر چند (سخت بکوشی و) حرص و آرزو داشته باشی.»

۱- اکثریت دلیل بر حقانیت نیست

بارها اکثریّت مردم از نظر اعتقادات دینی، مورد انتقاد قرآن قرار گرفته اند. «و ما اکثر الناس... بمؤمنین»

۲- حرص نیکو داشتن (مثل حرص داشتن به هدایت و خدمت رسانی به مردم)

هر حرصی مذموم نیست. (پیامبر برای ایمان آوردن مردم، حرص می ورزید) «حرصتَ»

وَ مَا تَسْئَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ«۱۰۴»

«و تو بر این (وظیفه ی ارشاد) پاداشی از آنان نمی خواهی. آن (رسالت و قرآن) جز تذکر و پندی برای جهانیان نیست.»

۱- توقع نداشتن از مردم

پیامبر اسلام نیز همانند سایر پیامبران، هرگز از مردم در قبال هدایت آنان پاداشی درخواست نکرد. زیرا توقع داشتن از مردم، پذیرش دعوت را سنگین می کند. در سوره طور آیه ۴۰ می خوانیم: «ام تسئلهم اجراً فهم من مغرمٍ مثقلون» مگر از مردم مزدی درخواست کردی تا پرداخت آن برایشان سنگین باشد؟ اگر در آیه دیگر می بینیم که مزد رسالت را مودّت اهل قربی می داند، «الاّ المودّه فی القرُبی» برای آن است که

پیروی و تبعیّت اهل بیت، برای خود مردم سودمند است نه پیامبر، زیرا در جای دیگر می خوانیم: «قل ما سئلتکم من اجر فهو لکم» آری کسی که اهل بیت را دوست دارد از آنان اطاعت می کند واطاعت از آنان اطاعت از پیامبر و خداست.

۲-اگر اکثریت حمایت نکردند مأیوس نشویم

ایمان نیاوردن گروهی از مردم، حتّی اکثریّت آنان در یک زمان و مکان نباید مبلغان دینی را دلسرد کرده و مأیوس نماید. اگر در منطقه ای از زمین گروهی ایمان نیاوردند، در جای دیگر تبلیغ نمایند. «للعالمین»

۳- غافل نشدن از احکام الهی

معارف قرآن و احکام آن حقایقی است که باید آنرا فرا گرفت و همواره به خاطر داشت. زیرا «ذکر» به علم ومعرفتی گفته می شود که در ذهن حاضر باشد واز آن غفلت نشود.

ص: ۱۵۷

وَكَأَيِّن مِّنْ ءَايَةٍ فِى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ«۱۰۵»

«و چه بسیار نشانه در آسمان ها و زمین که بر آن می گذرند، در حالی که از آن روی گردانند.»

۱- امیدواری به قدرت و لطف خدا در هر حال

گویا این آیه برای تسلّی خاطر پیامبر و هر رهبر و امام بر حقّ است که اگر مردم به فرمان و دستور آنان بی اعتنا بودند نگران نباشند، آنان دائماً بر نشانه های قدرت وحکمت خدا در آفریده ها برخورد می کنند، ولی لحظه ای نمی اندیشند. این همه زلزله، کسوف، خسوف، صاعقه، گردش ستارگان و کهکشان ها و همه و همه را می بینند، ولی از آن اعراض می کنند.

۲- حق پذیری

علم به تنهایی کافی نیست، حقّ پذیری نیز لازم است تا ایمان حاصل شود. «یمرّون علیها و هم عنها معرضون»

۳- توجه به اینکه اعراض، از غفلت خطرناک تر است

اعراض، از غفلت خطرناکتر است. با اینکه تعداد نشانه ها زیاد است «کایّن» و انسان دائماً با آنها رابطه دارد «یمرّون» امّا نه تنها فراموش می کند و نه تنها از آنها غفلت می کند، بلکه مواقعی نیز با عنایت از آنها اعراض می کند.

آیات ۱۰۶ تا ۱۱۱

سیمای مدیر موفق » آیات ۱۰۶ تا ۱۱۱

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشْرِكُونَ«۱۰۶»

«و بیشترشان به خداوند ایمان نمی آورند، جز اینکه (با او چیزی را) شریک می گیرند. (و ایمانشان خالص نیست)»

۱- توجه به نشانه های اخلاص و شرک

امام رضا می فرماید: شرک در این آیه به معنای کفر و بت پرستی نیست، بلکه مراد توجّه به غیر خداوند است.

از امام صادق نیز نقل شده است که فرمودند: شرک در انسان، از حرکت مورچه سیاه در شب تاریک بر سنگ سیاه، مخفی تر است.

امام باقر نیز می فرماید: مردم در عبادت موحِّد هستند، ولی در اطاعت از غیر خدا گرفتار شرک می شوند. و در روایات دیگری می خوانیم که مراد از شرک در این آیه، شرک نعمت است. مثل اینکه می گوییم فلانی کار مرا سر وسامان داد، اگر فلانی نبود نابود شده بودم و امثال آن.

نشانه های مؤمن مخلص

۱- در انفاق: «لانرید منکم جزاء و لاشکوراً»

از کسی توقع پاداش و تشکر ندارد.

۲- در عبادت: «و لا یشرک بعباده ربّه احداً»

جز خداوند کسی را بندگی نمی کند.

۳- در تبلیغ: «إن اجری الاّ علی اللَّه»

به غیر خداوند از کسی پاداش نمی خواهد.

۴- در ازدواج: «و لأمه مؤمنه خیر»

ایمان را اصل قرار می دهد.

۵ - در برخورد با مردم: «قل اللَّه ثم ذرهم»

جز رضای او همه چیز را کنار می گذارد.

۶- در جنگ وبرخورد با دشمن: «و لایخشون احداً الا اللَّه» از کسی به جز خداوند نمی هراسد.

۷- در مهرورزی و محبّت: «والّذین آمنوا اشدّ حبّاً للَّه» هیچ کس را به اندازه خداوند دوست نمی دارد.

۸ - در تجارت وکسب وکار: «رجال لاتلهیهم تجاره و لابیع عن ذکراللَّه» از یاد خداوند غافل نمی شود.

نشانه های انسان آلوده به شرک

۱- عزّت را از دیگران آرزو می کند: «أیبتغون عندهم العزّه»

۲- در عمل: «خلطوا عملًا صالحاً وآخر سیّئاً»

کار شایسته را با ناشایست می آمیزد.

۳- دربرخورد بادیگران: «کلّ حزب بما لدیهم فرحون» دچار تعصبات حزبی و گروهی می شود.

۴- در عبادت: «الّذین هم عن صلاتهم ساهون . الّذین هم یرائون» بی توجّهی و ریاکاری می کند.

۵- در جنگ و نبرد: «یخشون النّاس کخشیه اللّه»

از مردم می ترسد.

۶- در تجارت وامور دنیوی: «اَلْهاکم التَّکاثُر» سرگرم افزون طلبی است.

۷- در انتخاب دین و دنیا: «و اذا رأوا تجاره او لهواً انفضّوا الیها و ترکوک قائماً» دنیا را می گیرند و پیامبر را تنها می گذارند.

أَفَأَمِنُواْ أَن تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِّنْ عذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ«۱۰۷»

«آیا (آنها که ایمان نمی آورند) از اینکه عذاب الهی آنها را در برگیرد و یا قیامت در حالی که نمی دانند ناگهانی فرا رسد، در امانند؟»

۱- پرهیز از خوداتکایی

هیچ کس خود را تضمین شده نپندارد. «أفآمنوا»

قهر خداوند، فراگیر است و امکان فرار نیست. «غاشیه»

۲- یاد قیامت

یاد قیامت، عامل تربیت است. «تاتیَهم السّاعه»

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِى أَدْعُواْ إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَاْ وَ مَنِ اتَّبَعَنِى وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَآ أَنَاْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ«۱۰۸»

«(ای پیامبر! تو نیز) بگو: این راه من است. من و هر کس پیروی ام کرد، با بینایی به سوی خدا دعوت می کنیم و خداوند (از هر شریکی) منزه است و من از مشرکان نیستم.»

۱- دعوت به خدا نه به خود

دعوت رهبر باید به سوی خدا باشد، نه به خود. «ادعوا الی اللّه»

۲- آگاهی دادن به مردم

مردم را چشم بسته و بدون آگاهی نباید به انجام کاری ترغیب کرد. «علی بصیره»

ص: ۱۶۲

۳- بصیرت

رهبر باید بصیرت کامل داشته باشد. «علی بصیره»

۴- اخلاص در عمل

مسئولان و مبلّغان دینی باید افرادی خالص ومخلص باشند.

«ما أنا من المشرکین»

وَمَآ أَرْسَـلْنَا مِن قَبْلِکَ إِلَّا رِجَالاً نُّوحِی إِلَیْهِم مِّنْ أَهْلِ الْقُرَی أَفَلَمْ یَسِـ--یرُواْ فِی الْأَرْضِ فَیَنظُرُواْ کَیْ-فَ کَ-انَ عَاقِبَهُ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ وَ لَدَارُ الْأَخِرَهِ خَیْرٌ لِّلَّذِینَ اتَّقَوْاْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ«۱۰۹»

«و پیش از تو (پیامبری) نفرستادیم، جز مردانی از اهل آبادی ها را که به آنان نیز وحی می کردیم. (با وجود این) آیا در زمین سیر نکرده انـد تا عاقبت کسانی را که پیش از آنان بوده اند بنگرند؟ و قطعاً سـرای آخرت برای کسانی که تقوا پیشه کرده اند بهتر است. آیا نمی اندیشید؟»

۱- مردمی بودن

پیامبران از جنس مردم بوده و در میان آنان زنـدگی می کردنـد. (نه فرشـته بودنـد، نه افراد گوشه گیر ونه اهل رفاه.) «من اهل القُری»

۲- نظارت مستقیم

مشاهده مستقیم از کارآمدترین شیوه های دریافت حقیقت است.

«أفلم یسیروا... فینظروا»

۳- سفرها هدفدار باشد

ص: ۱۶۳

سیر و سفر باید هدفدار باشد. «أفلم یسیروا ... فینظروا»

۴- حفظ آثار باستانی برای عبرت دیگران

سیر و سیاحت در زمین و آگاهی از تاریخ و درس عبرت گرفتن، برای هدایت و تربیت بسیار کارگشاست. «فینظروا»

حفظ آثار باستانی برای بازدید وعبرت آیندگان لازم است.«فینظروا»

۵- بکار انداختن عقل و اندیشه

به کار انداختن عقل و فکر بشر از اهداف رسالت انبیا و قرآن است.

«أفلا تعقلون»

حَ-تَّی إِذَا اسْتَیْئَسَ الرُّسُ-لُ وَ ظَنُّواْ أَنَّهُمْ قَدْ کُذِبُواْ جَآءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّیَ مَن نَّشَآءُ وَ لَا یُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِینَ«۱۱۰»

«(دعوت پیامبران و مخالفت دشمنان همچنان ادامه داشت) تا هنگامی که پیامبران (از هدایت مردم) به آستانه نومیدی رسیدند وکفار گمان کردند (وعده ی عذاب) به دروغ به آنان داده شده است، آنگاه یاری ما به آنان رسید، پس کسانی را که می خواستیم نجات یافتند (ولی) عذاب ما ازگروه مجرمان باز گردانده نمی شود.»

۱- پایداری و استقامت بر راه حق

در طول تاریخ، پیامبران در دعوت خود مستمر و مصرّ بودند، تا آنکه از هدایت مردم مأیوس می شدند، چنانکه مخالفانِ لجوج نیز دست از مقاومت برنمی داشتند.

۲- مهلت دادن به مجرم

مهلت دادن به مجرمان وتاخیر عذاب آنان، از سنّت های الهی است. «حتّی اذا استیئس» یعنی به قدری ما به مجرمان مهلت دادیم که انبیا مأیوس شدند.

۳- خوش بینی و حسن نیت به اندازه

خوش بینی و حسن نیّت و حوصله اندازه دارد. «حتّی»

ص: ۱۶۴

۴- دقت در صرف منابع

نیروی خود را صرف زمینه های غیرقابل نفوذ نکنیم. باید از هدایت پذیری برخی مردم صرف نظر کرد. «استیئس الرُّسل»

۵- توجه به اینکه راه حق بن بست ندارد

راه خدا بن بست ندارد. «اذا استیئس الرسل...جاءهم نصرنا» (هر کجا مردم کار را به بن بست کشاندند قدرت خدا جلوه می کند.)

لَقَ-دْ كَانَ فِی قَصَ-صِ-هِمْ عِبْرَهٌ لِّأُوْلِی الْأَلْبَ-ابِ مَا كَ-انَ حَدِیثاً یُفْتَرَی وَلَكِن تَصْدِیقَ الَّذِی بَیْنَ یَ-دَیْهِ وَ تَفْصِ-یلَ كُلِ-شَی ءٍ وَهُدی وَرَحْمَهً لِّقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ«۱۱۱»

« به راستی در سرگذشت آنان، برای خردمندان عبرتی است. (این) سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد، بلکه تصدیق کننده ی آن (کتاب آسمانی) است که پیش از آن آمده و روشنگر هر چیز و (مایه) هدایت و رحمت برای گروهی است که ایمان می آورند.»

۱- عبرت گرفتن از تاریخ

شرط امتیاز در داستان ها، پندآموزی آنهاست. در ابتدای سوره فرمود: «نحن نقصّ علیک احسن القصص» ودر آخر فرمود: «لقد کان فی قصصهم عبره»

چنانکه حضرت یوسف علی رغم همه کیدها و مشکلات و موانع به عزّت و قدرت رسید، پیامبر اسلام نیز علی رغم همه ی مکرها و... به عزّت و قدرت خواهد رسید. «لقد کان فی قصصهم عبره»

تنها خردمندان از داستان ها، پند وعبرت می گیرند. «عبره لاولی الالباب»

ص: ۱۶۵

داستان های قرآن، بیان واقعیّت های عینی و عبرت آموز است. (یافتنی است، نه بافتنی.) «ما کان حدیثاً یفتری»

گفتار راست و واقعی، تأثیر عمیق دارد. «عبره... ما کان حدیثاً یفتری»

قرآن با کتب آسمانی دیگر همسو است. «تصدیق الّذی...»

قرآن، تمام نیازهای انسان را مطرح می کند. «تفصیل کلّ شی ءٍ»

قرآن، هدایت محض است و آمیخته با هیچ ضلالتی نیست. «هدی»

تنها اهل ایمان از هدایت ورحمت قرآن بهره می برند. «هدی و رحمهً لقوم یؤمنون»

نکته سنجی و درس گرفتن عقل لازم دارد؛ «عبره لاولی الالباب» ولی دریافت نور و رحمت الهی، ایمان نیز لازم دارد. «لقوم یؤمنون»

خداوندا! به آبروی حضرت یعقوب ، همه ی ما را در شدائد و سختی ها صبور قرار بده!

خداوندا! به آبروی حضرت یوسف ، همه ی ما را در حوادث، فتنه ها و شرایط حسّاس، حفظ فرما!

خداوندا! یوسف زهرا حضرت مهدی را از ما راضی و خشنودفرما، فرج اش نزدیک و به ما توفیق مهجوریّت زدایی از قرآن و مظلومیّت زدایی از اهل بیت مرحمت فرما.

«آمین ربّ العالمین»

«والحمدللّه ربّ العالمین»

ص: ۱۶۶

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹